

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228974

UNIVERSAL
LIBRARY

چندین خط سبقت که آخرین آنها جبر شمر شده به هر دو دفا ترند که انقدر در روز و شب و هر روز و هر وقت
مطابق به بریح الاخری که فہمائش نامہ از حکم معتمد دارالہمام علیہ السلام درین باب مضمون
فرمانی در رسد۔

و فہمائش ہے کہ فی الواقع یہ کارروائی نہایت افسوسناک ہے اب
نہایت سختی کے ساتھ کتاب مولوی عبدالحکیم صاحب شریعت طلب ہوئی ہے۔ فقط
اگر صاحبان انصاف را این قدر کافی است فلم خود را نگاہ میدارم و حوصلہ بکاری برم
ہر چند کہ از احمدی اندیشہ نداشتیم کہ ہر جمہ فہم آید نہ گوئیم۔ ولی آنان اندیشہ دارم کہ گروہی ہے
الاضافہ نامہ منتہی حل بر بی تہجی بندہ نماید۔

دیکھو ان کہ بعضی از صاحبان ہم و کرم نیز عنایتی فرمودہ و در مد و طبع کتاب مذکور و ہمچنین در
مد و طبع این کتاب بہر کہ بخوابد حساب کنند کہ این مبلغ را در این مہر جنو بہر کہ ہزار ہا کس در یک
شب بیکہ ہندی عنایت می فرماید و در سال اقل پنجاہ لک بہر ہمان کونہ اعمال صرف میشود
خدا ہی من گواہ است کہ چگونہ حصول کردہ ام۔ البتہ بعضی بحال معقولیت دادہ اند و لے
بعضی دیگر بہ بحال نامعقولیت و در دسر دادہ اند اگرچہ بندہ نام بسیج فرقہ را بطعم نمی آم چند نکتہ
را در این مقام اشارہ می کنم ہر ابی عیرت۔ (۱) ہنکہ ہنک گامیکہ در میان مسلمانان دہر سالے
کردہ اند کہ سبب رفاص و قواد و شہاد و اشال بینا میرود این است حالت کمال دہل
کمال۔ (۲) دہان ریاست حال اضوابط و قوانین می باشند و جویان آہنا بدست کسانی است
کہ بہر بی۔ اسے و ایم اسے می باشند پس چہ باید باشد حالت ان ریاستہائے کہ این
ضوابط و قوانین و اشخاص در آہنا نیستند۔ (۳) ہنکہ ہنک گامیکہ مردم فرنگ چہل
پنجاہ مجلد کتاب را در اندک زمانی طبع می کنند و لکھا از آنرا بہ قیمت ہای گران می فروشد
حالت یک سالہ کہ پنجاہ یا صد صفحہ است در میان مسلمانان این است چہ در جمع آدمی
زرد چہ در طول ایام طبع ان۔ (۴) از بس در میان مسلمانان شہاد و قلاش پیدا شدہ اند
بر انسان و آدم معقول ہم اعتمادی نیست و خشک و تر با ہم می سوزند۔ چنانچہ بندہ بے
نہایت شرمندہ ام کہ این مبلغ قلیل کھا آبروی مرا بہ خاک ریزد و البتہ بسیاری ہم مراد

شمارش یادان محسوب نموده اند چنانچه وقتی نواب اکبر خلیف بهادر شکایتی فرمود که تو مبلغی
از من گرفتی و هنوز کتابی به من نرسیده - الحق حرم این تقاضا از جانب ناظم تعلیمات است
بر خصلت تقویت آن بر بنده است - و باید دانست که چون بنده در این ملک از همه کس
ناخوشتر کسی که مانده کند که از صاحبان مطایع و کتاب خوشتر و بیشک آنها هم خالی از جرم نیستند -
بهر حال بهتر نظری آید که نام نامی داسم که امرای غایت گشتندگان سابق و لاحق را
در همین کتاب ذکر نمایم و شکر و احسان آنها را نیز بجا آورم و وعده نمایم که اگر آن کتاب سابق
الذکر دیگر بر من برسد و طبع آن ممکن باشد بکمال عذر خواهی آزان هم هر یک را جلدی بدم
و الا لایطف و کرم خود بنده را معاف دارند و آن مبلغ را بنده بکشتن فرمایند - ولی خاطر
جمع باشند که اگر بنده را قدرت و دست گشایی بودی که کتب در سالجات خود را طبع کنم
برای این گونه و آنها خرم با آبروی خود را بر خاک نمی کشم - و دیگر آن من هم چون دیگران
منظر وقت استم که اگر ممکن شود بکمال زاری این ریاست را بر من و کلاه بی برای این نعمه های ناچیز
دهن نخواهم داشت - فقط

صاحبانی که دوبار عنایت نموده اند

عالمجناب نواب عمار خلیف بهادر	عالمجناب آقا شیخ محمد تقی قلعهدار
عالمجناب سید خواجہ حسن صاحب	عالمجناب مولوی حسین عطار
عالمجناب مولوی رفیع الدین صاحب	عالمجناب نواب وفار الملک
عالمجناب نواب بہتور الملک بہادر	عالمجناب میر قمر الدین صاحب وکیل
عالمجناب مولوی محمد عزیز میرزا صاحب	عالمجناب طغیہ علی صاحب وکیل
عالمجناب محمد انور خان صاحب	عالمجناب ابوالقاسم صاحب وکیل

عالمجناب مولوی محمد اعظم صاحب - مسطور

صاحبانی که یکبار عیناً فرمود اند

عالمجناب نواب محبوب یار محکم بیگ	عالمجناب نواب عزیز الدوله بهادر
عالمجناب محمد بشیر الدین احمد خان صاحب	عالمجناب مولوی اسین خان صاحب
عالمجناب نواب مقتدر جنگ بهادر	عالمجناب مولوی محمد مجدی علی خاں صاحب
عالمجناب سردار دلیر جنگ بهادر	عالمجناب سید الفیاض الدین صاحب
عالمجناب سید اقبال علی خان صاحب	عالمجناب سید احمد صاحب دقرا سبزی
عالمجناب امرالله شاه صاحب	عالمجناب سید احمد صاحب زید
عالمجناب مولوی عبدالغفور صاحب کل	عالمجناب نواب معتمد الدوله بهادر
عالمجناب نواب اقبال یار جنگ بهادر	عالمجناب آیت محمد یوسف الدین صاحب
عالمجناب علی یادر الدوله بهادر	شخصی که نام خود را ننمود
عالمجناب نواب محی الدوله مرحوم	عالمجناب خان بابا شیخ نظام الدین محمد
عالمجناب وزارت علی صاحب	
عالمجناب انور علی صاحب	
عالمجناب عبدالحمید صاحب	عالمجناب غلام محمد صاحب غلام کبیرت کو
عالمجناب سید علی مدوکار محاسبی	عالمجناب راجه بالکون صاحب
عالمجناب سید پادشاه علی منیار	راجه نند لال سیل مدوکار محاسبی
عالمجناب نظام الدین احمد صاحب	عالمجناب سید باقر حسین صاحب
عالمجناب سید محمد غلام جبار صاحب کل	آقا سید ابراهیم بنیر میر محمد حسین خان
آقا سید محمد میرا فرزند سید نظام الدین	آقا سید باقر نوری که را ننمود

عالمجناب بابو خان صاحب سوداگر محمد

مَا نَشَاءُ مِنْ قَوْمٍ إِلَّا هَدَيْنَاهُمْ اللَّهُ إِلَى رِشْدٍ مُبِينٍ

[illegible]

ہنگامیکہ ہر امور چنان ملاحظہ میکنیم بدیدہ خلقی کہ وجود دارند ہستین
 ہزار سال خلقت و چار دہم صدی ہجری اسلام و در زمانی کہ کون چندان ترقی نموده کہ
 بنظر ہمہ ما و خلق عالم غایت ترقی است یعنی میتوان بطور تخمین گفت کہ صد ہزار بار بیش از
 صد سال پیشتر و صد ہزار بار بیش از ہزار سال پیشتر ترقی نموده جز آنکہ انگشت حیرت
 و عبرت بدن ان گرفته و دست افسوس و حسرت بر سر نہادہ مانند نقش بردیوار سر و بیجان
 بمانیم ولی چون مار گردیدہ بر خود پیچان با شیم چارہ نیست - حقیقت این است کہ شیخ
 بہر وجہ کمال و فضل و بلاغت کہ باشد ہیچ چہ سن الوجہ نمیتواند بیان کرد و لغات و
 بیانات و تفسیرات و غیرہ را بکار برد کہ کماکان حالت ترقی و کمال و ہر مند و دو
 و زور و استیلائی نصار او وضع زندگی و پستی حالت و نکبت و مذلت و بدبختی اہل اسلام
 بتقریر یا تخریر در آرد و صورتی دہد و لباس پوشند کہ فوراً با زبان و انمودہ شوند چنانکہ
 ہستند - بلکہ در اول قدم از این عاجز و بنیادہ است کہ از کدام شتہ یا شتبہ یا جانب یا
 سلسلہ یا مسئلہ یا حالت یا نکته یا مطلب آغاز نماید - برائے مثال عرض میشود کہ فرضاً اگر
 ملاحظہ یک لباس را کنیم کہ نصاری ا پوشند و نیز اہل اسلام پوشند می بینیم چنان

بنظری آید که نصارا عمومًا یک طرز و وضع و رنگ لباس پوشیده اند و حال آنکه در میان
 اهل اسلام اهل هر قریه بعد و نفوس آن قریه اقسام مختلفه لباس پوشیده اند ولی اهل
 قریه دیگری بجای مختلف استند از اینها - اگر کسی در عید صیام یا عید اضحیٰ و مسجدی یا
 عید گاهت حاضر باشد و این ملاحظه را نماید و معلوم میشود که سنده چه عرض میکنند پس
 همین کثرت و اختلاف **ملاحظه** است که هر امری از امور نصارا و اهل اعلام
 و سنیان این اختلاف و **مقتضی** و عادت زیاده میشود و خیالات و آراء عقاید و عقول
 اینها - مثال آن این است که اگر فرضاً شخصی بیمار شود و نصارا نسبت میدهند آن بیمار
 را به چند سبب واقعی طبیعی و مربوط بآن بیماری - بر خلاف اهل اسلام که آن بیمار را
 نسبت میدهند به صد سبب غیر واقعی و غیر طبیعی و غیر مربوط - هیچ شخصی در
 یورپ امر و زار نظر بد و از تسخیر و جادو و از سایه اجنه و شیاطین نمی سیرد و بیمار میشوند
 بر خلاف که از میان اهل اسلام و خصوصاً در این صفقات ملک هند اغلب و اکثر مردم
 از نظر بد و جادو و بیمار میشوند و میمیرند و در هر قبرستان سه ربع مردگان از نظر بد و جادو
 مرده اند - هر حادثه را در جهان سباب و جهات معدودی ولی خاص و مربوط طبیعی
 میباشد ولی اهل اسلام هزارها جهات و سباب غیر مربوط و غیر طبیعی براسه هر حادثه قیاس
 کرده و میگفتند - خسوف و کسوف ماه و آفتاب را مردم یورپ تماماً نسبت میدهند
 به مائل شدن یکی از قمر وارض و در میان دیگرے و بیشک باید چنین باشد و چنین است -
 مگر در میان ما اهل اسلام صد سبب دیگر دارد غیر طبیعی و غیر مربوط - چنانچه بگویند
 شمس یا قمر قرض دارے شوند یا از دها آنها را بلع میکند یا از گناهان خلق چنین میشوند
 و ازین قبیل خرافات دیگر - اگر چه این حالات و خیالات در میان نصارا هم تا دو صد
 یا سه صد سال پیشتر بر همین منوال بود مگر امروز که علم و دانش و حکمت باین اندازه
 رسیده و در میان آنها انسان شتتر گشت که ما همه ملاحظه میکنیم چکس از اینگونه خیالات
 نمیکند و اینگونه اعتقادات ندارد - ولیکن در همه امور نقطه مقابل همین مذکور
 صفو مقابل هم در نصارا ملاحظه میشود و غرض بنده هم همین است و حیرت هم در این است

کہ تمام اہل مذہب ملاحظہ کنند و بحال دقت - مثلاً ہنگامیکہ لباسہائے اہل اسلام
 رنگہائے بسیار مختلف و وضع و قطع آہنا از ہزار سال پیشتر است و ہم وضع آہنا بدست و ہم
 قطع آہنا - لباس مردان یورپ غالباً یکسان است و لباس زنان بی ہنایت مختلف
 اند و وضع و قطع آہنا ہم خوب و قشنگ با سلیقہ است - از آن طرف ملازمات نیست
 و زندگی اہل اسلام انچہ ہزار سال پیشتر بودہ امر و ہم ہمان است - مثلاً کوزہ را معلوم
 نیست کہ ابتدا کد ام قوم اختراع نمودہ و لے تا امر و ہمان یک صورت و ترکیب شکل
 کوزہ میباشد کہ از ابتدا کے اختراع آن بودہ - اما خیالات آہنا اگرچہ کبہا بار از
 خیالات ما پیشتر است صد ہا ہزار یم کا گذرا پر میکنند در ہر سال مع ذلک غرض
 مفہوم ہمہ یک است و اختلافی در آہنا نیست کہ موجب خصوصیت و نفاق باشد
 و بنود می از اعراض یکدیگر و فحاشی کلمات یکدیگر واقف میشوند بر خلاف آنچه
 در میان اہل اسلام است *

درین تمہید ضرورت بیان بعضی مطالب و حکایات خارجہ کہ معلوم شود
 غرض از تحریر این رسالہ چیست و نیز فرق میان حالات و وضع زندگی عموم اہل آسیا خصوصاً
 مسلمانان با اہل یورپ یعنی نصارتا تا بچہ اندازہ است و این افتراق کلی را بیچ سبب دیگر
 نیست جز جہل و بی علمی - ہندوئی صاحب مال و رہسائی بندہ بیمار بود و بی ہوشی
 بیماری او سخت - تغییر آب و ہوا ہم نمود و باز در خانہ خود آمدہ در بستر خفت - بندہ
 بہ ہوشی آمد چون کہ نام طبیب علاج او کرد و کد ام دو او غذا را با او خورانید - بندہ
 ہم گفتند چون ہمسایہ است بنا بر حق ہمسائیگی تو نیز عیادتی از او کن - بندہ این امر را
 بی ہنایت دیدم بلحاظ رسوم و توہمات آہنا مع ذلک رنتم و اورا دیدم - اگرچہ بغا
 نحیف بود سخن میگفت - از زنش سوال کردم از طبیب و دو ابجواب گفت طبیب
 چنان آمدند و علاج دینار کردند بی سود و اکنون چنانکہ طبیب خفقی بی دوا اورا شفا دہد چارہ
 نیست - بندہ برسم چنان دعائی کردم و روان شدم و ہنسوس خردم کہ این بیچارگان
 اہل نارسیدہ خود را سیکشند بنادانی - پس شنیدم کہ رن ہر بان نادانش از خود

آنکہ از خوراک بمیرد و خوراک را از او قطع نموده و آن بیچارہ گفتہ بودہ است یک آدم را
در کعب من بیفشارید و لذت و مضائقہ کردہ بودند۔ پس عزرائیل معالج او شد و درین
وقت بمحال افتادند کہ از چنگ عزرائیل نجات دهند او را مصلحتی تر رہ گداہا و برہمنان
گردن کلفت دادند و بے بیج فائدہ نکرد۔ مالاسہ روز است کہ خاکستر او بر باد
رفتہ و آن زن مہربان دسے نازان کنیہا نینا میگود و آوازی از کنیہا نمی آید۔
اگر ریح آنچہ را کہ بفقرا دادند بہ کنیہا خورانیدہ بودند و بیک طبیب حاذق شاید نینا
نمی مرد ❀

ہمچنین بود حال یک مسلمان صاحب دوسے کہ ریح سکندر آباد را خریدہ بود
و درین وقت دو گز در طول و یک گز عرض زمین را با چند گز چلواری با دھندہ دادند و
باقی را دیگران مالک شدند۔ از این شخص ہم بندہ را حکایت طویلی است دسے
این مختصر ہم کافی است ❀

دختر کی مسلمان کہ نہ یادہ سال عمر دار چند روز است بچنگ شیطان
گرفتار شدہ و سایہ دیو یا پری براو افتادہ یعنی براو عاشق شدہ و اکنون حرکات مجنونانہ
میکنند و عجبی گرداوشستہ و دہلی نو اند شب و روز۔ زن را شوہر او لکدی زد و آن
زن آبتن بود و زن دیگر نام او ان شکم او را مالید و بالجلہ در سختی او را عارض شد
و مردی را طلب کردہ کہ علاج او کند بندہ ہم در اینجا حاضر بودم آن مرد گفت عود آویند
و آن زن را بخورد۔ من گفتم سبحان اللہ در داند و زن را با بخور عود نیست
و بخاری را با نیگونہ سعالجات چہ ارتباط۔ آن زن نیز گفت کہ شبی از راہی میگذاشت
صورت بیہی را دیدہ و او ہم اکنون بدست عزرائیل است۔ چند اکثر مسلمان
و غیر مسلمان بابندہ ہشتا میباشند کہ اگر نیم شب سواری برد و حاضر نیغونہ بچستہ و بہ این
بہاران و اگر خرچ ہم بشود چندان نیست۔ رے چہ باید کرد کہ این بیچارہ ابابہان
بہ قصاص و حجام و گاد و امثال انہما و نیگونہ سعالجات معتقد باشند و بہ اکثر مسلمان
و اکثر اعتقاد ندانند۔ چندین خیالی و اہی در حق و اکثر میگویند کہ از این حملہ این

که اکثر بیمار را میکشد و هر میخو راند که بمیرد - چون مردی زنی طفلی بیمار شود مردان
بسیاری خصو صاً زنان پیوسته در مکان او جمع میباشند شش زمانی که سبزی آلات
میفروشند و زنان کا زروا مثال اینها و اینها همه ربطی از طبابت و داکتری دارند و
هر یک مانع میدهند و تجویز میکنند و اقوال سموع است و پیروی نمیشود و
لکن سخن افلاطون را که جماع نمیکنند و بر آن التفات ندارند و اگر حکیم کا طعنه گوید
این کار با چیست در جواب او میگویند تو اطلاع نداری در این ملک شیطان هست
و بد و پری هست - شیطان هست و امثال اینها - بالجملة این است شمه از حالات
و خیالات و عقاید مردم این ملک که هند و مسلمان همه شریک اند بلکه بعضی را اینها
از آنها افکار ده اند بعضی را آنها از اینها *

چنانچه سابقاً عرض شد این رسوم و عادات و توهمات و خیالات بوج در همه جا
ملک است و در میان هر قوم و ذاتی میباشد و چه اندک در ملک هند وجود و کثرت
دارند و هیچ ملک دیگر نیست و کثرت ندارد بواسطه کثرت مردم و اجتماع و اختلاط
مختلف مذاهب و مشارب - در این ملک هزار مذهب میباشد و بموجب اعتقاد
این مذاهب بر همین و سولوی و فقیر و وریش و مرشد و پیرو رمال و خال گیر میباشد
و اعمال و افعال و اقوال اینها همه معتبر هستند و خلق را خواه مسلمان و خواه
هند و بر اینها اعتماد و اعتقاد است و علاوه بر اینها لکها قصاب و حجام و کوزه گرد و تهنگر
و نجار و گاو دوز و پاره دوز و امثال اینها طبابت میدهند - نجوم میدهند - فان میگنند
نقوذ میدهند - اگر عقرب و مار کسی را گزید، باشند دم و انسون دارند - و رفع
و دفع زهر میکنند - سایه شاپلین را دور مینمایند - هزار باب است و بنحیث در هر معبر
بمباشند و هزار سنگ را سرخ و زرد کرده اند بنام دیوس و در معابر عام نهاد
یا نصب کرده اند بعضی خلعتی و بعضی صحنوی و کمر و بار و نادان و نادان ناقص
عقل بناچار روزی یا شبی بر اینها عبود و مرو میکنند و بناچار بدست شیطان و جادو
و گرفتار میشوند - و چون بیمار شدند در حالت بیماری بیلران خود بیان میکنند که

فلان روز یا فلان شب از فلان مقام گذشته بودند و صورت همین خنجر آنها آمده بود و بیمار
آنها را هیچ سبب دیگری نبود و خزان - زنی میگویی فلان مقام حجامت است بسیار ماهر
و کامل او را می طلبند فال گرفته میگویی بان سیاه است بر تو و یک مرغ سیاه و چند دانه
لیمو و چند دانه مرچی و یک نارگیل مقداری زرد چوبه و نون فل و گل و انشا اینها را بسیار و فلان
مبلغ را بده من بخانه خود رفته اینها را بجای میبرم و رفع ایذاست شیطان از تو میکنم و بخانه
رفته آن مرغ را کباب میکنند و آن مبلغ را بشراب میدهند و بایاران خنجر کرده و دیگرے را از هم
پیشگان اطلاع میدهند که در فلان خانه زنی بیمار است و در قبضه شیطان گرفتار - روز دیگر بینی
که همان شیطان واقعی را طلبیده اند براسه متعالجه و او نیز بزرگ و ذنگ و نیز یک شعبده
دیگر مبلغی گرفته میرود - غالباً همان زنان در سیاه را بنماستند - الغرض نیم یا ربع این
مبالغ را بد اکثر نمی دهند که باندک دوائی رفع بیماری آنها را بکنند و ابد اعتقاد می باور
و معالجه او ندارند - بیشک که و را با خلق را این فرقی مختلفه گشته اند و جواب هیچکس را
نداده اند بلکه جواب اینها و همچنین عقیده همان ابلهان این است که در مقابل نقدی بزرگ
بیکار است " در نقدی آنها بوده است که بمیرند ولی بعد از آن گریبان دیگران را
گرفته اند و شناها بد گیران داده اند که آنها جادو کرده اند - چنانچه زن هندوی همسایه
من کرد - بیشک هیچ واکتری تا امروز کسی را نگشته و اگر بغفلت و دوائی دیگری به بیمار
داده است بعوض دوائی مخصوص مرض او باز خواست شده است از او منرا بایسته
بر همه کس درین ملک و البته در ممالک دیگر هم معلوم است که در این دو سال
که بیماری طاعون در بمبئی و جاهاکے دیگر شیوع داشت چه فتنه انگیزی و خونریزی باشد -
چه قدر مسلمان هندو و غیره شور و غوغا نمودند - خدا لطیف و رؤف بود که آن بیماری
در حیدرآباد قدم نگذاشت و الا قیامت برپا می شد - چند روز که پیش از فوت بسبب
میخواستند که مباد او را این جاسم شایع نشود و بیماری از سکر آباد فرار نموند و آنچه
توانستند همراه بردند و باقی اثاث البیت خود را را هر که کردند - و لے این نه از خوف طاعون
و مرگ بود بلکه از خوف و اتران و از بیم این بود که مواسے آنچه حقیقت داشت که واکتر

درخانہ آید (آن ہم داکتر زن) و اگر کسے باین مرض گرفتار یا آثار این مرض در دست
 او را بشفا خانہ میبرد و علاج میکند ہزار بار چیز دیگر موہومی و از روی جہل و نادانی بآن
 کار نسبت میدادند - از آنجملہ اینہا بود - داکتران ہر دم راز ہر پنہورانند - درخانہ ہا
 داخل شدہ پردہ نشینان راز پردہ بیرون مے آید و تمام اعضاے آہنار را ملاحظہ
 میکنند و همچنین بد نظری آتما جنانیند - ماکہ باید بمیریم داکتر جہ میکند بگذار بمیرم -
 ما را حسی ہستیم بمردن ولیکن اگر داکتر ہر مکان ماقدم گذار چنین و چنان میکنیم - بیمار کی
 و مرگ بدست خداست داکتر جہ علاج میکند - آہنمہ سعی و کوشش داکتران در بمبئی
 چہ اثر بخشید - بعضی میگفتند اگر نگران دشمن مسلمانان اند نہ بہمتہ آنکہ مسلمانان ا
 تمام کنند این مکت را اندیشیدہ اند - بعضی دیگر چیز ہائے دیگر مے گفتند - آخر مکت
 جاہلی و از چہاں بخبر ہر جہ بر زبان شان آید مے گویند - پس ازان چنان شہرت یافت
 کہ انگریزی در حیدر آباد زہر در حوضی ریختہ بودہ و او را بخوبی زدہ بودند - بعضی گفتند
 کہ دوسہ انگریز چنین کردند - بعضی کہ ثقہ بودند گفتند کہ بچارہ عیسوی مذہب نقطہ
 شیشہ را در حوضی شستہ بودہ است کہ دیگر دوا در آن کنند چند کس از چہاں بنگال
 آنکہ زہر و آب الودہ مے ساختہ او را بے نہایت زدہ بودند - بالجلہ چنان انتشار
 یافت این مطلب کہ جمعی از ہندوگان و امرا مے حیدر آباد در مجلسی کہ بندہ نیز در آن
 حاضر بودم ذکر آن را در میان آوردند و حقیقت آنرا از من دریافت نمودند من
 گفتم کہ این ہاستخوان ابلہانہ است چرا کہ اگر ما فرض کنیم کہ در حوضی پنجہزار سن آب باشد
 و دو تول یا چہار تول زہر در آن شامل سازند ہر مقدار از آن زہر نمیتواند شامل باب یک
 جام یا کوڑہ باشد - بیشک از چنین مقدار مے زہر بیچ مرد یا طفل ہلاک نمی شود و عا
 آنکہ مکر زیادہ از صد بار زہر مے کہ در جام آب مے باشد بآن مقدار می کہ ذکر شد در دیگر
 دوا ہا شامل نمودہ اند و بہر چہاں دادہ اند - بندہ خود این مقدار زہر خوردہ ام
 و نہ یک روز بلکہ دو ماہ - بزرگوار مے کہ حقہ عالی شانی زیر لب داشت و بدیگر مے
 ننید و زبان کشودہ فرمودہ "آغا صاحب بعضی زہر با بپاشند کہ ہمین مقدار ہم

شخصه را میکشند - بنده خاموش ماندیم چرا که جای خاموشی بود - غرض تا دو سه هفته
 شهر جید را باد دنیا بد تمام ریاست از اینگونه گفتگو با پر بود و بعد بمختلف روایات مفتی
 شهر یا لواتبی عالی مقدار بخدمت اعلیٰ حضرت معروض داشته بوده است که خلق را اینگونه
 بند و بست ها ناپسند است و عنقریب فتنه عظیمی خواهد شد انگاه فرمانی رفت که آن
 بند و بست را موقوف سازند - بلی شکر خدا را بایده بجا آورد که آن بیماری و جید را با
 قدم گذاشت - ثانی آنکه اگر خدا نخواسته آن بیماری درین شهر شیوع یافته بود معلوم
 نیست که اعلیٰ حضرت منع می فرمود بند و بست آنرا چرا که از عقل و حکمت و تدبیر مدینه
 بعید است که بحال خود بگذارد مرنمی را که اگر یک شخص را عارض شود در چند روزی مملد
 را از او میگيرد - ثالث شکلی نیست که اگر عوام الناس و چنان مخالفت کنند و حکومت
 از بند و بست عاجز ماند رعایا را در چنگال طاعون رها کند و خود را از درد سردور
 داند - و لے هر صورت اگر این امور فی نفس الامر فی الف را عوام باشند مخالف انتظام ملک و تدبیر
 مدینه و فرض منصبی بیج با د شاه و حکومته نیست - البته چنان حال را که از بند و بست
 نیک و حقیقی بے اطلاع اند نمیدانند چگونگی بند و بست میتوان کرد اگر هیچ وجه
 نیز واقع شود جهالت خودشان سبب آن است *

انچه تا اینجا بیان رفت و مشتے از ضرر و قطره از عیان بود نسبت و اشت
 عوام کالانعام - و لے باید دانست که در این سلسله بسیار هم شامل اند که بحتم
 بعضی صاحبان کرد و مال میباشد و بعضی تجار عالی شان اند و برخی امرا و بزرگان
 و صاحبان جاه و منصب اند و حتی اینکه اراکین و امنائے دول سلطنتها به اسلام
 میباشد و لے بکلی از لباس عقل و دانش عاری اند و الفت را از لے فرقی نیارند
 و هر را از برفناهند - و ابداً کثرت دولت و دالت نمی کند بر کثرت فهم و پیچ و ج
 من الوجوه جمع مال و مال نیست بر اینکه صاحب آن مال دشمنند و از جهان با خبر است
 و علم اجتماع مال فقط منحصر است بدو سه چیز و بس - البته کثرت مال و جمع آوردن
 در میان اقوام تربیت یافته جهان از کثرت علم و نتیجه علم است - و لے برخلاف دین

اقوام تربیت نیافته که از انجمله ما مسلمانانیم کثرت دوات ابداء بعلم یا کثرت علم و سبب
 نیست - آنچه حکام و بزرگان ما میباشند غالباً دولت و کثرت آنها از علم و جود خلق
 خداست و آنچه مردم بازار و تجارت پیشه اند غالباً از جمع کردن و نخوردن و مساک است
 مثلاً پسرکی میبین که ابداء الف با هم خوانده یک درجن توطنی کبریت رو به سلاخی میخورد
 - رو پیسه و چون جیلته این جالاک میپشیری یاد دارد که آنها را کم و زیاد کند یا نترده
 قوطی میکند و اگر دو کوبه و باز اگر گشت ناشام میفروشد - شاید از آن یک پیسه را میخورد
 و چهار پیسه را برمانه خود خرید میکند - و در دیگر سرایه اوست پیسه میشود و بر آن
 سنوالی یک ما - دوسه رو پیسه جمع کرده بقیه زیر بغل میگذارد و با چند رو مال و چند تول
 و چند جراب و امثال اینها و در کوچه میگرد و میفروشد - چندی بعد مال التجاره او
 زیاده شده یک گاو هم میخورد و صند و تے راجع بعضی از اینگونه اجناس و بعضی با چها
 و غیره بران نهاده با سه پیاده و برهنه به بنگلههای انگریزان میرود - درین دو
 سه سال دکان باز میکند و میشود مردی سوداگر و هنوز بهمان حالات اول
 و بهمان خوراک و پوشاک نخستین - بالجمعه هنگامیکه صاحب کمار و پیسه هم میشود هنوز
 صورت ظاهرش از حالی بهتر نیست و خوراک و پوشاکش نیز - اگر چه در میان بعضی
 از عوام الناس هم کفوان خودش صاحب اعتبار و مرد عالی شأنه است و سله در نزد
 بزرگان و خردمندان قابل آن است که در طویل جایش دهند و توبره جوی بگردنش
 آنگند مانند بهمان شخصی که چند روز پیشتر وفات یافت - اینک می آیم بر صاحبان
 دانش و طبقه عالی و خواص قوم +

صاحبان دانش در میان ما اهل اسلام تا پنجاه سال پیشتر غالباً علماء اهل
 شرع و فقه بودند و نیز بعضی از علماء و ادباء و مطلقاً کسانی که عربی خوانده بودند
 و علم و دانش خود را در عربی حاصل کرده بودند و آنچه اهل هند بودند فارسی یا هندی و عربی
 و فارسی با هم - در زمانه که نصارا بهما لک استیلا یافتند و خلق ما که مشرق
 و اخیر مجبور ساختند که اسم آنها را بر اسم خود و علوم آنها را از خود کنند یک فرق دیگر

بزرخواستند از اهل دانش و پیشش *

علامت مذہب اسلام غالباً عموم خلق را تخریص و ترغیب نمودند و هنوز
نمیایند بنماز و روزه و دادن زکوٰۃ و احسان و اتقان و خیرات و مبرات و امثال
اینها و بے این همه آسختن و مجتہد و محلوط بہ تعصب و خصومت با دیگر مذہب و غیر
با دیگر فرق و مسلکها از فضل و حکما کے قسمت خودشان چہرہ کہ آنها کا فریب دند و اینها
مرد و لا مذہب - از تمام کتب سماوی و احادیث و اخبار و بیانات خدا و پیسا
بر او ایسا و حکما و چیزے کہ گرفتہ بودند و تمسک اینها بود و غرض از آفرینش جهان
و اشرف مخلوقات بود عبادت بود و عبادت نیز منحصر بہمان اعمال سابق الذکر بود
و بس - اگر بنا چار ذکرے از کتب کمال ہم نمودند چہرہ کہ انسان مدنی الطبیع و محبوب
است در کتب پیشہ و تحصیل فوٹے برای خود و جمعی دیگر این ہم منحصر بود و دیگر
و تجارتے و لیکن البتہ جنگ با کفار و دفع ممالک آنها و غارت مال آنها ہم یکراہ
عبادات بود بلکه اعظم عبادات بود کہ در آن ہم فال بود و ہم تماشایی ہم ریختن خون
جمعی از دشمنان خدا بود و ہم بدست آوردن مال آنها - ہیچ وجہ من الوجوہ از
سائر انفاق و تہذیب چیزے بر مردم نیاموختند - دیگر علماء اسلام سوائے اہل شریع
اگرچہ وجود آنها کا عدم بود و از علوم آنها نہ خود فائدہ بر میگرفتند و نہ سائر خلق ایشان
البتہ چیزے از اخلاق میگفتند و نہ نوشتند

اول - باید دانست کہ تہذیب اخلاق را بالا اجتماع برستہ قسم ششگون
(۱) عبادت بود -

(۲) پاک و پاکیزہ ساختن ذمائم صفات و خصائل بودند و مبدل ساختن آنها
بجہاد و حمایت -

(۳) آن امورے بودند کہ نسبت داشتند بوضع زندگی و تمدن و کسب و
کمال و تحصیل دولت و حفظ دولت و بند و بست مدینہ و امثال اینها -

بالجمله اینها (سوائے عبادت کہ بموجب فرق اہل شریع فی آسختند)

مجموعه الفاظ بود بمعنی - بپارته آخر علوم اینها تحصیل و پیروی اینها بدست
 موجب ترقی خلق است نشدند و نمی شدند چنانچه باید و شاید - این بزرگان و صاحبان
 این علوم و آموزندگان این علوم و پیران این علوم همه بیکار بعض بودند و این
 علوم هم بخریخته بودند و سوهم و بی تجربه و بیکار و بی فایده و آثوختن و عمل بر آنها
 بوج و بار بود - اگر چه همه اهل اسلام را عقیده این است و همیشه عقیده این
 بوده که چندان که علم و هنر و کمال در میان این ملت بوده و شیوع داشته در میان
 هیچ قوم نبوده و نخواهد بود - و این خیالی پنهان است در اسلام و اهل اسلام
 هیچ نبوده و آنچه بوده از قدما و طوایف و اقوام دیگر گرفته بوده اند و آن هم الفاظ
 بمعنی و آن هم امروز معدوم است - اکنون بنده چند مثال میدهم که معلوم
 شود وضع علوم و فنون و حکمتها و تهذیب اخلاق و تمدن چگونه بوده است در میان
 مسلمانان و فوائد آنها نیز چگونه بود و آنها خود چگونه ترقی داشته اند و حالت خلق
 و مدینه تا بچرخ غایت در ترقی بوده - مسلم است که غالب و قریب تمام علوم با نقطه
 بنام معلوم بودند و بیکار محض - معدوم است از این علوم کار آمد و در استعمال بود
 یکم علم طب بود - این علم طب بهر درجه و کیفیت که بود از ابتدا خواه کامل خواه
 ناقص (و شک نیست که بکلی ناقص بود) چون اهل اسلام از کتب یونانیان اخذ کردند
 تا امروز احدی بعد از بال گسی چیزی بر آنها نیفزوده - هیچکس در میان یک
 شش یا یک دوازده امتحان و آزمایش نکرده و مانی دانیم که بچه ضابطه و قانون
 خواص شیار را دانسته اند - هیچکس را علم تشریح معلوم نبود و امروز هم معلوم نیست
 بهر درستی هم در آن ندیده اند - علم کیمیا که خواص اشیا از آن معلوم میشود و ادویه
 با واسطه آن شناخته میشوند تا با امروز در استعمال بوده است محض برای جادو
 اکسیر و ادویه اکسیر را نیافته و کورهای در آرزو دیده اند و آن مرده اند و حضرت
 مشاهد حال او را بگور برده اند - پس برودت و بیوست و خشکی و تری و سردی
 و گرمی و قار و رطوبت و غیره و غیره همه الفاظ بمعنی بوج و بار بود

بودند و واقع چنین بودند - یک حکیم صاحب چند ماه پیشتر در محله بنده
 سکونت گزید و بر بالاس دروازه مکان خود نیز بجهت اطلاع خلق چینه نوشت -
 از کماه دختر جوته داشت بیمار بود و پس از معالجات خود محمد بنی خان داکتر را طلب
 نمود مگر چنین معلوم میشود که کار از کار گذشته و در هر حال که در همین خبر آورند که
 دختر او انتقال نمود - اگر چه بر بنده تا حال معلوم نیست که بیماری آن زن چه بوده
 و در پی پسرین گفته بود آن میان علی مادر خود اثر نمی کند و این هم سخن بوج و معنی
 است - ولیکن اخبار را که در راه اشیا و ازین علم کیمیا حاصل کرده اند و بعد روزه
 حاصل میکنند

و دیگر علم نجوم بود - این علم فقط برای تعیین ایام و اوقات سعادت و نحس بود
 و این هم بطل و بی معنی - ابد آن کس را از انجم و است و ستار اطلاع می نمود و چه از روی
 هوا و سعادت و نحس و انجم نیز باید و هوا بود سلسله طین ما همیشه یا اینها شایسته نمود
 و بدستور العمل اینها عمل کردند و نتیجه آن این بود که خاندان همه نبوت منقرض شد
 و همه بجاگ سیاه نشستند - دیگر تهذیب اخلاق بود که غالباً همان چیزها بود که در
 گلستان و بوستان و اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی درج هستند
 همه بپوش و بپوش - مع ذلک اقله اگر بموجب آنها عمل می نمودند و بختی که دولت آنها
 بآن زود منقرض نمی شدند - در این کتب اخلاق مانند صفات حمیده و راقیه
 است و نه صفات ذمیه را غایتی - و در اکثر جاها هر دو مخلوط هستند و در واقع صفات
 ذمیه نیز شامل صفات حمیده و محمود هستند و مدوح شمرده شده اند - مثلاً دروغ
 مصححت آینه مدوح است و حال آنکه بے نهایت مذموم است - پس تا کجا ما را هر
 کنیم که این همه لایعنی بوده اند و دیگر سیاست و تمدن بود - اینها نیز چون دیگر علوم
 ناس و فطری بیش نبودند - اگر ما فرض کنیم که جوانی را و آن هم شاهزاده و مصلی آید
 کتابچه پیش روی دهند و او را آموزد که با دشوار چنین صفات حمیده و جهان
 خصال پسندیده در کار است (هر چه که این صفات و خصال در نفس خود ناقص

آئینہ) ولیکن آن بادشاہ بحد بلوغ رسید و دانست کہ خلق ملکی غلام و بندہ زخیرہ
 او نباشند و مطلق العنان است و اختیار کامل دارد کہ بکند هر چه میخواهد و ابتدا لکھ بے بردن
 ندارد و جوابدہ احدی نیست و هیچکس را زہرہ دم زد و سوال کردن نیست حالاً معلوم
 را در مجلس اوراہ نیست و باران او ہمہ او باش و زند و تخلص اند و تمام روز و شب است و
 یقیناً افتادہ یاد کوچہ و بازار میگردد و ہر زنی را کہ دید دست تصرف بر او را زد کہ دوسر
 ہر و دخترے را کہ یافت چشم بچشمی بر او باز نمود و آلودہ دامن ساخت و بر ہر شخصے
 مالی سراغ نمود و بزود تقدیمی ازو گرفت و چہ کار با کرد کہ من بیدارم و آن کسانے کہ آئینہ
 آمدہ و من از ہمان اشخاص بے غیرت میترسم کہ مدعی من شوند چہ اگر آئینہ خوش انداز
 اینگونه اعمال - باری چون بنین شد علاج آن چیست و چارہ اورا چہ اندیشیدہ اند بکچ وجہ
 معلوم نیست - شاید پادشاہی غلام حبشی باشد - شاید راہ زن بودہ - شاید مادر او از
 قوم دون بودہ - شاید پدر او دزد بودہ - شاید پدرش نیک بودہ و این سفاک و دسے
 طبع برآمدہ و بہر حال گستان و بوستان و اخلاق جلالی در وجود او اثر نہ بخشند -
 علاج او چیست ؟ - بیج علاج ندارد - مان سبب این است کہ خلق بے دانش و بی غیرت
 با وجود انچه بر آئینہ وار و آدمیگویند - "پادشاہ است خود میداند - اگر چنین نکنند چگونہ
 پادشاہ است - این چیز با ہم لازمہ سلطنت و بزرگی باشا ہنرا دگی افتادہ" - درود
 مملکت عظیم انسان یورپ و رین و نفت و پادشاہ (امپراطور) عظیم انسان و
 ہر دو جوان فرمانروائے میکنند و برونق دستور العمل اخلاق جلالی - الغرض اینہا
 بود حالت اہل علم و حکمت و فضل و ہنر و تہذیب اخلاق مادرایام پیشین - انیک لے
 آئم بر سر فرقہ جدیدی کہ تازہ پیدا شدہ اند و در واقع وضع اینہا و حالات اینہا دیگر است
 یعنی بدراتب بہتر است و نیز علوم اینہا بہتر

فرقہ ثانی از طبقہ اعلا سے اہل اسلام این زمان کہ ما آئینہ داخل علماء و فضلا
 و بزرگان قوم و ملت بخوانیم و شمار کردہ ایم و بیک لحاظ بیشتر از سایرین اینہا را از خواب
 غفلت بیدار سے بیداریم و چشم و گوش آئینہ را از دیگران زیادہ باز بیداریم و بایم ہم

باشند اینها کسانے هستند که درین زمان که کون در عین شرق است و بواسطه نزو و استقبال و دولت و تجارت اقوام بزرگ بعضی بیشتر مختارند و بسیاری بیشتر مجبورند که اسناد و علوم مغربیه این زمان را تحصیل نمایند اگر چه بحسب لباس و اکل و شراب بشمارند و بدعوی و بندار خود در تہذیب و کمال نیز بسیار ندوے در واقع بسیار معدود هستند و ازین معدود نیز بیچ وجه من الوجوه توقع مابعلی نمی آید و نخواهد آمد - در اینجا چند استند بهم که انکشافات اینها لازم نمی آید -

اول - اینکه چگونه این فرقه زیاده از خواب غفلت بیدار شده اند یا باید شده باشند و چشم و گوش اینها ریا و باز شده یا باید باز شده باشند -

ثانی چگونه بعضی بیشتر مختار اند و بسیاری بیشتر مجبور که اسناد و علوم متغیر را تحصیل نمایند -

ثالث - آنکه چگونه اینها بدعوی و بندار خود بسیار اندوے در واقع معدود استند -

رابع - چگونه توقع مابین معدود هم بعلی نمی آید -

(۱) چون در قدیم الایام یعنی تازمانے که سباب مسافرت چندان فراهم نبود و طرق آمد و شد و اختلاط و استراحت و تجارت خلق المذحجان کثرت و نبود که امروز است مردم غالباً سفر را مقلد از سفرے پنداشتند و مسافرت زیادہ از حد سخت بود و بسیار کم کسی از خانه خود بیرون می آمد یا اقلاً از ملک خود خارج میشد - و اینهم غالباً براسے همان پنج کس بود که سعدی در گلستان خود میفرماید مثل شمع که هر کجا رسید خیمه زد و بارگاه ساخت یا درویش که هر کجا شب شد آنجا را مکان خود دانست و بسر برد - امروز بواسطه ریل و چهارزات آتشی در کمال آسایش و آرامے و مبلغ بسیار اندکی هر شخصے بهر درجه و حالتی که باشد هزار زینگی مسافت را که در آن کوہبا و جنگلها و آفات و مخافات بے نہایت باشد در سه روز طے میکند اگر چه پیش ازین بایستی که با کمال مشقت و تحمل آفات

و مناظرات چهار ماهه کند بکلاسے - تا سی چهل سال پیش ازین بیج هندوئے
 بموجب کتاب دآئین خود قدم در دریای نهمی نهاد و سله امروز هندوان به امریکای
 یورپ میروند و گرد عالم سیاحت میکنند - پس بسافرت و مشاهد و مناظرات مل
 و مذاهب و اقوام مختلفه را لازم ملزوم افتاده است فزایش عقل و دانش و تجربه
 و تهذیب ✽

(۲) کسانی که بحسب ظاهر حکومتی از خود دارند چندان مجبور نیستند که از سنه
 و علوم اقوام دیگر را تحصیل کنند مثل اهل ایران و ترکی و مصر و غیره و اگر تحصیل
 کنند غالباً بقضا و برائے خود نمائی است و البته فی الجمله هم در آن لزوم نیست بینند
 یعنی فی الجمله هم مجبور نیستند - و سله کسانی که در تحت حکومتهاست غیر میباشند
 مثل مسلمانان هند که بجهت زبان و علوم انگریزی را تحصیل کنند هر چند که تا
 چند سال پیش کمال اکراه را داشتند که بیاموزن زبان علوم انگریزی شوند و چون
 انگریزان آنها را مجبور نمودند و ابواب آب و نان را بخلی بر آنها سد و نمودند
 شروع کردند تحصیل آنها و لیکن یکایک از طرف افراط جتنی نموده بطرف تعظیم
 یعنی که اگر چه تحصیل لغت و علوم انگریزی را بسیار بسیار معدوم و بیرومی کردند
 لباس و خوراک و رفتار و کردار بیرونی انگریزان را جمع کثیر و جم غفیر سیرمایه
 فخریهات و ناز و ادا و خود پسند و البته حصول زوآبر و نان خود داشتند
 سعد و سه براسه نام و آرزو و خود پسندی و مفاخرت به لندن میروند یا پسران
 خود را به لندن و کبریا میفرستند و اینها چند ماهی یا چند ساسله که در لندن
 ماندند انگریز بخت شده مراجعت میکنند اگر چه نه بحسب دین و نه هم بعلم
 و تهذیب اخلاق و سله بزبان و لباس و گاه کلاه انگریزی از سر اینها دور
 نمی شود - دین و تهذیب را که در وجود اینها ناسی نیست چرا که ابتدائاً داشتند
 علاوه بر اینها تحصیل علومشان نیز بکلی ناقص و محض براسه شهرت و آوازه
 و مفاخرت است ✽

(۳) اینکه اینها بدعوی و پندار خود بسیار و بیشمار و در واقع معذود استند ذکر آن در بقیه ثانی شد - اگر ما بروید و در پور شهرهای یونیورسیتی با ملاحظه کنیم معلوم میشود بر ما که چون هزار هند و در هر شعبه علوم مقرر از امتحان داده کامیاب شده اند ده مسلمان هم امتحان داده اند و سه در درجات و علوم ابتدائیه سافله و یکمحل یکے یاد و در علوم عالیہ کامیاب شده باشند - و این یک کس یاد و کس یاد و کس یاد و کس از شش کرو مسلمان بیابا شدند - فارسیان هند از یک صبه هزار یک کس کمتر شدند و سه هر سال از میان آنها اقل صده کس مرد کامل فاضل بیرون آید و در هر رشته از علوم و حال آنکه مسلمانان هندی شش از شش صد یک بیابا شدند و از اینها در سال ده کس کامل هم بیرون نمی آید - فارسیان بنانی سیرند و مسلمانان بجهانے گرسنه و اگر چه کمرور باز اینها بطرف غلات بر باد می شود و اولادشان بواسطه فقر و مسکنه از علم و هنر محروم اند

(۴) اینکه توقع ما ازین معذود هم بعین نمی آید - عرض ما این است از این کلام که این معذود را خواه بهین نحوی که تقسیم شده اند در طاک خودشان بجا خود بگذارند و خواه اینها در یک اجتماع ساریم یک شخصه کامل از اینها بیرون نمی آید که ما و را کامل واقعی بشماریم بنا بر اراده و غرض خود یعنی امور دنیوی و سیاستیه - کامل واقعی بنا بر غرض ما بر دو قسم است یکے آنکه در آن فن که از تحصیل نموده کامل باشد یعنی اگر در علم و اکثری تحصیل کرده و اکثر کامل باشد - اگر در علم هندسه کار کرده است مهندس کامل باشد - اگر در علم ریاضی یا نجوم یا کیمیا یا معاون یا نباتات یا بولتیک یا سیاست و تمدن یا تدبیر منزل و غیره و غیره کار کرده است در آن علم خاص بجهت کامل رسیده باشد مانند یکے از انصارا که یکے یاد و از آن علوم را تحصیل نموده - دیگر آنکه کامل باشد در تحت این کلام که دین و دولت توانا بیابا شدند یعنی با وجود حمایت او در علم و امور دنیوی و تهذیب اخلاق نیز کامل باشد - پس اگر این تر یا تنگن را تمام جمع کنند بجهت اصلاح حال دین و دینا تمام ملت اسلام یا اقل

خلق کے ازما ملک اسلام ابد اُمید نیست و احتمال نیست کہ بتوانند از جہدہ این کار بر
آیند۔ بندہ بحال اعتمادیتوانم گفت کہ از این محدہ و فارسی ہند اسکان دارد و احتمال ہست
کہ امروز جمعی گزیدہ شوند کہ بتوانند در ملکی حکومت و فرمانروائی نمود بحال نیکی و بر وضع
حالیہ اہل فرنگ و لے از مکملین اہل اسلام این توقع را نمی توان داشت و غصہ ممکن
نہاید +

فست
اگر با جوہریم تحقیق نمایم در حکمت و مصلحت خلقت انسان یقین است کہ بدین
آن پی نخواہیم برد۔ ولے بظاہر خداوند علی اعلا فرمودہ است کہ من جن دانستہ خلق
نمودہ ام محض براسے عبادت۔ علماء و نایزہین کلام را تمسک خود نموده اند و مانیہ
ہمین کلام را تمسک ہستیم دیس۔ ولیکن ہنگامیکہ علماء با بی نہایت عرصہ این کلام
محدہ و محصور ساختہ اند و محدود و محصور پیدا نہاد بے نہایت عرصہ این کلام را
و وسیع میدانیم و در واقع وسیع ہم ہست۔ عبادت مراد نماز و روزہ و زکوٰۃ و طہارت
و ازین قبیل چیزہا و اعمال نیست بلکہ مراد این است کہ انسان بموجب عالم طبیعت و مختلف
حالات و مقتضیات کہ لازم ملزوم زیست و زندگی و ہدیت او افتادہ و روفق دستور العمل
و ضابطہ عمل کند کہ آنرا دستور العمل خدائی یا شریعت مے نامند۔ مثلاً خدا تعالی
انسان را شکم دادہ و او را محتاج بغذا کردہ و بموجب است کہ براسے حصول غذا سعی
نماید و انرا حاصل کند۔ پس تحصیل غذا ہم اگر موافق شرائط آن دستور العمل شرع
باشد عبادت ہے است مانند سایر عبادات ظاہریہ۔ ولیکن ہنگامیکہ شخصی غذا کسے
را محنت خود حاصل کردہ اگر ان غذا را ہم زیادہ از حد بخورد نقصان بوجود دہد و میرساند
و این ہم از دستور العمل خدا و شرائط خوردن ہن غذا خارج میشود و خلاف مرضی
خدا و خلاف عبودیت است ہچنانکہ فرمودہ است اسراف کنندگان برادران
شیاطین اند۔ و این غذا را ہم کہ در تحصیل آن شخصی محنت کردہ و رنج بردہ و سر
موسے و دیگرے نیست بجز آنکہ سعادہ کند با چیز دیگرے یعنی بد دیگرے بد و عجز
پیر دیگرے کہ شخص دیگرے محنت کردہ و رنج کشیدہ است در حصول آن برائے یک

مقتضی دیگرے از مقتضیات زندگی خود با حوائج شخص اول و دیگران - درین صورت اگر سرمرئی از حاصل محنت یکے را دیگرے بجبر بگیرد خلالت دستور العمل خدا و خلالت عبودیت خداست و همچنین شخصے که محنت کرده و چیزے حاصل آورده از اندازه اہ از ندارد کہ یکسے بدید یا براه دیگرے صرف کند - و کان ذلک مراد از عبادت و بندگی خدا همین است کہ بموجب دستور العمل خدا عمل شود - ولیکن آن خدائی کہ حکیم علی الاطلاق است و انسان را بموجب کمال حکمت خود خلق فرموده دستور العمل او نیز بر وفق حکمت باید باشد و الا حکمت او خالی از نقص نخواهد بود - انسان بطورے که خلق شده ہشیام و خام را نمی تواند خورد و مضمم نمود مانند بہائم و سائر حیوانات پس ضرر است طبع اشیا - انسان بالطبع لباس درکار دارد و باید لباس بپوشد - ولیکن بشکست صحت و حکمت خداوندی نبوده است کہ انسان اشیا و خام بخورد و بدون لباس در سرمایہ و گرمای مکان پیربردیراکا نشین مخلوقات خلق کرده است اورا با وجود این شرافت از ہمہ مخلوق خود محتاج تر نموده - و ہم از حکمت او غایب است کہ بہیئت شرف مخلوقات بخواند و با وجود حالت بہیئتگی توفیق عبادت از او داشته باشد و نخواہد کہ اورا بشناسد - پس اینہا ہمہ لازم ملزوم یکدیگرند و ہمہ عبادت اند و ہمہ را باید پیروی نمود بموجب دستور العمل خدا - و از این ہم ثابت کردیم کہ دین یا شریعت یا دستور العمل خدا یا ہرچہ دیگر کہ نام نہیم آنرا ابداً و بہرچوبہ من الوجہ مانع ترقی اشرف مخلوقات و مقتضیات زیست و زندگی اوست بلکہ محض براسے ترقی اوست و انسان باید در ہرچہ لازم ملزوم زیست و زندگی اوست خواہ دینی باشد خواہ دنیوی پیوستہ ترقی کند - پس اگر ما بگوییم شرط زندگی انسان عبادت است و شرط عبادت معرفت و شرط معرفت علم و علم حاصل نمی شود و ضربطالکے کتب و ہر قدر کہ کتاب بیشتر باشد معرفت ہم زیادہ ترے شود و دشتن کتب متعددہ ہم موقوف است بدولت زیادہ تحصیل و دولت زیادہ ہم لازم است اینہمہ کیفیات اما ترقی

میدانیم و ابداً شرع مانع آنها یا حصول آنها نیست۔ بلے ہر کجا کہ ماحلات شرع
کنیم آنجا شرع مانع است مارا و بس۔ بے سارۃ اخری خیرات کردن عمل نیکی است ولی نہ
از مال و زوے خیرات کردن +

حالات آیم بر سر مطلب دیگرے۔ آیا ہنگامیکہ رسولان خدا آمدند کتب
آسمانی را آوردند محض براسے این آمدند و براسے این آن کتب را آوردند کہ خلق خدا
تمام روز و شب و در ہمہ حالات و براسے ہر مقتضی از مقتضیات زندگی و زیست خود
عبادت کنند۔ و همچنین پیغمبر مصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم محض براسے ہمین رست
فرمود و قرآن ہم محض براسے ہمین نازل شد۔ آیا در ارادہ خدا نبود یا آنرا نبود یا
خدا اشتعالے نمیدانست کہ در اندک زمانے ممالک بسیارے در قبضہ مسلمانانے
آیند و خلق بسیاری داخل این دین میشوند و لازمے آید حکومت و نظام و سیاست
و تمدنی۔ نہ بلکہ اگر پیران ہر دینی دست پیغمبری منحصر بودند فقط بعد کس یا بعد
کس بیشک در میان آن صد کس ہم تمدن ضرور و سیاست لازم و لزوم بود۔ و بموجب
فرمان خداوندی کہ رہبانیت و اسلام نیست خلق (یعنی جمہ امتعا) بایستی تمدن
باشند یعنی گوشت نشینی و ترک خجریہ کنند بعبارۃ اخری یعنی در بیان سائر خلق راہ
بروند و سعی و جہد نمایند براسے حصول مافی کہ تکمیل آنها را پر کنند و جاسے کہ حق آنها را
وضع نماید و معلوم است کہ بجز ویک مرد بازن جفت شد عقلی ہم میرسد و ہنگام اری و حفظ
او ہم بر زمینہ بدر است و بدرا بقتہ قدرت آسماندار و کہ ہم براسے تحصیل نام و محنت
کنند ہنگامیکہ شیئی عامی است و ہم براسے نام و محنت کنند کہ شے مطبوعی خود۔ پس شرع
آن محنت اولین را براسے مرد قرار داد و این محنت را براسے زن +

اکثر اہل اسلام یعنی جمالی آنها از ہر سلسلہ و طبقت کہ باشند چنین اعتقاد دارند
دے پندارند کہ شرع خیر و دیگر است و قانون خیر و دیگر دے نمیدانند کہ شرع همان قانون است
و قانون همان شرع۔ در لغت شرع بمعنی راہ راست است و راہ راستی کہ حق تعالی پیدا
کرده است براسے بندگان خود۔ و لفظ قانون را سے و پسند اصل آن رومی است

و واقعاً چنین است لغت لاتین است () که هم بمعنی منظر است و هم بمعنی
ضوابط و احکام و مینه +

بر هر لفظی معلوم است که اگر چه لفظ دوست معنی یک است و اگر معنی هم دوست
مراد و نحو ایک است مثل آدم و انسان که اگر چه معنی لفظی آنها دو باشد شنی حقیقی آنها
یک است در همان چیز مراد است - و کما یلے هم در میان ما هست که قوانین نام دارد -
و مراد از قانون فعلی است مستقیم که باید بندگان خدا و در آن خط قدم زنند در امور دین
و دنیائے خود و لیکن جہاں ہمیشہ دشنام میگویند و لغت میکنند بر قانون و میگویند
قانون ما شرع است - و لیکن مراد از قانون کسانی که امروز میگویند و ما جان دانش
بیاخذ در واقع پیرامونی کردن است شرع را یکسان و بر یک و تیره یعنی آن زو یا چیز
دیگر که خالق را مجبور سازد و مجبور دارد که همه از شاه گرفتہ تا کدام از آن راه داشت
قدم بیرون نگذارند - آنرا میگویند قانون - انیک مثالی داده میشود که نادانان بخوبی
فہم گفتند - شریعت بمنزلہ ریل است کہ بموجب اصول و ضوابط چندے کشیدہ شدہ است
از جالی بجالی از مشاہیر فرسنگ و بخط مستقیم میرود - مردمان بسیارے و رگاریها
نشستہ اند یعنی و فرستہ کلاس یعنی درجہ اول یعنی در سکنہ کلاس با درجہ
ثانی و بعضی در درجات فروتر و همچنین بارہائے بسیارے و سامان بجاسبے از این
مسافران و سرنشینان در این گارہا میباشد بعضی مشتمل از جواهرات قیمتی و بعضی
از زرد سیم و بعضی دیگر از حلف و گاہ و ہمیشہ و زغال چیزہائے بسیار کم قیمت - آنها
همہ باید از جائے اول محل و روان شوند و بجائے ثانی نازل گردند - حالیکہ بعضی
لازم است حاصل امیل آن است کہ بنور خود اینہمہ را جاری و ساری دارد در
این ریل تا برسد بمنزل مقصود و در آنجا آنها را نقل نمایند و لے این انجمن ہم
مشتمل است بر اعضا و اجزاء و اشیاء بسیاری کہ بموجب قانون و ضابطہ حیدری
ساختہ و پدید آختہ و آمادہ شدہ اند کہ اگر یک عضو یا جزو یا شئی ملزم بے آنان ناقص
باشد بکل حرکت آن انجمن و عمل و نقل این ہمہ خلق و اشیاء و غیر ممکن خواهد بود

بان باید دانست که همیشه ریل در میان ما بوده و همیشه این اشخاص و اشیاء موجود و ناما
 بوده اند که از جانی بجائی بروند ولی گاهی تا امروز انجمن نبوده است و اهل اسلام
 که اینها را یکسان حرکت دهد و بمنزل مقصود رسانند - ولیکن هنوز این همه چیز را کیفیاً
 ناقص هستند اگرچه انجمن هم باشد و آن این است که شخصی کامل ضرور است که آن
 انجمن را حرکت آورد - اکنون این مطلب در اینجا باشد تا در مقام دیگر به نحو بی منفصل
 و واضح تر بیان شود +

در اینجا یک نکته بسیار ناگزیر بنظر می رسد است که قابل ملاحظه و تا مل همه اهل اسلام
 است خصوصاً آنها که دعوی میکنند که صاحبان دانش میباشند - اگر تمام مسلمان
 جهان را که بطور انجمن بیت و پنج کرده میشوند در یک میدان وسیعی جمع کنند و هر که
 بخوابد یکسال وقت و تدقیق در میان آنها گشته بپرسد و ملاحظه نماید در وضع لباس
 و اکل و شرب و نشست و برخاست و گفتگو و مشارب و عقاید و خرافات و توحشات
 آنها البتة یکحال و یکماکان پس از آنجا بصحرا و دیگره رود که نصاری میباشند و آنها
 نیز یکحال و وقت ملاحظه کند می بیند که از زمین تا آسمان فرق دارند و شکایات مسلمانان
 نماند در زمین هستند نصاری را در آسمان میباشند - مثلاً مسلمان پتین و تا چین و تا مار
 و تالایه و برتا و هند و افغانستان و قفقاز و شام و عربستان و ایران و مصر و آفریقا
 و زنگبار و غیره و غیره و در بعضی ملایک مسلمانان چندین سرزمین خاص مثل کمال
 و اواریس و واپلی و سند و مدراس و دکن و غیرهم در یک لباس هزارها قسمتی
 و تمام در رسوم مذموبیه و عقاید و پیروی مختلف علما و خود پیران و مرشدان و توحشات
 جابلانده که با بار اختلاف دارند و صحبت و گفتگو و اعمال و افعال آنها مردوزن
 خرافات و توحشات بمعنی هستند و همه بجهت بیعلی و جعل است - (کسی که آن نمکند که
 خود را استثنی میارم نه چنین است من خود را جعل ناس میباشم و نیز باید دانست که
 در آنچه غرض من است تمام خلق جهان سوسه نصاری را شکر کنید - در میان نصاری بنظر
 نمی آید و معلوم نیست که امر و زبانی علم یافت شود یعنی چنین نیست که افلا از خود اندین

و نوشتن بکلی بے بهره باشند - در میان ما کسی که گهستان و بوستان و انوار السبیلی و
بعضی دیگر ازین قبیل کتب فارسی یا اردو را بخواند و او را فاضل و کامل بنمی گویند و بے
ماہل مطلق و عامی صرف ہم نیست - پس تا این درجات را تمام مرد و مہر و پ مرد و
سید اند و میخوانند و می نویسند - بنا بر این بواسطہ این اندازہ علم ہر گونہ نیک و
بدی را انصافاً تمیز سید ہند و بکلی خیالات واپس و توہمات بعضی در میان آنها وجود دارد
دیگر آنکہ لباس و خوراک و وضع زیست و زندگی انصافاً با یکساں است بر خلاف
مسلمانان - گفتگو سے انصافاً با تمام مرد و پویشکیہ و در آن امور سے استکار از
قوم را ترقی حاصل میشود و در ہر شتہ و شعبہ از ملازمات زیست و زندگی و بعضی
نیز از دین و امور دینیہ - ولیکن مسلمانان (خصوصاً مسلمانان انہماک) انجہ
میگویند و میکنند محض بیفائدہ و بے حاصل اند ملک و رانہا تنزل و نکبت و خرابی
و تباہی قوم است در دین و دنیا - اگر از اسلام چیزیے و نامے باقی است و آن ہم در
امور دینیہ البتہ در ایران و ملک عرب و افغانستان و جاہائے دیگر است ہر چند
کہ در آنها تعصب و خصومت و چالست زیادہ است ولیکن اقل اکثر مردم نماز میکنند
و روزہ میگیرند و وعظ و نصیحت سے شوند و بسیاری از اعمال کہ در ملک ہند میشوند
در انجا ہا نمی شود - (اگرچہ نسبت با ایران بندہ بطور تحقیق نمی توانم چیزیے گفت
پس از چہل سال کہ آن ملک را رہا کردہ ام ولیکن شنیدہ میشود کہ آنجا نیز ہمین
اد ضلع ہند موجود است بیش و کم و اتفاقاً بے گفتگو باید چندین باشند چاکہ کون
در ترقی است - در ملک ہند از اسلام فقط نامے باقی است - ہاں البتہ از
شعائر اسلام دوسہ چیز ماندہ است یکے نماز و عید است و دیگرے برات و شبائے
و دیگرے محرم است و اینہا ہمہ محض براسے خوشی و انبساط و خط نفس و ہمتعال
مسکرات و منکرات خصوصاً محرم کہ مسلمانان و کمن انرا عید میخوانند و در ہمداد
از خوشی و انبساط و فسق و فجور سے دہند -

لیکن آن فرقہ از آنها کہ امروزہ صاجان دانش و علم و تہذیب جدید ہستند

معوذ باشد پناه بر خدا - مختصر این است که اینها آنچه دارند فقط بلباس است و خوراک
که نقل کرده اند از نصرا و کمالی که در وجود آنهاست فقط آن است که طریقه معصی
را بخوبی میدانند و اگر ابتدائاً شب محتاج بوده اند عاقبت مالک کلبها رز میشوند
خصوصاً که اگر دست آنها بکار و جهد بند نشود و خصوصاً در ریاستی که مانند مید را با
و کمن باشد - از این جهت و قماش بنده بسیار است را پیشتر خود ملاحظه کردم در پرت
ریاست یعنی کلبه است و دیگر هم ملاحظه نمودند - لیکن این اشخاص عاقبت الامر
بعضی بکمال بیعتی تنگی اعمال خود را بگور بردند و بعضی بمکافات اجماع خود
یا کمال بیعتی از ریاست منزلی شدند - العرض اگر کسی بخواند که یکس یاده کس
از اینگونه اصناف عالی شان اهل اسلام را خواه در ملک ترکی باشد خواه در ملک
ایران و خواه در هند و جاهای دیگر بگوید که اینها یک صورت جدیدی و آئین
خاصی را وجود دهند که ریاست اسلام با ضابطه ماند اسکان ندارد و اینها ابتدا
استعداد و قابلیت اند دارند - و این حال تا از ابتدای اسلام چنین بود و تا قبل
چنین خواهد بود - همیشه سلاطین ما خود مختار بوده اند و همیشه اراکین و مشایخ
دولت آنها ازین قبیل مردم بوده اند +

اگر چه مطالب زیاده از حد طافت بشری است که قلم و کاغذ و سیاه کانی
نمی شود و نه بنده در این تمهید یک فقره دیگر می نویسم - ان فقره این
است بهترین کتبی که بالفعل در میان ما موجود است براس را بنمای و بد
سلاطین و مدبران مالک کتاب کلید و دمنه است یعنی انوار السبلی که از قدیم
الایام بوده و آنرا حکما به هند تصنیف نموده بوده اند و سلاطین هند به
نهایت آنرا احترام میگردانند و در خزانهای خود مانند گوهری گران بها
حفاظت مینموده اند و انوشیروان عادل هزار وقت و کلفت بدست آورد
حکم نموده بوده است بهر چند آن در زبان درسی و پس از آن بفرمان دیگر
سلاطین عرب و عجم نیز بمختلف لغات ترجمه شده - بیشک راس بنده این

که شاهزادگان و امیرزادگان پیمان که پسران آحاد و اس اهل اسلام را لازم و مستقیم است که این کتاب را بخوانند و مطالعه کنند و همیشه با خود دارند چرا که بجهت نهایت خود و حکیمانان و مشجبه شده است و آداب ملوک و تدبیر ملک و تمدن و سیاست نظیر ندارد و در این کتاب بخوبی معلوم میشود که تا کجا عموم اهل عالم و خصوصاً مردم مشرق زمین کمال داشته اند و در علم تمدن و سیاست و تا کجا بوده است پایه دانش و هنر و درایت آنها و چگونه بوده است وضع تمدن و ملک رانی - و نیز اگر ما این کتاب را منیران قرار دهیم معلوم خواهد شد که با وجود کمال نقص در اصول آن اگر بر آن عمل میشد احتمال کلی سیر و حرکت بر آن عمل میکرد و اندر افتراق کلی باید باشد در وضع تمدن از منته قدیمه با وضع تمدن این زمان که بجای این بودیم بر طبق لیسان هناده شده اند - اگر کسی بخواند معلوم کند که این کتاب را که نوشته و سبب تصنیف آن چه بوده و تا کجا احترام از آن میگرفته اند سلاطین هند و عز و عجم و ترک و غیره و چگونه تصنیف و بادشاهانی که ابتدا سبب تصنیف این کتاب شده اند و مقدمات و تمهیدات آن را در ابتدا می این کتاب ملاحظه نماید زیرا که بسیار طولانی است و نقل آن ممکن نیست - مختصر و لب آن که عرض بنده است این است که من نویسم نقل از همان کتاب +

”و هر آینه بادشاهان نامدار و سرافرازان کا مگار را باید که بحکم و دشتا و هر هم فی الاصل و بعد مشاورت بزرگان خورده و آن در مصالح ملک مدخل نمایند و تمام نظام اعمال و احکام خود را ابتدا بیروزی بران کامل و شیرین عاقل باز بندند تا بفرموده مالکشان و من قوم الا لهذا همم الله الی سرشد اموس هم هر چه از ایشان صادر گردد و اصلاح مقرون باشد و اینست عالم و جمعیت حال بنی آدم را تنصیف - این امر را هر ملکی هم در میان مایه و تا امر و دولت و بنده این را بمنزله انجمن قرار داده ام و در معضلات تحقیق آن را ننموده ام - پس از آن در صفحه دیگر من نویسد و بادشاه فرمود که آن را

میباشند - ما سوال میکنیم اگر بچاره زبان کشاید و بدو لغتوهای پادشاهی بگوید خداوند
 این چنین باید و آن چنان نباید و پادشاه بگوید ترا چه بآیند کشته که دخل در معقولات غائی
 همداست گوشت نشینی تو عافیا بخردش - این بوالفضل را از اینجا ببرید و گردن زنید
 یا طنباب اندازید یا از شهر بدر کشید چه باید کرد ؟ - ما خود مکرر این واقعات را چشم
 دیده ایم - پس این پادشاه باید یا خود نیز پیغمبر باشد یا نایب و وصی پیغمبر و خلیفه
 پیغمبر و از هم میگوید من عند الله باشد - خود باید غائی از عیب و نقص معصوم باشد -
 و متابعت طبع و نفس بر خودش غالب نباشد - از شریعت آن پیغمبر کماکان با خبر باشد
 از قواعد سیاست و وقایع عدالت کما حقه واقف باشد - و از تربیت لشکر و دین ارکان
 دولت بخوبی آگاهی داشته باشد - و هر فردی از افراد خلق و هایا سئ خود را بجز و دیدن
 بشناسد و از طبیعت هر فردی فوراً با اطلاع گردد - و خود بنفسه و بذات و تمام امور
 کلیت و جزئی ملک و افراد رعیت رسیدگی کند - و از همه بالا تر از بولیتک این زمان
 و قانون نیامین دول و اقوام و رنگ و غیره نیز کماکان با اطلاع باشد - اگر کسی در کتب
 تواریخ اسلام ملاحظه نماید و از میان حکام عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس و سلاطین ترک
 و مغول که در ترکستان و ایران و افغانستان و مملکت عثمانی و بخارا و چین و آسیه و گنگا
 و جاهاست دیگر فرمانروائی کرده بوده اند و اکنون میکنند بخواهد یک کس را انتخاب کند
 که متصف باین صفات و ده یک و پنجاه یک و صد یک این صفات بوده باشد غیر
 ممکن است - اگر بنده بخواهم ممکن است که در یک روز شرح حال ائمه کس از سلاطین
 بسیار عالی شان اسلام را بطور اختصار بنویسم مانند تاریخ الرشیده و سلطان محمود
 و سلطان سنجار و ابابک سعد بن زنگی و قزقار سلطان و اولاد چنگیز خان و اولاد تیمور
 و غیره و غیره و به تمام اهل اسلام ظاهر سازم که هیچیک از آنها متصف بصد یک این
 صفات هم نبوده - بلکه چون آفتاب روشن است که از آغاز جهان در میان هیچ قومی
 چنین سلطان نبوده - انوشیروان هم باین صفات متصف نبود - پس علاج
 چیست ؟ - این علاج را نیز چکس ندانسته و ننوشته - و لیلی قومی تر ازین نمی شنود

که در چهارم گفت اگر سه روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پند
 خلافت را سلطان را می چشتن بخون خویش باشد دست شستن - - در بین
 این پنجاه سال گذشته چندین وزیر را در ایران کشتند و معزول کردند با کمال خوار می و پشیمانی
 در ترکی و جاپان و دیگر - انصاف میخواهم از دیگران که آری آنها باز بچه اطفال بوده است
 یا سلطنت و ملکه ای - و نیز سوال میکنم که امپراطور جرمنی و امپراطور روس و رئیس جمهور
 فرانس و رئیس جمهور امریکا و ملکه انگلستان و دیگران درین روز چنین استند متعصفت
 باین صفات اند و این کارها را میکنند و چاکران خود را خود تربیت میکنند - نه هر کسی که
 خود را خود میکند و کار همه را قانون میکند - و باید بجا طرد داشت که در بین این دو ماه
 بلکه یک ماه گذشته دو وزیر عظم ایشان از مالک یورپ از جهان رفتند و درجه احترام
 آنها را همه اهل اسلام عالم مشاهده نمودند - پس از اسکان خارج است که فرزندانم هر دو
 و مقامی که باشد مناسب است انصراف هواست خود را بکند اگر بکلی آزاد باشد و مراد از آزادی این
 این است که خود مختار باشد و از هیچ کس و هیچ چیز خوف نداشته باشد - و خوف هم بر چند قسم
 است -

اول - اول بندت خوف خداست -

ثانی - خوف علماست -

ثالث - خوف حکام است

رابع - خوف از زبان خلق است -

و هر یک از اصناف خلق نیز بنوبت و بموجب مقتضیات حالت خود از دیگران
 یا دیگران خائف اند - مثلاً علماء بر جم غائبان از زبان خلق خائف اند ببادا که بگویند -
 چه که از عصبه بر خیزد و کجا ماند مسلمانی - و لیکن پادشاهان ما غائبان بلکه عموماً از هیچ کس
 خائف نیستند و در اعمال و انفعال خود جدا جداست - نمی باشند زیرا که بی پندارند
 که با خدا هستند یا نخل خدا و لهذا جدا جداست - نمی باشند در روی زمین - یک
 نکته دیگر را بجا هست که همیشه خرابی جهان و هر قوم و ملت مخصوصاً مسلمانان از آن

بوده - چون همیشه رسم الناس علی دین بود که هم در عالم جاری و ساری بود و غالباً سلطان
 بے لگام و خود سر و خود مختار بوده اند و پیر و پادشاهای نفس خود اسناد را کین دولت آنها
 نیز چنین بوده اند و فطرت و طبعاً همیشه سلاطین جهان از سه صفت یکے را یاد و رایا هر سه
 را معاً و متحد آ داشته اند -

(۱) با تشترع و پیریز کار و دیندار و نمازی بوده اند و البته بمقتضای این
 صفت پیش و کم متعصب هم بوده اند که با دیگر مذاهیب و پیر و ان دیگر مذاهیب
 و عقاید دشمن بوده اند و ان حصص از ریایا کئے آنها که پیر و ان مذاهیب و عقاید
 دیگر بوده اند پیوسته در شکنجه عذاب بوده اند و آنها را کشته اند و مالی آنها را غارت
 کرده اند و زنان و دختران آنها را اسیر و آلوده و امن و بته روزگار نموده و
 کینزگان خود ساخته بوده اند -

(۲) یا با لکل ضعیف الذماغ و ابله مزاج و ساده لوح و کم حوصله و مستلکون
 الطبیعت و سریح الاعتقاد بوده اند که بزودے کوشش بسجن اهل غرض و
 خوشامد گویان و نمایان و سخن چینان و هند و اقوال آنها را یاد و رکشند و
 بفریب و کد آنها از جاده اعتدال و خرد مندی و دور اندیشی خارج شوند
 و آنها را اخلاص کیشان و دولتمن و پادشاهان خود دانند و نتیجہ اینها هم خود را از بیان
 رسانند هم ملک و مال و خزینہ و رعایا و دولت خوانان حقیقی خود را -

(۳) یا آنکه بکلی لا ابالی و آواره طبیعت و لوند مزاج و یاراد باشم هم
 صحبت روزان و کمینگان بوده و روز و شب را در لهو و لعب بستی و عیش
 نشاط و اتلاف زر و تباهی ملک و رعیت خود گذرانید بوده اند -

(۴) یا آنکه دو از این سه صفت یا هر سه صفت را با هم جمع داشته
 اند (سوائے دین و داری و پیریز کاری) و بهر حال این حالات در وجود
 اناس دولت دار اکین سلطنت و عموم رعایاے آنها نیز اثر داشته
 و عاقبت کار و حاتمہ امور آنها با بنجا رسیده است که امروز ما همه چشم

سبب عظیم کہ دولت و دبدبہ و شان و شوکت اسلام بجلی - مردم است و نامے ہم
 از ان باقی نیست - وے افسوس است کہ تاہمین دم کہ قلم در دست بندہ است
 در ہمہ جائے عالم اہل اسلام برہمان جاوہ قدیم قدم میزنند و این چند ریاستے کہ
 از اسلام باقی مانده اند ضعیف و نحیف و بیجان برہمان و تیرہ حرکت میکنند
 کہ گذشتہ گمان آہنہا حرکت میکردند مع ششہ زاید کہ امروز بسیار کے از اعمال
 قبضہ ناپسندیدہ اقوام دیگر را نیز اخذ کردہ اند - و کمال افسوس درین است
 کہ انچہ مایہ اینہم کہ خردمندان مار عقل اسے جہان را از استملع آہنہا مغرب جوش
 سے آید و در آب شرم و غیرت غرق میشوند و جہاں مارا با آن امور افتخار و
 سرافرازی و مبہات است اگر کسے بچہ بنیہ دیاد آوری ذکر سے از آہنہا
 بنماید آن بچارہ را ملعون و مردود و میخوانند و دشمن دین و آئین و دولت
 و ملت و طاغی میدانند و اگر اورا انگشند یا قدرت بکشتن او بدشمنہ باشند
 یا دشنام میگویند یا مضروب میسازند یا از شہر و بلد و وطن اخراج میکنند و
 ہمیشہ در بدر و گرسند و تشنہ میباشند و جہاں مارا پسند نمی آید و استان
 خلص و دو لقا ہاں با ارادت و ہمدردان شفیق و شفیعان بغیر ہم
 مدجبان خودشان این کیفیات را بیان کنند یا بنویسند اگر چہ کہ دشمنان
 دین و دولت و ملت آہنہا پیوستہ با کلمات سخت و الفاظ تلخ و ترش و مطعونانہ
 نانہ و لہانانہ و شامتانہ و امثال اینہا در اخبار و کتابہا و رسالہا مے

رباعی

این پنج من از جیت چہ میدانی تو دیوانگی مرا جنون خوانے تو
 کہ از زندت کفش نمر از پست . من گریہ کم از آن کہ خدائی تو
 غرض آن است کہ بیچ سلطنت بے اصول نیاب امکان وجود ندارد
 ہچنان کہ بیچ عمارتے بے بنیان سخت و مستحکم اسکان وجود ندارد و مستحق

دوام از آن امید نباید داشت + این اصول ہمیشہ در اسلام بوده و است از
ہمان ابتدائی اسلام احدی بر آن عمل نکرده و ہمیشہ اساس دولت اسلام
مستقر بر اصولی و متجملی بوده - سیزده صد سال گذشتہ کہ دولت اہل اسلام بر
ہمین پنج بے اصولی جاری است و لیکن اکیہ حالت ترقی مسلمانان بود و راز
شہ سابقہ ما را بر آن بحث نیست بچنی کہ ہست فقط در آن است کہ از زمانہ
کہ رو بنفرت ہنار دہ پیوستہ و بحال سرعت فرو تر رفتہ اند تا امروز و چہین
نہاید کہ از زمانہ کہ اقوام نصارا از ثواب غفلت بیدار شدہ اند و براے
سلطنت ہاسے خود اصول قرار دادہ اند پیوستہ خواب غفلت مسلمانان
سنگین تر شدہ و ہر جہ آہنا بسرعت و ترقی دارند اینہا بسرعت رو بنفرت از مذہب و راجی
بندہ امروز در ہمہ جہان دو سلطنت از اسلام باقی ماندہ یکے ترکی و دیگری
ایران و بحال یقین میگویم کہ تا پنجہ سال دیگر این دو دولت نخواہند ماند
اگر حال بر اینموال نہاند - ان وقت مسلمانان عالم از یہود و مجوس بدست
تر خواہند شد - حالا ما با عقلائے خود گفتگوئے کنیم و سوال بینایم -

اول - آیا شما ہا ارادہ دارید کہ بموجب قانون کلیہ طبیعت در جہان
اقامت کنید یا نہ ؟ - یعنی اگر چہ از کل شئی ہالک الا وجہ کزیر می نیست
مگر تا زمانہ کہ انسان در جہان اقامت دارد حتی چند ساعت قبل از آنکہ اجل
او در رسیدن خوراک میخوابد بوشاک میخوابد و جاسے آسایش میخوابد و ممکن چہ بسیار
چیز ہائے دیگر است - و اگر چہ رزق ہر فرد بشر در آسمان موجود است و رزق
بہر حال میرساند مع ذلک ہر فرد بشر مجبور است کہ در حصول رزق خود سعی کند
و چون کہ خدایتعالے خدا سن روزی است جمعی را لازم افتادہ کہ براے روزی
دیگر آن کوشش نمایند - و ہر چند کہ ہر کسے را نصیب قسمت او بد نہال
است و بطور فرض محتمل کہ پسر بندہ باید قتل نفسی کند و بعضا من آن اورا
بدار کشند مع ذلک پسر بندہ فرض و واجب است کہ اورا تربیت و نگاہداری

کنم و باز دارم از آنچه که موجب هلاک و اضرا او باشد - و اگر در هر صورت
که حالت عابد شب زنده دار و فاسق شرابخوار در آخرت چیت من و کیت
خلف را مکلف ساخته اند بعبادت و تقوا و در هر راهی که بر او یقین باشد که راه
راست و صراط مستقیم و حق است بالضروره باید در آن راه قدم زد - و
بالجمله اگر مسلمانان بدانند و راس آنها بر این باشد که بیشک این ملک ملک
آنهاست و پس از آنها ملک اولاد آنهاست و باید باشد و آنها نیز باید خوش
و آسوده حال باشند و آنها نیز باید مسلمان باشند و آنها نیز باید ذلیل قوم
دیگر نباشند و بدانند که خدا اینجائیست بعضی حقوق خاصه بخشیده است
آنها را که بالضروره باید آن حقوق حاصل باشند هم آنها را و هم او را و
احفا و در آیند گمان آنها را پس بر آنها فرض و واجب است که اساس سلطنت
و حکومت خود را استوار سازند و این خیالات را بر یکس ننه تواند که در حقیقت
غیرت و حمیت و خردمند و از جهان با خبر و کسی که حمیت دین و ملت و دولت
خود را رفته باشد و عزت قومی خود را لحاظ نکند -

ثانی - آیا شما با نیت خود و اراده ندارید که در جهان نیست گنبد
موجب قانون کلیه طبیعت ؟ - در صورت ثانی ابد و بهیچ وجه تاریخی نیست
و تمام محترقاتی نیست - در صورت اول یعنی که مسلمانان را اراده است و از
راشته باشند که در جهان زندگی نمایند در زمان آینده و در مقابل نصارا
بنظر بنده بدون اصول دین مستحکم ملکرانی اهل اسلام امکان ندارد و باید
وضع تمدن را تغییر دهند یعنی بحال ستمی و استوار و ثبات قدم پیروی شیخ
محمدی را نمایند و بدانند که شیخ محمدی مایه تنزل خلق اند نیست بلکه مایه ترقی
است و هر رشته و شعبه زندگی و آنچه فرموده اند بر جایست و اسلام نیست
برادر ترک حلال و حرام خداست - زوایم و زینت و زنان خوب صورت
و باغ و گل و ریاحین و اسب و کار و چاکر و خواهر و برادر خوب و

مکان مرغوب و کمال آسایش و راحت و خوشی و مختصر دنیا و هر چه در آن است
محض برای آنست وجود انسان و اغترف لغوات خلق شده اند و از برای استعمال
هر یک از آنها بشرع خدا جده قرار داده است بموجب این شعبه
"این حکم شرع آب خوردن خطاست و اگر خون بفتوی بریزی رواست"

حالا ما میخواهیم ببینیم که اصول تمدن و مدنیّت که در زبان مردم
زیاد است با کاستی بیوشن میخواهند و ما مسلمانان از این شریعت میخواهیم و چگونه
است +

کاستی بیوشن اسلام

کاستی بیوشن لفظی است که اصل آن لاتین است و در این زمان در
فرسادی و انگلیزی و بعضی دیگر السیو پورب نیز همین لفظ در استعمال است
و این لفظ در مقامات و براس معانی مختلف استعمال میشود و در همه معانی
و مراد از آن یک و یکسان است - این لفظ را در عربی و فارسی و هندی لفظی
در مقابل و باین مفهوم یافت نمی شود مگر متعدد الفاظ را می توان بناچار
بجای آن نشاند و هنوز باینسان کامل و محتوی بر همه معانی بالا افزوده هستند
این لفظ در بنای جسم انسانی اسطقتش یا اسطقتات جمع را گویند و در آن
باین لفظ برابری نمیکنند و باین وسعت نیستند اسطقتات چرا که آنچه بظاهر
جسم انسانی من حیث المجموع از آنها و بآنها موجود و بنیاست کاستی بیوشن
بباید مثل قوی و استخوان - دندان و عروق - و امعاء و دل - و جگر و شش
و زهره و اعصاب و مغزو شرایین و صد باب چیز دیگر - پس هرگاه گویند فلان
شخص را کاستی بیوشن وجود نیک است معنی آن این است که وجودش
من حیث المجموع درست و صحیح است - و عمارت غالباً بلکه عموماً ما اساس
اصل اصیل و سبب و ارم و توأم عمارت میدانیم و لیکن این لفظ نه تنها مختصراً

به بینان بلکه بان اعضا و اجزای که من حیث المجموع آن عمارت عمارت است - مثلاً در هر
عمارتی آنچه لازم و ملزوم وجود آن عمارت باشد که سرفوار و شایسته اقامت در آن شود و
بدون آن چیزها وجود آن غیر ممکن است و اقامت را شایسته نیست بینان است - دیوار
و ستون و سقف و اتاق و مطبخ و بیت الخلاء و در و دیچه و چاه و بقیع و دیگر ازین قبیل
لازمات میباشد البته اینها نیز ساخته و پیرهفته شده اند از اجزا و مصالحی چند مثل
سنگ و آجر و خشت و آهک و چوب و بنج و غیره - این مرتبه اول و در لزومیت
الزم است - پس از این مرتبه باید مصالح و اثاث البیت است مثل کچ و کرسی و بستر
و دیگ و دیگر و ظروف و چراغ و امثال اینها - اینها همه ضروریات و لازم ملزوم زندگی
میباشند که بدون اینها زیست آدمی غیر ممکن است - ولی بهمین ترتیب که آنها که در مرتبه
اولی واقع اند ضرورت و لزوم آنها بیک لازم میباشد بنسبت اینها که در مرتبه ثانی
واقع شده اند و مع ذلک هر دو لازم اند یکدیگر را - ولیکن بعضی چیزها میباشد که در
عدم آنها یکسان اند و ابدی و ابدی به بود و باش انسان ندارند مثل

پس بهمین نحو کالشی بتوشن آن اصول و ضوابط ابتدایه تمدن و سلطنت را
گویند که در میان اهل اسلام تا امروز نبوده و لفظی هم بر روی آن مابالاجتماع وضع نشده
بر چند انتظام - بند و بست - نظم و نسق - گیر و دار - سیاست مدن -
زدکان - آیین - رتق و فتق - و بسیار الفاظ و دیگر ازین قبیل میباشد ولی
همه بالا نغزده ناکلا علی اند و هر یک از اینها یک عضو و جزو کالشی بتوشن میباشد
و مع ذلک هنوز بچنانچه باید و شایسته لفظ کالشی بتوشن تمام و محتوی نیست بر تمام آنچه
ضرورت و در کار است - پس بنده مناسب میدانم که درین مقام همچنانکه در هر
مقامی در مقابل این لفظ "اصول" استعمال شود و خصوصاً درین مقام یعنی در تمدن و
پیشرفت گفته شود "اصول تمدن" یا "اصول سلطنت" و بالعکس باید بگوئیم که آنچه در تمدن
بمجد و رفقا جمیع از احکام الله و عدوالت میباشد با ناما یا اکثر اصول درین تمدن
اهل اسلام هستند و آنچه نیست هستند خارج از اصول اند یعنی اصول آن امور را گویند

که اگر یک جزو از آن خلل یا بد تمام امور دیگر مختل می ماند - و آن چیز یا د اسوئله
که حکمت بالغه ربانی براس نظام عالم و انتظام نمایان اولاد حضرت آدم صورت وجود
داده و مقرر فرموده که بعضی از قبیل آنها بیاشند که در مرتبه اول اند و بعضی از
آنها بیاشند که در مرتبه ثانی اند مثل اینکه بعضی چیز بار اهل شرع اصول دین گویند
و بعضی را فروع دین و بعضی را یکدیگر شامل اند و همه داخل شریعت اند و شریعت بمنزله
ریلو است که اگر یک چیز یا جزو از آن ناقص باشد بکلی از جریان باز
می ماند *

اگر بخوبی ملاحظه شود در امور جهان در هر امری از امور و هر چیزی در کار
بالضرورة کاشتی تیوشن یا اصولی در کار است و بدون آن اصول وجود آلی امر
یا چیز غیر ممکن است * مثل اینکه ابر و باد و مه و خورشید فلک در کار اند همه بمنزله
یک اصولی خاص - تمام ممکنات خواه انسان باشد خواه حیوان - خواه نبات
و خواه جماد همه برونق اصولی برپا بیاشند و وجود دارند - و هر چند که آن اصول
کاملتر و درست تر باشند توام و دوام آن امور یا اشیا نیز بیشتر باشد - مثلاً بنی آدم
بکسب اصالت اولی که عناصر باشند همه یکسان اند و لیکن چون صورت وجود
یافتند و متشکل شدند از اعضا و اجزای مختلفه اول کسب سرشت و طبیعت و
پیدایش اختلاف بسیار دارند و بعد کسب بعضی سوانح و حوادث عارضیه - چنانچه
سرزمین و پیدایش آب و هوا و سرزمین و وضع زندگی و اکل و شرب و پوشاک
و تربیت و محنت و ورزش و رحمت و بسیار چیزها و دیگر اختلاف بسیار را
موجب میشوند در کاشتی تیوشن و اصول صحت و تندرستی - پس بعضی ضعیف
الغوا تر اند از بعضی و بعضی قوی ترند از دیگران و لیکن اگر کماکان بر یک اصول
باشند همه یکسان میمانند اگر چه این کماکان ممکن نیست - و نه تا یک اندازه
میمانند اگر چه نیست - مثلاً درختی را بار ملخ است بالطبع و هر جا که باشد و این
ملخ اگر از این درخت را از یکی سبک یعنی از خاک ببرد

و در همان اعتدال هوا پرورش دهند سبز میشود و نم نم میکند - همچنین اگر غلامی صحتی
 نخواهند سپید شود اسکان ندارد مگر بیشک تربیت بشود و علم و دانش و هنر
 و کمال کسب میکند با صاحب صفات و خصال دیگر میشود - پس هر حال هر چند
 زیاده ملاحظه کائناتی تیوشن شود و اعضا و اجزای آن قوی تر و سخت تر باشد
 قوام و دوام آن کار یا آن امر یا چیز زیاده خواهد بود *

ملاحظه میکنم که اگر دو خانه را پهلو به یکدیگر بسازند و هر دو در وضع ساق
 و صراحی و اعضا و اجزای که لازم ملزوم آنهاست بطا هر یکسان باشند یکنعل که
 باز افتراق کلی بهم میرسانند و در قوام و دوام هم افتراق کلی دارند - مثلاً در هر
 بینان است و دیوار است و سقف و هر دو از کل ساخته شده اند و چوب - س
 و لک یک را بینان سخت تر و ستوار تر است و زمین آنرا بیشتر کنده اند و دیوار آن
 عریض تر نموده اند و خاک آن سخت تر است و احتمال دیگر چیزها نیز در آن میرود
 که در دیگر نیست - پس آنکه ستوار تر است و اعضا و اجزای آن مضبوط
 تر است شاید پنجاه سال دوام دارد و آن دیگر ده سال - حالا باید دانست
 که این سکانات افلاک بر پنج قسم اند *

اول - آنکه نباشد و انداز چهار چوب و بعضی از شاخه های درختان

یا علف خشک *

دوم - آنکه نباشد و انداز گل خالص *

سوم - آنکه نباشد و انداز خشت خام *

چهارم - آنکه نباشد و انداز آجر *

پنجم - آنکه نباشد و انداز سنگ سخت *

معلوم است که دوام و ستوار است هر یک از اینها تا چه اندازه است
 اولین اینها بسا باشد که بباری یا بارشی یا برقی یا آنکه آتشی در یک دم نیست
 و نابود گردد و همچنین اینها تحمل که تا پنجاه سال دوام داشته باشد - چنانچه

از این عمارات صنعت پنجم در اکثر جای عالم دیده میشوند امروز که پنجمین سال
 بیشتر باشد اندو که آنها را بدست خراب نموده اند یا بمرو یا بمو و طوفا بنا
 سخت و زلزلهای سخت و عدم توجه و موافقت تباها نمیشوند تا امروز با کل
 بحال خود باقی میمانند و البته بعضی هم هنوز بحال خود میباشند - بر همین
 است حالت ملک و سلطنت هر قوم در جهان و بر همین پنج است تمام امور
 و زندگی هر قوم و هر فردی از افراد خلق عالم - هر خانه که در آن عیالی باشند مثل
 از پدری و مادری و چند اولادی اگر اصول و ضوابط آن خانه درست و مستحکم باشد
 و وجود آن خانه را دوام و بقای خواهد بود و الا فلا - پدران را بموجب قانون کلیه
 که متضمن آن قانون خلاق زمین و آسمان و حکیم علی الاطلاق بوده و مکوست
 و حقوق خاصی است در آن خانه و بآنها عیال - پس از آن هر یک از آن
 فرزندان را نسبت بآن مرد و نیز نسبت بیکدیگر حقوق خاصی است و هر یک را
 درجه و مقامی و فرضی از نسب و تعلق و تعلق از تکالیف مربوط آن خانه و
 عیال مقرر و معین است و این همه حکومت و حقوق و درجات و تفریض و تکالیف
 حدیست تعیین نموده اند - پس چون این حکومتها و حقوق و درجات و غیره بر وفق
 ضابطه و مستحکم که قرار داده شده که براس هر یک معین گشته جاری باشند گاه
 در نظام امور آن خانه خللی واقع نخواهد شد و احدی را بر دیگری زیاده و تعدی
 نیست و احدی را از دیگری شکوه و شکایت نخواهد بود *

عده دنیای علی که مالک است لا شریک له و حکیم علی الاطلاق و متقن
 قانون گمن نکان است برک نظام این جهان و بمقتضای مختلف از منته و حالات
 این جهان و مخلوق خود و مکرر کائناتی توشن ما فرستاد و بواسطه رسولان خود و آخر
 همه بشکایک جهان و خلق جهان و زمان تکمیل یافتند کائناتی توشن اعظم و اسکن
 خود را بواسطه ختم المرسلین فرستاد و براس تکمیل نظام جهان - اگر با بخوبی عزیمت
 میجویم که هیچ کائناتی توشنی و ضابطه و تکمیل قرآن نیست و نخواهد بود و که هیچ چیزی

در آن واگذار نشده - اگر مسلمانان ابتدا بموجب این کائناتی تیوشن عمل نموده بودند امروز مالک تمام جهان بودند و بدون هیچ فساد و خون ریزی و بدون هر گونه اختلافی - ولیکن از همان ابتدا یعنی پس از خلفا قرآن را برکنار گذاشتند و از همان روز شروع به تفرق کردند و کار آنها را بنجا رسیده است که امروز ما می بینیم و معلوم نیست که حالت اهل اسلام در ازمنه مستقل چگونه باشد - در این زمان در میان هر قومی از اقوام نصارا یک قسمی کائناتی تیوشن پیدا شد براساس نظام ملک و محض بواسطه این کائناتی تیوشن است که نصارا باین پایه و درجه رسیده اند در هر امری از امور که با هم به بحث می بینیم - و اگر در میان آنها نیز بعضی قوی تر از بعضی باشند آن اختلاف هم بحسب قوت و ضعف کائناتی تیوشن آنهاست بیشک روس و فرانس و جرمنی و انگلند و امریکا و استرلیا و ایتالیا از دیگران باین نهایت قوی ترند - و از سایر خلق ایشیا و افریقا چنان نیز امروز که از دول قویتر مغربیه محسوب است اگر چه عیسوی نیست ولی این قوت را حاصل نموده است جز بواسطه ایجاد کائناتی تیوشن *

حالت اهل اسلام را در هر امری از امور اگر ما مطابق کنیم با حالت نصارا در همان امور بیشک از تجدید و تخمین و مطابقت خارج است و امکان ندارد که آنها با یکدیگر در تخمین هم کسی بنماید خلاف واقع خواهد بود و تمام بیدانشان ما محل بر اعوان میکنند - ولیکن از میان بیست و پنج یاسی کرد و مسلمانان که بر روی زمین می باشند آن محدودی از آنها که یقیناً از هر ملکی یک مرد باشد که دعوی آن دارند که در علم و دانش و هنر و تدبیر ملکیه و سیاسیه و امور پولتیکیه دست

کامل دارند و از جهان و ممالک مختلفه و اقوام خارجه و تواریخ قدیم و جدید عالم و بسیار امور دیگر آگاه و با اطلاع می باشند و نیز هر روز بر روز نامحاط عالم نظر دارند و نیز دعوی رفیقا و صری یعنی اصلاح اندیشی و متمدنی قومی و حمیت دینی و ملی میکنند شاید بطور واقع بدانند که هر تخمینی بنده کنیم غافل نباشد یا از نقطه

بسیار بعید نیست - بنده خود تخمین و تخدیدی براساس بیج امری از اموال نصاریٰ نمی گنم و او
 میگذارد بهمین بزرگان سابق الذکر که تخمین فرمایند - درین وقت کتاب بسیار جدیدی
 در دست بنده نیست از این سنوات اخیر که بعضی از ممالک مسلمانان را با بعضی از
 ممالک نصاریٰ در بعضی از امور مطابق نمایم - هر چند که روز نامجات بسیاری نزد بنده
 موجود اند و در حالات مختلفه ممالک اسلام و نصاریٰ را بطور کمال درج نموده اند و در آن
 که بنده بتوانم تمام امور را حکما کان مطابق سازم - لهذا از یک دو کتاب اندک که چیز
 می نویسم بموجب ذیل نمونه باشد براس در یافت عموم اهل اسلام یعنی کسانی که
 بے خبر اند - مثلاً در سال ۱۰۰۰ عیسوی حالات بعضی از ممالک نصاریٰ را در اسلام
 بر این تخمین مابودند -

ترکی

ریاستهای متحد امریکا

۱۴۱۰۰۰۰	وسعت بنام	۳۶۰۳۴۰۰	وسعت میل مربع
۱۱۴۵۵۰۰	وسعت واقعی	۶۱۰۰۰۰۰	غلظت
۳۲۵۰۰۰۰	غلظت بنام	۲۸۳ کروڑ	تجارت
۲۲۰۱۱۰۰۰	غلظت واقعی	۱۳۵۱۰۰ میل	ریلوے
۴۰ کروڑ	تجارت	۴۰۰۰۰۰ میل	تنگنا
۱۲ کروڑ	مالیات	۶۵ کروڑ	مالیات
۱۰۰ کروڑ	قرض	۶۲ کروڑ	خرج
۴۴۵۰۰۰	فنج و صنایع	۴۰۰ کروڑ	قرض
۶۱۲۰۰۰	دیگ		

ایران

فرانس

۴۳۶۰۰۰ وسعت میل مربع

۲۰۴۰۹۰ وسعت میل مربع

خلقیت	۳۴۴۰۰۰۰	خلقیت	۷۶۶۰۰۰۰
مالیات	۱۲۵ کروڑ	تجارت	۶ کروڑ
خرج	۲۵ کروڑ	مالیات	دو کروڑ و نیم
قرض	۳۳۰ کروڑ	خرج	دو کروڑ و نیم
تجارت	۳۲۸ کروڑ	فوج	۸۰۰۰۰
فوج و صنم	۴۹۰۰۰۰	ملکات	۳۴۵۰۰۰
در و رنگ	۱۴۵۰۰۰۰	قرض	۵۰۰۰۰ پونڈ
ریلوے	۵۰۰۰۰ ایسل		
ملکات	۵۰۰۰۰ سیل		

ملکت جرمن افغانستان

وسعت بمیل مربع	۲۱۲۰۰۰	وسعت بمیل مربع	۲۴۸۰۰۰
خلقیت	۴۶۰۰۰۰۰	خلقیت	۴۰۰۰۰۰۰
مالیات عامه	۳۰ کروڑ	تجارت	تخمیناً دو کروڑ
خرج عامه	"	مالیات	۴۰۰۰۰۰
ہر ریاستی جدا گانہ دخل و خرچی دارد		فوج	۴۸۰۰۰۰
فوج و صنم	۴۸۰۰۰۰		
در و رنگ	۱۴۸۰۰۰۰		
پردہ خیابان خاص ہر یک از مالیات و جریز		وسعت بمیل مربع	۴۹۵۰۰۰
۶۵ کہ ہر بود و قرضش ۲۰۰ کروڑ		خلقیت	۴۸۱۰۰۰۰
تجارت این بخوبی معلوم نمی شود و با مشغول		مالیات	تخمیناً ۹ کروڑ
ہر یک دوسہ ہر خانہ کرد کمتر باشد		خرج	کمر

ریلوے ۲۷۵ میل
ملکدات ۵۸۵۰ بیل

مردکو

روس

دست بیل مربع ۱۳۴۰۰۰
تلفیت تخمیناً از پنج ایست بیل
آمدنی و خرج تخمیناً ۵۰۰۰

حیدرآباد دکن

دست بیل مربع ۹۰۰۰۰

تلفیت ۰۰۰۰

آمدنی از فزایکیه

کدور

غماج نیز زمین قدر

دست بیل مربع ۲۴۵۷۲۸۹

تلفیت ۱۰۵۰۰۰۰۰

تجارت ۲۰ اکڑ

مالیات ۴۰ اکڑ

قرض ۴۳ کدور

ریلوے ۱۸۵۰۰ میل

ملکدات ۸۳۰۰۰

خرج در صلح ۸۰۰۰۰۰

در جنگ ۲۳۰۰۰۰۰

جاپان

بلجیم

دست بیل مربع ۱۳۷۶۶۹

تلفیت ۳۸۰۰۰۰۰۰

ریل ۴۰۰۰۰ میل

ملکدات ۳۰۰۰۰

دخل و خرج هر یک تخمیناً ۱۶ کدور

قرض ۴۷ کدور

خرج ۶۵۰۰۰

دست بیل مربع ۱۱۳۷۳

تلفیت ۵۵۵۰۰۰۰

آمدنی تخمیناً ۳۰ اکڑ

غماج ۰

قرض ۴۷ کدور

ریل ۲۶۵۰۰ میل

ملکدات ۳۲۶۰۰ میل

ایتالیا چین

۲۵۵۳۳۰۰	وسعت بیل مربع	۱۱۴۴۰۰	وسعت بیل مربع
۳۲۵۰۰۰۰۰	خلیقت	۲۹۰۰۰۰۰۰	خلیقت
در کتابت گیری اندکی قدیمی قزوین است		۲۶۶۰۰۰	نخ در صلح
از ۳۵ میلیون بیل مربع نوشته و خلعت		۲۵۹۰۰۰۰	در جنگ
بیش از ۳۲۵ میلیون - آذنی و		۴۲۰۰۰	ریلو
فنون و تجارت و مخرج و غیره آن بخوبی		۴۴۰۰۰	ملکات
معلوم نمی شود و باید نسبت به وسعت		۴۴	انداز
و خلعت آن کم باشد		۴۴	خج
نخ آن اگر چه قریب ده لاک بوده و		۴۵۰	قرض
از جنگ با جاپان معلوم می شود در میدان			
بیافته اند			

بسیار کیفیات دیگر میباشد که ذکر آنها نمودن در صورتی که کسی بیند و نخواهد ویر و آنگند بیفاده است مع ذلک بچند خبر اشاره میشود -

(۱) آنکه انگلند را ذکر نمودم و می باید دانست که در دولت نیز کمتر از امریکا است و در تجارت و سایر امور پیش از همه مالک است - مثلاً قریب ۱۲ میلیون بیل مربع زمین دارد و با متعلقا نش - ۴۶۰ کروڑ مالیات دارد و ۱۰۰ میلیون خلعت -

(۲) تمام آنچه ذکر شد متعلق به مالک اقصای بعضی و چند شده اند و بعضی فیصدی ۹۰ و ۵۰ و ۴۰ و ۲۰ مزید گردیده اند بهر حال در مالک مسلمانان کمتر شده و نقصان پذیرفته اند *

(۳) درین بیست سال یا ده سال گذشته اند آنچه بسیاری را در من و منی

والجمله و فرانس گرفته اند و سوائے اینها بسیارے از متعلقات و مهمات مسلمانان
بر گرفته اند.

(۴) از پزاران امور دیگر که همه متعلق اند بمحکومت و تجارت و فلاحست و
مختلف علوم و بر آوردن معاون و کشیدن ریلوے و تلگراف و دریا نوردی و صحرای
کردی و نا کشری و نجوم و کیمیا گری و جنگ و پولیتیک و اختراعات و غیره و غیره
ذکر نمی شود و ممکن هم نیست ذکرے از آنها.

تمام مسلمانان جهان بیش کم اگر چه از حقیقت و مایست هیچ چیزے نمیستند
اقلآ درین وقت ریلوے و تلگراف و تلیفون و عکس کشی و کشتی های آتشی و
جنگی و حساب ها و حریم های جنگی و بسیار چیز های دیگر را بچشم می بینند بلکه بسیار
از این چیز ها را اهل اسلام خود در دستمال دارند. هر فقیری در هند اقلآ یکبار درین
سفر کرده و بسیارے در چهاراات نشسته بکله و جا های دیگر رفته اند و اکثرے مکرر
تلگرافها بملک و وطن و خویشان و اهل و عیال و کلاسے خود در شهر های بعیده
داده اند و اکثرے عکس خود را برداشته اند. و هر فقیری که مایحتاج و مایلم نیست
و زندگی او در چیز است اقلآ نصف ان ساخته و پرداخته نصار است. کلاه و قباده
پیراهن و پاسبان و مردان و چولی و ساری یا ازار و لنگه زنان بافته و پرداخته
نصار است. و هر قدر که زرد دولت مسلمانان بیش شود و حساب و لوازم زندگی
و مایه تعیش و مخروبهات آنها از ساخته و پرداخته نصار از زیاده میشود و سهو و سهل
کلی میرود که تا پنجاه سال دیگر تمام خلق جهان بکشت و زراعت مشغول شوند و در تمام
لوازم زیست و زندگی خود محتاج به نصار باشند.

حالا بنده بخدمت بزرگان ملت خود عرض میکنم بطور سوال که اگر تمام ملت
خود را با تمام امور نصار اسطابق کنند آیا در نظر آنها فی چند درجه با هم
فرق دارند. و این تطابق را ما از ابتدا به اسلام میگیریم و از آن زمان که مسلمانان
در اوج ترقی و عظمت بودند. مثلاً آبا مملکت هارون الرشید و دولت دادنی ملک

ابریشم بود یا ملک و دولت و آمدنی ملک امروز یکی ازین مملکت نصارا که در صفا
 با قبل ذکر آشنایست و فرق آن باین چه بوده است - آیا دسعت ملک و آمدنی و تجارت
 اکثریش بود یا یکی ازین دول نصارا - علی هذا القیاس تمام امور دیگر - بیشک انچه مسلمانان
 داشتند و امروز دارند صد هزار یک نصارا نمی شود و نمی شود و اینها چیزهای هستند که
 قصه و انسان نیستند از آن قبیل قصه های که در الف لیله و دیگر کتب قصص آریخ
 مانوشته اند - بیشک اگر ماریوس و تلکراف و این همه چیزهای عجیب و غریب
 ندیده بودیم انسان بنظر مانی آمدند و بیشک انسان نبودند لیکن هر طغیان خجسته اینها را چشم
 نمی بیند و انکار نمی توان کرد - با وجود چهارم آتش در میان و تلکراف و اجمار هیچ چیز
 امروز بر خلق عالم پوشیده نیست و آنچه در چین و اچین و امریکا واقع شده است و در گذشته
 امروز در هند هر کسی را گوش زد میشود - آیا جنگ و دو سال پیشتر جایان و چین را مسلمانان
 هند و نیز مسلمانان جهان نشینند که جایان بآن خوروی چین بآن عظمت و بزرگوار
 مفضل ساخت - آیا خبر ندارند که درین سه ماه روس و جد منی و فرانس و انگلند که در
 چین که گویا تمام مملکت را در میان خود تقسیم کردند و پنجاه سال دیگر نام و نشانی از آن
 ملک قدیم نخواهد که مملکت جدا گانه مستقل با عظمتی باشد چنانکه چهار هزار سال است
 که بوده - آیا مردم عالم مسلمانان جهان و هند نشینند و در اخبار باندیدند که دو ماه پیشتر
 پادشاه کج کلاه پنجاه هزار پونیه که هشت ملک زرهند می شود و از یک انگلیزان بقرض
 گرفت و کم گمانها که ایران را با انگلیزان و آنگاه کرد و انگلیزان چه چیز را در روزنا محاسن
 نوشتند که صاحب غیرت باید زنده خود را در کور کند و له جاس غیرت خالی است - چند
 سال پیشتر بعضی از چال ایرانی اراده میداشتند که مراکشند با اقلای بنوی بنشینند
 که چرا بعضی چیزها را در اخبار است می نویسم - حالا این مساجیان غیرت همه خاموشند
 اینهاست گفتند هنوز سبکبند که پنجاه کور و زر نقد و خزانه شاه ایران موجود است حالا
 معلوم شد که پنجاه پول سیاه هم موجود نیست - علاوه برین اگر ایران باینز باشد سائر ملک
 پنجاه کور باشد که در قرض میگرفت موجب افتخار باشد که در دست ما با اعتبار است و یک

بجا بهر برپند گیر و آن هم شاه ایران و از نیکی و مکر کافرانها سے ملک را بضاعت بدو بحال
 شرمساری است مارا - تا کجا دولت ما به اعتبار است که رعایا سے خودش هم آسان اعتماد ندارد
 و رعایا سے خودش هم چندان غیرت ندارد که این مبلغ را از خود بدهند و این بدنامی عظیم را
 از خود و ملک و دولت خود دور کنند - بے جا سے غیرت و انسانیت خالی است -
 دور و زبیر بنده به مجلسی رسم که در آن مرثیه خوانی سے شد ویدم بسیار سے از خلق جدا
 و شاید تمام امرا و بزرگان عالی شان در آن مجلس اجتماع نمودند و بیوسته گریه ها سے
 و و سپه میر شدند و جمعی وارد سے کردند همه با لباسها سے فاضله و بایاد بروت و قرط
 و فرط و البته و حصه اینها هند و ستانی میباشند که درین ریاست به آسایش
 میگذرانند - عرض که این جمعیت که شاید چهار پنج هزار بودند همه از دنیا و ما فنها بے خبر
 بودند و همه عالم و فاضل و وکیل و رجه اول و ذاکتر و غیره و اکثری اراکین
 و عمال این ریاست و همه شاعر و شعر فهم و سخن منج و تمام خیال و حواس اینها منحصر
 بود بانیکه جا سے یافته بنشینند و مرثیه را استماع نمایند یعنی داد سخن سخنجی دهند و
 واه واه و سبحان الله گویند با طهار اخلص کیشی مرثیه خوان و قدر دانی اشعار او
 و نیز خود نمائی و دشمنندی خود - یک شخص و اعدا از میان اینها بطور یقین برداشته
 اگر طوفان نوحی باز میشد یا در ملک ترکی با در ملک ایران یا در مصر یا در
 افغانستان یا خدا نخواسته در خود جدا با و - اگر چه خود مندان میدانند بلکه چشم نمی بینند
 که هر روز طوفانی میشود و لے شک خدا را طوفانی نمی شود که اینها از خواب غفلت بیدار
 شوند و خدا کند که چنین طوفانی بشود و آریاست دیگری و پسند نیست که با آنجا بروند
 و همه تباہ خواهند شد +

انهم که بیان شده هر چه دیگر که در هزار کتاب بیان شود تمامات نتیجه کالستی
 تیرشن و باشند و احد سے نمی داند - معده وکی که از میان ما دعوی خود مندی
 میکنند بلکه دعوی اطاغونی و بنا آنچه دلته اند براس پیروی و ترقی ملت خود
 فقط و جز است که آن است که یک مدوه یعنی اسکول انگلیزی باز کنند که

سه رنج که طالبان علم آن اسکول ذاتهای دیگر اند و یک رنج مسلمان و سه و محنت و
 تحصیل علم بخواه ذات دیگر اند و یک مسلمان سیکه دیگر طبع و جریان یک اجبار است
 که آن هم غلام است از آنجه که موجب ترقی ملت شود بلکه در آن دج استند آنچه بپوشید
 از آن حاصل شود براس مالک اخبار - و لیکن تا اساسا سن عمارت استوار نشود هیچ
 چیز درست نخواهد شد و از دوام آن امید ی نباید دست +

بعضی از جهال ملت ما میگویند و فخر هم میکنند که آنچه باعث این ترقی مردم
 نصار است اصول اسلام است و از اسلام و اهل اسلام اخذ نموده اند - این دعوی
 هیچ خردمندی قبول نمیکند چه که از جهات و اسباب ترقی نصار بسیار کم مسلمانان با
 خبر است و هزارها باعث داشت و بهم رسانید - البته چیزی هم از اسلام میان بود
 و از مسلمانان اخذ کردند - خود نصار را معترف اند و در کتب تواریخ خود نوشته اند
 که پس از انقلاب جهان و آشغال و ضحلال دول یونان و روم و رفته رفته انقراض
 آن دو دولت بدست مسلمانان و تباهی علوم و کتب آنها بدست اهل اسلام و تنی
 از اوقات بکلی ممالک نصار از علم و دانش خالی و باریک بود همچنانکه خود مسلمانان اگر چه
 بطا هر از زمان جاهلیت که مراد کفر بود و خارج نموده بودند مع ذلک بحسب علم و دانش که
 مایه و باعث خدا شناسی و آگاهی از دنیا و آخرت است جاهل بت بودند تا زمان
 خلفای بنی عباس و زمان مایرون و ماسون که بخیال تحصیل اعمال علوم افتادند و
 بعضی از کتب یونانیان و غیره را که از تباهی و حرق باقی مانده بود ترجمه نمودند و منصور
 خلیفه ثانی از بنی عباس تحصیل علوم را مشوق گشت و درین وقت سلطنت دیگر
 از خاندان بنی امیه در مغرب الاقصی (مور و کو) و ساس نهاده شده بود که اسپین را
 نیز گرفته بودند و همچنین خلیفای بنی عباس علم و کمال را مشوق گشتند و با وج کمال
 رسانیدند - پس از آن باز نصار را غالب آمدند بر مسلمانان و یک بخش عظیم اسپین را
 باز پس گرفتند - و لیکن درین ضمن اعمال علوم کردند از مسلمانانی که در آن سرزمین مانده
 بودند یا که اسیران تهریت یافته مسلمانان بودند - شناختن آنها و اکثری از ممالک مغرب

یورپ (دشمنان) که چهره روشن رشید بود باب دوستی و اتحاد با آن خلیفه گشتو و چون در سره
 در مالک خود بزرگ نموده علوم مانوذه عرب را در زبان لاتین بفرمان او ترجمه کردند و در آن
 مدارس جاری نمودند - بسبب و گویک بهم رسید که نصارا جنگی چهار ساله برخواستند
 در مقابل مسلمانان در سمیت المقدس اگر چه هفت جنگ پیش نشد در مختلف ازمینه
 و سه از آغاز آن جنگ تا انجام آن دو صد سال کشید که حکایت آن طولانی و عجیب و
 غریب است - بهر حال ازین آمد شد و اعتلاط و استنزاج نیز نصارا چنانچه حاصل کردند بر نصارا
 مسلمانان گناز نصارا هیچ حاصل نکردند همچنانکه امروز هم نصارا کمال ترقی را دارند و مسلمانان
 بمالک آنها میروند و می آیند و فخر نمیکنند ابد هیچ نمی آموزند مثل اینکه پادشاه ماضی فیروز
 باری یورپ اشترافین برد و سبهاست که از فی خرج کرد و آخر دست خالی مراجعت فرمود و هیچ
 چیز حاصل نفرمود و غرض آنکه ما را انکار نیست و تا این غایت هم تسلیم میکنیم که آنچه
 باعث ترقی نصارا شد و مسلمانان اموال و اخذ کردند و لے سخن بر این است و هنوز
 درین است که چرا و مسلمانان بکار بر نبردند آنچه را که موجب ترقی دیگران شد و حال آنکه
 از خردشان بود و بواسطه بی پروائی از آنها و عدم پیروی آنها امروز باین نکتست و
 مذلت دارند

حالا مایه هاییم بدانیم که غرض از کالشی تیوشن اصل چیست که عموم خلق هم
 نادان ملت مبدعند - اول باید دانست که در میان هر قوم دو چیز هستند که آنها
 را متعاقبان میخوانند و لیکن این دو چیز را فرق کلی است بایکدیگر یعنی حصه اول را
 کالشی تیوشن میخوانند یعنی اصول تمدن و حصه ثانی را قانون از حصه اول آن قوانین هر
 هستند که غالباً همیشه برقرار میمانند و تغییر و تبدیلی در آنها راه نمی یابد و تغییر و تبدیلی
 آنها بندرت واقع میشود و آنها اصولی میباشند که نظام ملک و اساس سلطنت بر آنها
 بطوریکه اندک اعتلال در هر یک از آنها بکلی ملک و سلطنت را مختل دارد و بالعکس
 بے وجودیکه از ملازمات آن هیچ ملک و سلطنت را دوام و قوام نیست و هر سلطنتی که
 از ابتدای جهان انفرامی یافته یا بجهت عدم وجود آن اصول بوده یا بجهت اختلال در یکی

یاد و یا چار ملازمت آن بوده - چنانچه سابقاً عرض کردیم کہ این اصول مثل ملازمت غایب است یا مثل ملازمت ریلوے و انجین است یا مثل ملازمت جسم انسان است کہ یک جزو یا یک عضو آن اگر اختلال بهم رساند بکار می ماند - فرما اگر جسم انسان یک قسمت نباشد یا یک دست یا یک پا یا یک چشم نباشد و از اینها بالاتر اگر شش و جگر و خون و مغز و معاد و اشاد و اعصاب را علی قدر مراتبهم غفلت باشد یا بهم رسند دوام و بقا کے آن جسم ممکن نیست چنانچه شاید و باید - و این را ہم باید دانست کہ انسان را دو قسم مرگ است یکے آنکہ باختلال اصول جسم واقع میشود و یکے آنکہ بعضی از مقتضیات و حوادث کہ کسے انتظار آہنیا را نمی کشد مثل اینکہ شخصی از جاے بلندی سے افتد - یا گلولہ بنا گاہ از جاے جسم اولی یا او را کسے زخم ہیکے میزند - یا زہر بخورد - یا در جاھ و تالاب و دریائے افتد و غرق میشود یا سببی اور امید رود - یا مارے و جانور دیگرے اور امیگند - یا یکایک بمرض یا مکی ماند و با و طاعون و امثال اینہا گرفتار میشود کہ فوراً سعالجہ آنرا نمی کند - و اما آن حصہ دیگر کہ کم و زیادے شوند و تغییر و تبدیل سے یا بند و باید بشوند و بسا بند آہنارا قانون سیخو اند *

حالا بندہ - برائے انتباہ و آگاہی بعضے از اہل ملت خود بعضے از ان اصول را کہ اختلال در آہنما موجب تباہی و عدم قوام و دوام دولت است بہین میکنم

(۱) قل انما انا بشر مثلکم

۲ انا خلقناکم من ذکر و انثی

۳ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم

۴ وشارہم فی الامر

۵ لا اگر الا فی الدین

۶ ان الدین عند اللہ الاسلام

۷ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبونی -

انتباہ بعضے دیگر از ابن حبیل اصل مہرل احمد قوام و دوام دین دولت

بعضی دیگر میباشند که داخل قوانین اند و در مرتبه بعد از آن اصول اولیه میباشند و براساس سهولت دریافت باید بگوئیم آن ملزومات اول اند و اینها ملزومات ثانیه ای میباشند اینها این است که در مکان بود و باش نبیان و دیوار و سقف و ارکان و این قبیل چیزها ملزومات و تکلفات دیگر بوزن ثانیه و بعضی از لوازم هم میباشند که در درجه سوم و چهارم و پنجم وجود آنها شاید لزوم ندارد یا محض براساس خوبصورتی است - ولیکن چونکه دین و دولت بالضرورت توأمان بوده اند و با وجود آنکه ابتدای اسلام بطور ظاهر همه امور نسبت داشتند به دین و بر وفق دین و اصول دین جاری بودند مع ذلک برخدا و رسول خدا معلوم بوده است که وقتی بناچار آن صورت بصورت دیگر و آن وضع و لباس و دیگر و آن لفظ و کلمه دیگر تغییر میسرسانیده و بالضرورت حفاظت و انتظام ممالک عظیمه و کمر و کاسلمان خاص بر وفق دین و شرع خاص جاری نخواهد بود و بنا بر این قرآن ما مشتمل است بر هر دو اصول دین و اصول دولت و کمالیت این کالشی بتوشن هم بهین اشغال و استخراج است - لیکن براساس توأم و دوام هر دو دین و دولت همان چند اصول هستند که ذکر شد و بعضی دیگر از آن قبیل است

این همه امور را بنسبت تمام احکام قرآنی و سنن رسول الله را براساس سهولت کار و اراده خود دریافت هم ندیده اند خود ما منقسم میسازیم بچهار قسم - و سه باید دانست که این زبان و این تقسیم زبان و تقسیم اهل شرع و فقهای نیست یعنی آنچه بنده میگویم و بے توهم نیست بقاعد و عبادات ندارند بلکه نسبت دارند بنظام دین و دولت و این اصول را بنده اصول دینی و دینی اسلام بر وفق اراده علماء و فقهاء میخوانم بلکه اصول انتظامیه و تمدنی میخوانم - تقسیم آنها باین موجب است -

(۱) آنچه در درجه اول و در شمار ملزومات اولیه واقع اند و در شان جسم انسان بمنزله اعضا و ریسنه اند

(۲) آنچه در درجه ثانیه و در شمار ملزومات ثانویه اند که خلل در آنها نیز موجب اختلال در جسم است و در درجه چند آن که بکل جسم بے کار ماند - مثال آن

این آیه است یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالقبض و الصلوة اگر چه
صبر کردن بسیار خوب میفتد است و هر چند که نماز یکی از واجبات و از اکتین دین
است مع ذلک انتظام دین و دولت چندان باینها وابسته نیست - و همچنین
باید بلویم که در واقع صبر و صلوة را مرتبه یکی نیست بلکه معلومه در درجه ثانی مرتبه
است و صبر شاید در درجه چهارم پنجم *

(۳) آنچه در درجه ثالث واقع شده اند مثل بعضی از اینگونه امور اند و البته اینها
و المغرب فاینما تولوا انتم وجهه الله

(۴) بعضی دیگر میباشند که احکام و سنن رسول الله میباشند که اینها نیز جزئی
بجای واجبات احکام الهی که بعضی واجب یا در درجه واجب اند چه اگر چه خود رسول
الطاعه است ولی بعضی دیگر هم اگر چه قول رسول الله باشند اما بدین
بلکه چیز دخیل در دنیا و دولت دارند و شامل اند در اخلاق و در جمال
و صفات ظاهریه نیک شمرده میشوند - مثل اینکه اگر کسی هر روزه حمام کند و
سیر تر باشد و خضاب نماید و ناخن بگیرد و مسواک کند بسیار خوب است و آنچه
گفته اند که اینها ثواب دارند اما بآن کار نیست خواه ثوابی داشته باشند
و خواه نداشته باشند البته فعل اینها نیک است و بیشک اگر عوام الناس را
طمع ثواب نباشد همیشه کثیف و پیر کین اند - و بیشک اینگونه ادا امر و نواهی خدا
و سنن رسول الله خالی از حکمت نیستند همچنانکه دیگر احکام و ادا امر و نواهی الهی
و سنن رسول الله اند - و این فقره اخیر را بر زبان اهل تمدن حکمت علمی میگویند
و بالجملة همه این امور را معتقد و پاس بند و محکوم هستیم و باید باشیم بموجب
همه واجبات سابق الذکر *

ولیکن چنین معلوم میشود که بعضی از این امور و اصول درجه اول نور آیین
از رسول الله در دین خلافت خلفاء و از نظر با محو شدند و برونق اینها عمل نشده با اگر
عمل هم شده چنانچه باید و شاید لازم بود عمل نشد - و بعد از آن خلافت سلطنت

مبتدل شد چنین بینماید که احکام و امور درجه اول و ثانی و ثالث همه یا اکثر معدوم شدند و فقط از امور درجه رابع را چیزی اهل اسلام پیروی کردند با استنراج و احتیاط کرد و با خرافات بدعتیه و دوجیمه دیگر - و بهر حال عاقبت الامر کار با نیجا رسید و کشید که امروز بنده و تمام اهل اسلام بچشم خود بے برینیم که نه درنی باقی مانده و نه دولتی سواے آن خرافات و بیهودگیها سے مذکورہ بالا *

بغداد - انفران بسیار کثی میباشد در کالستی تیوشن اسلام و اهل اسلام با کالستی تیوشن نصارا سے عالم و همه اهل اسلام باید این انفرافات را بداند و در بنجا طر بداند *

(۱) در اصول تمدن نصارا پادشاه مختار است و پادشاه یا خد مقتضی قانون است یعنی با مضافات خلق یا خلق مقتضی قانون استند با مضافات بمشارکت پادشاه و بهر حال مقتضی مخلوق اند در اصول اسلام پادشاه واقعی خداست و مقتضی واقعی نیز خداست و تمام خلق حقے انبیا و اولیاء و رحمت آن افتخ و همین کلام دلیل است بر این که خداوند علی اعلام میفرماید گویا سے محمد صلی الله علیه و سلم خلق الله که : انا بشیر و مثلكم یوحی الی انما الالحکم الی حد فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربہ احداً اثر

(۲) دیگر در اصول نصارا پادشاه در بعضے از امور از قانون مستثنی است و در بعضے از مقامات اختیار کامل دارد مثلاً اگر خونی را پادشاه عفو کند بجز مجرم ایرادی بر او نیست و جائز است - ولیکن در اینگونه امور احدی را در اسلام اختیار کامل نیست بلکه خود رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبا و سلم اختیار و اجازت نبود و اگر بود بموجب فرمان الهی بود و چون خدا تعالی حکم فرموده که قاتل یا قصاص کنند باید یا قصور و کینند - ولی در اسلام و در خون نیز جائز است و را سے بنده این است که بر سے نظام

ملک بیشک و حکماً باید قضا من نمود و بدو

(۳) در اصول تمدن انضام را چنین است که ابتدا باید پادشاه را اطاعت نمود و پس از آن نائب پادشاه را هر که باشد - و البته مراد از پادشاه و نائب پادشاه قانون است و جاری کننده قانون که بعد ذکر خواهد شد - در اصول تمدن اسلام خداوند متعالی اعلیٰ فرموده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَادَّاءِ لِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** - و درین سشکه نیست که مراد از اطاعت الهی است و مراد از رسول و اولوالامر بجز بیان آن احکام است بعبارت اخری اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولوالامر چه پیروی احکام و اوامر و نواهی است الهی است نه پس - اگر چه این اصول هر دو در واقع یک مطالبی میباشد و سله درین امر بخصوصه استحکام و سنایت اصول اسلام بے نیاز است بیش است بواسطه ذکر اولوالامر و حکمت در این بود که چون با سله دین و دنیا هر دو در آن بود اختلاف و تنازع در میان است و رفع نشود - و لیکن چندانکه درین امر اختلاف بهم رسیده است در میان اهل اسلام و آن اختلاف موجب تباهی این ملت شده و در هیچ امر دیگری باینسان و باین اندازه اختلاف نشده است

کے کیفیات و اولوالامر

پوشیده میباشد که این امر عظیم انور اسلام است و در فهرست مطالب بسیار و در اهمیت و عظمت و اول از همه واحد ملی امیل است و سله چنین مینماید که آمد از بزرگان ما از ابتدا سله اسلام تا این زمان چنانچه باید و نباید و کما کان حقیقت آنرا نبافته و سرفرته و سلسله در آن اشتباه و اختلاف عظیم کرده اند و سله هم

مفسرین ما اختلاف کرده اند ہم حکما ہم علما ہم عرفا سے ما - بندہ درین مقام این مطلب را بموجب اختلافات ہر فرقہ و سائے مصلحان بیان میکنم و ظاہر است سازم کہ ہمہ خارج افتادہ اند از جاوہ حقیقی و فہم و دریافت محو اسے و انہی آں - لائین کا شفی کہ در تفسیر خود بیان کردہ است و البتہ او ہم از کتب دیگر تفسیرین گرفتہ و از خود بشخصہ رائی ظاہر ننمودہ و البتہ عاجز بودہ است کہ اسے دہد میگوید کہ او نوالا مر مراد امر سے مسلمانان اند کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم در عہد خود تعین سے نمود و حکایتی نیز بطریق این دعوے بیان میکند - باز میگوید ثعلبی فرمودہ اولی الامر حضرت ابو بکر و حضرت عمر رض اند و زبیر بن صدق بودند - باز میگوید کہ حضرت ابو بکر رض و راق رحمۃ اللہ گفتہ کہ خلفائے اربعہ اند - باز میگوید ”و تجموع صحابہ را نیز گفتہ اند“ - باز میگوید ”یا فقہما و علما یا ارباب عقول و اسے مراد اند“ - باز میگوید ”و نزد عرفا و اولو الامر شاخ اند و پیران طریقت“ - پس بقیۃ این آیت را باین نحو تفسیر نمودہ - ”پس اگر خلاف کنید در چیزے پس باز گردانید آنرا بکتاب غذا و رجوع کنید بارسول صلی اللہ علیہ وسلم در زمان حیات او و بسنت آن حضرت بعد وفات او“ - صاحب اخلاق جلالی سے نوید - و انکہ از حیطہ فرمان بادشاہ زمان بیرون رود بوقت تناسل نص آیہ از ربقت اطاعت بادشاہ حقیقی بیرون رفتہ باشد - پس حکایتے بیان میکند کہ لب آن این است - ”سلطان ملک شاہ ماضی روز نیست و ہم ماہ رمضان بار اقامت در نیشاپور افکند - سقر بان و حضرت بادشاہ عرض کرد کہ ہلال عہد دیدہ شد و سلطان را بران و ہشتند کہ امر فرمود تا ندانند کہ فردا عید است و رآن وقت امام الحرمین ابو المعالی عبد الملک جوینی مجتہد بود و او خبر یافتہ و در حال امر کرد تا بنیادی کنند کہ ابو المعالی میگوید کہ فردا رمضان است - بادشاہ از این معنی عظیم متعجب شد و امام الحرمین را طلب نمود - چون امام الحرمین

بخوانند بر خاست و پیمان تخفیفه و رخت که در خانه پوشیده بود گفتن برای
 کرده بیار گاه سلطان آمد - سلطان را تغیر زیاد شد و امیرالحجاب را فرستاد
 که چرا بدین طریق آمده - چون بحضرت سلطان رسید گفت ای پادشاه من
 بهمین جامه نماز گزارم و رو با باشد و بجامه که در خدمت خدایعالی توان پوشید
 در خدمت سلطان هم شاید - تا مدت آن ساعت که فرمان رسید بهمین جامه نشسته
 بودم ترسیدم که تا تغیر جامه کنم درنگی واقع شود و بواسطه آن تاخیر فرشتگان نام
 مراد جریده با خیانت و مخالفت پادشاه اسلام نوبیند - سلطان فرمود که چون عادت
 پادشاه را باین مرتبه واجب میدانی چرا برخلاف امر ما منادی میکنی - امام گفت آنچه
 تعلق بفرمان دارد بر ما واجب است که اطاعت سلطان کنیم اما هر چه تعلق بعتقوست
 دارد بر سلطان واجب است که از ما پرسد چه بحکم شریعت غر اولمت زهره همچنانکه فرمان
 پادشاه راست فتوی علماء راست است - (پس صاحب کتاب در این مقام فرمشتی
 یافته از پادشاه زمان خود تعریف و تمجید از حد و اندازه بیرون میکند همچنانکه تمام
 مصنفین اسلام در عهد هر پادشاه ظالمی که بوده اند و نانی بآنها میرسد است
 تعریف و تمجید از عدل و نصیفت آنها کرده اند و صد با صفات و حسان حمیده را
 بآنها نسبت داده اند اگر چه شاید یکی هم در وجود آنها نبوده - در حکایت دیگری
 بیان میکند که منصور بن نوح ماکه والی ممالک خراسان بود و جمیع مفاعیل روی داد
 که منظم الجاس آن زمان عاجز بودند از علاج او را بجهت ارکان دولت بران نرا بیا
 که با محمد زکریا را از می مشورت نماید - کسی را با حصار او فرستادند چون
 بکنار تلزم رسید از کوب حقیقتی نموناشی نمودند او را دست و پا بست و در کشتی
 انداختند - پس پادشاه را تنها بحکم برد و محقر و خوار کرد
 و دیگر که در نیاید و بعد از آنکه حرارت حمام در بدن پادشاه منتهی شد با کوب کشیده
 در بر ابرو آید و با نول فخش زبان کشاد - پادشاه را نامر که نصب استخوانی یافت
 و بی اختیار از جا بر جست - بهر حال پادشاه را بهمان طریق تدریک کردند و دست

کامل یافت چه مواد لمبغی کہ بسبب مرض بود بواسطہ حرارت غضبی و مدد حرارت حمام
تحلیل یافت۔ و بعد از آن ہر چند بادشاہ اورا طلبید ملاقات نمود و استعذار کردہ
کہ ہر چند صورت شمی کہ واقع شد بنا بر مصلحت علق بود تا ما شاہد کہ چون بادشاہ مذکور
آن فرماید بر عا طش گران آید و از سلاطین ہر سچ حال یمن نمیتوان بود۔ بعد از آن
کہ این حکایات خرافات امین را کہ ہر خبر دمندی را بلکہ ہر غفلتی را خندہ آید نشنید
در جاسے دیکری سے نویسد۔

”اما حاکم شخصے باید کہ بتائید آہی ممتاز باشد تا اورا تکمیل افراد انسان
و نظم مصالح ایشان میسر شود و این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند و احکام
اورا ممانعت و متاخران اورا امام گویند و فعل اورا امامت و افلاطون اورا مدبر
عالم خوانند و ارسطاطالیس اورا انسان مدلی گوید یعنی انسانی کہ حفظ امور مدینہ
برویدہ لائق نماید و چون زمام مصالح انام بکف کفایت چنین شخصے عالی مقدار
باشد ہر آئینہ انواع میامن برکات برکاتہ بلا و وقایع عباد و سببہ ہچنانکہ درین
روزگار خجستہ آثار لطافت تدبیر کردگار بقضائے اعطال القوس بازیمما زمام
نظام مصالح انام و قبضہ اقتدار بادشاہی کا سیکار نہادہ کہ صیت مدد تشن آواز
عدل نوشیروان باز نشاید۔ ازجہ باز در این مقام پس از بیان حال و شرح
صفات و فضائل چنین شخصی تعریف و تجید از بادشاہ خود میکند محض برائے نام
ما از حرف جان نہ برائے راہنمائی و ہدایت او و خیال آسایش ملک و رعیت او۔
بیشک اگر تا ریخ احوال این بادشاہ را ہر کہ بودہ بخوانیم معلوم خواہد شد کہ شخصے
ہمودہ است متصف بآن صفات و نشان ہاے سابق الذکر بلکہ بصدیقے ہزار
یک آہنہا و تمام جہان و از ابتداے خلقت آدم نیز چنین شخصے نبودہ و اگر
بودہ امام بودہ است و معصوم۔ پس میگوید۔ تہ آئینہ مدبر عالم اولاً بحفظ احکام
شریعت قیام نماید و اورا اختیار تصرف و ربز تیات امور باشد بسبب مصلحت
وقت بدو جس کہ موافق تواند کلیتہ شریعت باشد و چنین شخصے بحقیقت ظل شمس

خلیفۃ السعد و نائب بنی باشد۔ درجائے دیگر میگوید کہ "مرتبہ سلطنت از ملائک نعم الہی است کہ از خزائن الطاف نامتناہی بعنۃ از افراد امجاد و رازران شریفین از بیانات سابق الذکر صفات و خصالی را کہ بموجب اقوال و آراء ہمہ مکملہ اعظم صفات و خصال میباشد کہ باید در وجود ہر پادشاہی بالضرورة باشد ہفت شمرده است باین تفصیل :-

- اول - علو ہمت و آن تمہذیب اخلاق حاصل شود *
- دوم - اصابت رائے و آن بچودت فطرت و کثرت تجربہ و ہمت و ہوشیاری
- سوم - قوت عزیمت و آن برائے صواب و قوت ثبات حاصل شود۔ (دین)
- مقام حکایت تجربہ بیان میکند از مائون منسوب بغرمت ملوک +
- چہارم - صبر بر مقامات شدائد +
- پنجم - پسا را بطبع و رمال مردم مضطر نشود +
- ششم - لشکر باین موافق -
- ہفتم - نسب چہ ہر آئینہ موجب انجذاب خواطر و جہایت و وقار خواهد بود +
- خصلت ضروری نیست اما اولی است +

و بسا رو لشکر می بتوسط آن چہاخصلت کہ علو ہمت و رائے و صبر و عزیمت است حاصل توان کرد پس عمدہ ہمین چہار باشد و الحمد للہ تعالی کہ حضرت پادشاہ دین پناہ را جمیع این خصال حاصل است " (باز در اینجا تعریف و تمجید بسیار از پادشاہ خود میکنند در جائے دیگر مینویسد کہ "عزیز بن عبدالعزیز را کہ بحال عدالت و فرط تقوی و طہارت و فہم و ہوشیاری از وفات در خواب دیدند از حالی او سوال کردند گفت یک سال مراد و رطلہ حجاب شدہ بچہت آنکہ سوراخے در پیل واد شدہ بود و گو سپند می را پائے و آن سوراخ فرو رفت و بخرج شد با من عتاب کردند "۔ این حکایت را نیز زبندہ و بیچ فاعلی قبول نخواہد کرد و بعد اشارہ بآن خواهد شد۔ در جائے دیگر میگوید "و باید دانست کہ ملوک را ہمت ہائے بلند است و بدین سبب خلق را بایشان در مقام بندگی باید بود و ہمچنین امر حل و تفصیل

برایشان نباید - در حاشیه اخلاق جلالی درین مقام و منسوب باین مطلب از اخلاق محسنی این فقره را اخذ کرده بنویسد و زیرا که مظهر سلطنت الهی واقع شده اند و از حیث لقب ظل الله برایشان اطلاق میکنند پس بآن معنی که این صورت در دنیا محض است از همه خلق استخدا و تعبد خواهند و خود را سزاوار آن شناسند و در هر چه کنند طریق استتلال و تقدر رعایت نمایند و هر چند اساس سلطنت بیشتر باشد ظهور این صفت زیادت بود و برین تقدیر استغنا ایشان طالب آن است که مردم سکنت و محتاجی خود برایشان عرض کنند.

اینک ما سه آیتم بر سر تحقیق این مطالب و در تحقیق این مطالب بهیچوجه من الوجوه بنده را غرض دیگر نیست چرا که بواسطه +

(۱) عدم تحقیق و دریافت این مطالب و بعد از

(۲) بواسطه پیروی این مطالب و دیگر

(۳) بواسطه بروی آن چیزها که که بکلی خارج و بیعلاقه بودند هم از تحقیق و هم

از پیروی این مطالب از ابتدا امور دین و دنیا که اهل اسلام رو بخوابی و تنهایی

نهاده اند که امروز باینجا رسیده اند

و می آیند و در آسمان که بهیچوجه در هیچ مقامی بانات بنده را که حل بر عرض کنند

و بخوبی عوز کنند قبل از آنکه حل بر عرض بنمایند یا مورد گفتگو و ایراد می پندارند یا آنکه

حق و درست و صحیح میدانند +

اول - آنکه اگر ما لحظه نشان و درجه این امر عظیم نشان را بنمایم که اسلام باشد

یعنی دین خدا یا یعنی پیروی احکام و اوامر الهی بطریق دستور و بموجب ضوابط

که فرستاده است و انرا نام نهاده اسلام یا شریعت یا هر چه دیگر که ما انرا

بخوانیم پس چون ما را امر کرده اند به اطاعت رسولی فوراً پس از اطاعت

خدا بالعرض و به خاطر ما میگذرد که رسول باید شخصی باشد متصف بصفات

الله و پاک و مقدس و معصوم و بسیار عالی شان که چنین مرتبه عالی یافته

فرستاده و پیام آورنده و ابلاغ کنندۀ احکام آلهی باشد - بعبارة آخری اگر چه بالفرض و بناچار کسی که در ممکنات است و باید باشد تا واسطه گردد در میان خالق و مخلوق باید شخصیت باشد که در میان خالق و مخلوق واقع شده باشد یعنی بعد از وجوب باشد و قبل از ممکنات یا بعبارت دیگر بگوئیم اول و شرف ممکنات باشد - و همچنین آن شخص که ثانی آن رسول و ثالث خدا واقع است و او نیز براسے همان عہدہ و براسے همان تبلیغ احکام و اطاعت خدا است و براسے همان غرض است ہر کہ باشد و ہر نام و خطاب و لقبی ہم کہ داشته باشد باید بہمان صفات و خصالی باشد - بسبب آنکہ ما را نگفتہ اند و ازین آیت استفادہ نمی شود کہ اطاعت کنیم فرشتان را و اگر آنکہ ما نے پروردگارے ما - پس اطاعت کنیم بنابر اہر کہ یکان سے سازد ہر اسے ما - پس اطاعت کنیم بخار ہر اہر کہ در و دروازہ سے سازد ہر اسے ما و علی ہذا القیاس - یا آنکہ اطاعت کنیم حاکم را کہ حفاظت از مال و جان ما میکند - پس اطاعت کنیم از انان و بنا و بخار جدا جدا براسے مختلف کارہائے کہ میکنند ہر اسے ما - درین صورت اطاعت خدا و رسول خدا و اولوالامر باید یکساں اطاعت باشد و در انجا ما اطاعت انہا را میکنیم بیک حالت و صورت و ماہیت و کیفیت باشد یعنی آن اطاعت براسے احکام و در احکام آلهی باشد و پس -

دوم

آنکہ اگر مطلب اول معلوم شد و واقعاً باید چنین باشد پس ضرور بود کہ خدا یا رسول خدا یا ہر دو صاف صاف ظاہر کنند بر خلق کہ اولوالامر است و عہدہ و منصب و خدمت او چیست و اطاعت او چگونه است و آیا عہدہ و منصب و شغل این اولوالامر نیز چون عہدہ رسول تبلیغ احکام آلهی است یا چیز دیگر است سو اسما انہما - اگر نشود باللہ خدا فراموش فرمود یا رسول خدا فراموش کرد پس خدا و رسول او جوابدہ اند کہ دین خود را مہمل و خلق را تا قیامت در ابہام و شک و حیرت و سرگردانی فرو گذاشتند - ولیکن

ماست بهینیم که خدا امر فرموده است به رسول خود که بلغ ما الانزال الیک
 و این امر که بالاترین و اہم ترین امور در اسلام بود گوش زد رسول خدا شد
 و بشک او فراموش نکرد و رسانید و صاف ظاهر نمود - و بہ تمام مسلمانانی
 کہ در خدمت رسول خدا حاضر بودند یا در زمان حیات او بودند فرض واجب بود
 کہ اگر لغو یا بابت رسول شد فراموش کرده بود باید آوری نمایند و تحقیق
 کہ پسند کہ اولوالامر کیست صفات و خصائص و منصب او چیست -
 و تفصیل بینی نوشته است در خصوص بلغ ما الانزال الیک تمام آنچه فرود
 است آید توازی پروردگار تو چون حکم و تعصا و امر و نسیب نیست جحش در
 نکاح او و حکم چاہد و غیر آن - آنچه عقیدہ بندہ است این است درین
 خصوص کہ ابتدا باید ملاحظہ نمود کہ ازین خواہ اسلام باشد خواہ دین دیگرے
 مراد اطاعت احکام الہی است و بنا بر اطاعت احکام الہی اطاعت آورندہ
 آن احکام و رسانیدن احکام الہی ہم بالضرورة شرح و تفسیر و بیان در کار
 دارند چہ اگر شے این رسول آن رسول نیست کہ پیغمبر را برساند و دریافت
 و تفہیم آن پیغام را و اگر داد بان فوے کہ آن پیغام بسوے آنها ارسال شدہ
 بلکہ این رسول انرا گویند کہ از کم و کیف و غرض و نحوای آن پیغام آگاہ باشد
 و حال آنکہ احدے دیگر نمی تواند از کم و کیف و غرض و نحوای آن پیغام
 بخود می خود آگاہ شود و لازم است کہ او بیان کند و خلق را تفہیم نماید -
 درین صورت ابتدا در ہر دینی اطاعت خدا و رسول خداست و بعد از آن
 تبلیغ آن احکام - چون خدا فرمودہ است اطاعت کنید خدا و رسول و
 اول الامر ازین معلوم می شود کہ اول الامر ہم باید کسے باشد کہ نسبتی بکس
 ندارد در شان و رتبہ و بالجملہ وسیع حکای از احکام الہی کہ در تبلیغ آن چنین تاکید
 شود باید بالاتر از تفہیم و بیان منصب و عہدہ اول الامر باشد و امر باطاعت

سوم

آنکه اگر بگوئیم مراد اولوالا امر حضرت ابوبکر رض و حضرت عمر فاروق رض
 بودند پس دو خلیفه دیگر و نیز احدی دیگر اولوالا امر نباید باشد و ضرورت
 نبودند - اگر فقط خلفائے اربعه بودند پس لازم می آید که خیر از آن چهار دیگری
 اولوالا امر نباشد - اگر مجموع صحابه مراد بودند بعد از صواب احدی دیگر نباید
 اولوالا امر باشد - اگر فقها و علما مراد باشند پس خلفاء و صحابه و امرائی که
 فرستاده می شدند بجا می آید از طرف رسول الله و پیغمبر یک اولوالا امر نبودند
 خارج میشوند از مفهوم اولوالا امر - اگر مشایخ و بزرگان طریقت اولوالا امر بود
 انبیا و اطهار و دیگران خارج میشوند - و بالعکس این امر امر عجیب و درویشی
 و پوچی است که اینهمه اختلاف در آن است - اگر این امر امر است
 که ابداء اعتنائی بشان او نیست، نورانی پس از اطاعت خدا و رسول خدا
 چرا باید ذکر شود - اگر اعتنائی بشان آن باشد پس بایستی که بحال خوبی
 و مانند آفتاب نصف النهار ظاهر و باهر ظاهر و معلوم باشد بر هر فردی
 از افراد مسلمان جهان که احدی را در آن مجال شک و ریب و اشتباه
 و ابهام و اختلاف نماند و ضرورتی نباشد که فسرده گویند مراد فلان شخص
 و فترده گویند مراد فلان اشخاص اند - چنین معلوم میشود که این آیه هم از
 قبیل آیات مشابه است در قرآن مجید و الا این ابهام چه ضرورت
 داشت *

چهارم

آنکه در بقیة این آیت فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله
 و الی رسولی ان کنتم قوم منون بالله و الیوم الآخر ما حسب نفسیه
 حسینی می نویسد - پس باز گردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنید به رسول
 در زمان حیات او و پس از آن حضرت بعد از وفات او - اگر چه در یک
 جمله نورانی پس از ذکر یک باب نیز می آید بطلب همان چیز و مطلب مذکور شده
 و مشکوک ضرورتی هم ندارد و ظاهر و باهر است که بلفظ اولوالا امر در آن

پوشیده است بعبارت اخیری باینست درین عهد نیز بعد از رسول اولوالامر مذکور
 شده باشد و نه ذکر نشده گوید که خبری نیست در کتاب آن بنود - و لیکن در تفسیر
 حینی بجائے اولوالامر سنت رسول را ذکر کرده و بکلی بیوقوف و بیجا است
 خبر آنکه بگوئیم - در دریافت سنت رسول نیز واسطه و تعلیم کننده ضروریست
 و آن واسطه و تعلیم کننده همان اولوالامر است - با وجودشان و عظمت
 مرتبه اولوالامر و قربت ظاهری و معنوی آن با رسول الله در این آثار
 مذکور پائے سنت را در میان آورده که بکلی بعید است از مطلب خارج باشد
 تعجب است - بیشک سنت رسول الله را آن عظمت نیست که اولوالامر
 راست در صورتی که آن سنت متمم و مکمل احکام الهی و شرائط و تفاسیر و تفسیر
 احکام الهی نباشند و در صورتی که سنت رسول متمم احکام الهی است چنانچه گفته
 آموزنده و کار دارد - کمال تعجب است که چگونه مردم انتاب را در آسمان و
 در نصف النهار شنبه می بینند و شنبه می سازند با دیگر انجم ثابت و سیار -
 خود رسول الله فرمود من دو چیز عظیم را در میان شما میگذارم یکی کتاب
 خداست و دیگری عمرت خود و نفروم و سنت خود و از همین معلوم میشود
 عظمت شان اولوالامر *

بیان

آنکه اگر اولوالامر را یک منصب و عهده است و آن تبلیغ احکام و شرائع
 خداست بیشک در آن عهد و منصب باید کامل باشد و اکمل ناس باشد
 و ثانی رسول الله در علم کتاب الله و احکام الهی و شرع خدا برابر رسول الله
 و از جمله را سخنان در علم باشد - از انصاف و عقل و حکمت خارج است که
 اولوالامر کسی باشد که ازین صفات و افعال دور و همجور و بے بهره باشد -
 و اگر منصب و عهده او حکومت و فرمانروایی است بر خلق الله در امور تمدن
 و دگرانی باز باید کامل و اکمل ناس باشد - و اگر این هر دو عهد و منصب
 بیدست فقا بهشت باشد آن وقت باید شخصی باشد که کمال خاطر جمعی و یقین

در شادت بگوید سئو فی قبل ان تفقدونی *

ششم - آنکه همین بحث در استخوان فی العلم میرود بطور اختصار عرض میشود که اگر آیات
مقتضیه قرآنی را خود رسول اللہ ہم منی فہمید و معانی و معنومات آنها از او
ہم منی بودند ما را ابد آبخش نیست و اگر رسول اللہ میدانست او لوالا امر
ہم ہر کہ باشد و بودہ باید و بایستی بالضرورہ بداند و بفہمد - اما باید دانست کہ
اگر در ذکر آنها در قرآن مجید حکمت و اسرار دیگر بودہ است آن امر دیگر
است و بظاہر نقل عینی معلوم میشود ذکر چیز کہ مصلحت نبودہ است
و انشئ و دریافت آن براحدک دیگر سوائے خدا تعالی *

ہفتم - آنکہ حاکم شخصے باید کہ بتاید آہی ممتاز باشد الخ - چنانچہ عرض شد سوائے
پیغمبر و نائب پیغمبر نخواہد بود انیکس - نہ قبل از اسلام ہم رسید
و وجود او اسکان داشت و نہ در اسلام و تا امر وز جنین شخصے کہ یافت
نشده و تا قیامت ہم یافت نمیشود - همچنین شخصے نہ در میان اہل تشیع
پیدا شدہ و نہ در میان اہل تسنن و اگر مسلم داریم کہ پیدا ہمے شود آخر
یک فرقہ فحالت او خواہد بود - و ازین بالاتر اگر چنین شخصے باین صفات
ہم یافت بشود در میان حکامے کہ غیر از مذہب اسلام باشند و بر مسلمانان
فرمانروائے دہشتہ باشند کسے او را خلیفۃ اللہ و او لوالا امر نخواہد دانست
اگرچہ مطیع و منقاد او ہم باشند در امور دنیویہ یا محض بواسطہ حکومتی کہ
اور است - چنانچہ بعضے از مسلمانان خوشامد گوئی ہند بخوابند ازین
آینا بت کنند کہ با نقیاد حکومت انگریز فرمان رسیدہ است و قرآن
یعنے حاکم وقت باشد و باین سبب آنها و دیگر مسلمانان ہند منقاد و
مخلص و انجی انگریز اندولے این خلاف و محض کذب است و اگر ما بگویم
کہ بطور احتمال جمعے چنین میباشد بیشک تمام اہل اسلام ہند چنین نمینند
و چنین عقیدہ را ہم ندارند *

ہشتم آنکہ ہر آئینہ مدبر عالم اور بحفظ احکام شریعت قیام نماید و اور اختیار
و تصرف و جزئیات امور باشد الخ - سوال میکنم کہ چگونه بحفظ احکام
شریعت قیام باید کرد - و اورا تا کجا اختیار است و نہرست اختیارات
او در کہ کم کتاب روح است بخلاف و نیز این اختیارات کہ با داده در کہ کم
کتاب روح شدہ یا آنکہ باید پیوستہ کسے اور از اختیارات او آگاہ سازد -
و بیشک اگر این چنین شخصے شرموسے خلاف احکام شریعت کند ظل شدہ
و خلیفہ اللہ و نائب نبی نخواہد بود

نہم - آنکہ مرتبہ سلطنت بعضے از افراد اجماع و عباد را از رانی شدہ - این معلوم
میشود کہ تمام سلاطین عالم از ابتدائے خلقت آدم اجماع و عباد خدا یعنی بودہ
اند مثل فرعون و شداد و نمرود و نحت النہر و ضحاک و یرید و محمود
سبک گزین و تنگیز و تیمور و نادیر شاہ و اقامہ خان قاجار و در واقع سلاطین
الی الآخر کہ از انجملہ بعضے غلامان زخیرید و بعضے مقلع الطریق و امثال اینہا بودہ
اگر ما مسلمانان را انصاف دلی باشد و برابر برو حق احکام الہی عمل کنیم نہ بر حق
ہوای نفس خود بی بینیم کہ اینہا ہمہ غلام و بندگان و دشمن خدا و رسول
و مخرّب دین و شرع متین بودہ اند و خدا و رسول خدا و خلق خدا تا ما از
آنها نیازار بودہ اند - بعضے از ہم مذہبیان اغائبان ایراد را بر بندہ
سیگیرند کہ تمام سلاطین اسلام یکسان شمرده و دانستہ ام - این سبب
آن است کہ آنها ہم سخن بندہ نمی کنند - اگر ہم کنند مختصر اعراض
بندہ این است کہ در سرت یک پول سیاہ با صد لک برابر است و در زنا
یک زن و ہزار زن یکسان اند و در قتل نفس یک نفس و صد ہزار
نفس یک استند اگر بر خلاف احکام الہی باشند

و ہم - آنکہ حضائی کہ در وجود یا دشاہی باید باشد بعد از آنچه ذکر شدہ دیگر چہ
ضرور است بیان خصال دیگر - بیشک خصال نیک بسیار و متعدد و

و از آنجمله اند علو تهست و اصابت راس و قوت عزیمت و صبر بر همت
 ولیکن غایبانیها باید نظرمی و جلی باشند و اگر باشند نیک و نحو و اند
 و البته تربیت و اکتساب نیز تحصیل اند در صورتی که تربیت بخوبی بشوند
 والا اسکان ندارد که پادشاهانی که از طفولیت در ناز و نعمت و صحبت
 مردمان نامنجز ارد در عزم سراسر زمان روزگار گذرانیده اند و از ده سالگی
 سر خود بے لگام بوده اند و آهنگار تشویق و تقویت کرده اند در خوردن
 شراب و لهو و لعب و شهوت رانی این اعمال را حاصل کنند - بنده
 این همه را از عهد طفولیت تا این زمان بچشم دیده ام و بگوشت شنیده ام
 و بیشک بیست کرد و خلق دیگر نیز شنیده و دیده اند و جائے انکار
 نیست

یار دهم - آنکه لشکریان موافق هم یکے از خصمال پادشاه است و بے بنده نمیدانم
 که چگونه لشکریان موافق یکے از خصمال پادشاه است -

هاتر البته لشکر موافق یکے از لوازم و اسباب ملزومه ملکرانی است
 لیکن نه لشکر جمع سے آید و نه موافق سے شود چنه آن که اول
 آن را نام دهند و پس آزان آن را ترتیب کنند و
 بعد آزان سلاح و لوازم آترا کماکان و بطور کمال آماده دارند
 خصوصاً در این زمان که آمادگی لشکریان بسیار مشکل است و خرج
 آن هم بے اندازه است

دوازدهم - آنکه یکے از دیگر صفات پادشاه نسب است و بے این خصالت
 ضروری نیست - سبحان الله - آفرین بر این دانش - کمال تعجب است
 که این بزرگوار عالم نادان و فاضل از جهان مجیر چنین نوشته - از سه
 مال بیرون نماند

(۱) یا آنکه بکلی ندانسته است که چه نوشته و خلاف نوشته +

(ب) یا بموجب رسم کلی اسلامیان نوشته که از ابتدا بوده است که غالب سلاطین را نسب هیچ نبوده بعضی غلام بوده اند و برخی از ابلن کنیزگان بوده اند و برخی دیگر مردمان بے سرو پا بوده اند و یکایک بر تخت سلطنت نشستند و بکلی ابن امر در نظر کسی قبیح ننموده است

(ج) یا آنکه پادشاه عهد و مد فی خودش را نسب عالی شان نبوده + و لیکن نیشک نسب بر همه چیز و خصلت دیگر باید مقدم باشد - در کتاب ملاحظه شد که رسم مرسوم دولت عثمانی در امر جانشینی چنین است که تمام اطفا که در حرم تولد یا بند خواه مادر آنها حرا باشد و خواه عبد باشند که با او در درجه و مرتبه و پسر ارشد یعنی نخستین هر که مادر او باشد باید جانشین تحت سلطنت باشد و در صورتی که عموی یا پسر عموی بزرگتر از و در سن موجود نباشد - چنانچه سلطان عبدالحمید را با وجود شش پسر و بیست دختر پسر ارشد جانشین نشد بلکه برادر او سلطان عبدالعزیز جانشین او شد - آنها را با آن خطاب نمیخوانند - و از پسران سلطان آنها که جانشین پدر نشده اند و نمی توانند شد یا باید مناکحت و مزاجت نکنند یا آنکه درجه و خطاب خود را ترک کنند + پیش از اینها بکلی رسم نبود که سلطان مناکحت کند بلکه یا کنیزگان را میخرید یا زنان دیگر بمیل خود آمده در حرم میسر میبردند - القصد اگر ما غور کنیم می بینیم که این اعمال همه بد و قبیح و خلاف شرع و عقل و اصول عدل نیک میباشد و مضرات پولتیکه بسیار دارند +

سیر دوم - آنکه حکایت سلطان ملک شاه و ابو المعالی منصور این نوع همچنین حکایت عمر عبدالعزیز و غیره هنگامیکه از طرف ظاهر می سازند خود را و بر دست پادشاهان و بزرگان اسلام را از طرفی دیگر ظاهر می سازند

(۱) بیشک مداخلت بادشاه در امور دینی که لکھا یا کرو را خلق باید بامر پادشاه روزہ خود را بموجب شرع آخر نگردہ عید کنند خلاف عقل مشروع است
(۲) ختم آن پادشاه و چنین مقامے با چنان مرد بزرگوارے کہ اہل شرع و حاکم شرع بودند ال است ہم بزر دستہ ہم بہ چہل آن پادشاه -

(۳) معذرت آن عالم کامل و فاضل غیر عامل بدستار گناہ بودند دلالت داشت بر حماقت او کہ با ہمان لباس پیش پادشاه آمد و آن سخنانی کہ گفت بیشک از خوف و از رویے تعلق گفت و ہمچنین از رویے چہل بیشک اگر لباس خود را پوشیدہ بودند مانند انسان نزد پادشاه آمدہ بودند فرشتگان نام اورا در جریدہ با عیان و محالغان نئے نوشتند - بیشک مکرر رفتن او بخدمت خدا تعالیٰ لیغہ نماز او تا خیر شدہ بودہ است و حال آنکہ ہر مسیح زمانے فرشتگان نام اورا در زمرہ با عیان و محالغان نوشتند * و نیز ازین معلوم میشود کہ تا کچہ اندازہ علما بزرگان اسلام بابتزل بودہ اند یا دنیا دار *

(۴) وجع مفاصل را بآن صورت حماقتانہ جاہلانہ علاج کردن کہ چنان طبیب دلوئے دست را بابتہ بکشتہ بنشانند او بیاید پس از معالجہ بسیار پادشاه را بتمام سرو و دشنام زیادہی بدہد ہر طغیانی را بکشد سہ آرد و دسے فرد دسند چنان انگشت حیرت بدہد ان میگردد اگرچہ خردمند ان ما تعریف تجید میکنند - اگر ڈاکٹر نووزان ہر ان یا ڈاکٹر لاری حیدر آباد را سے طلبیہ نہ ازور باد صحرا ہمہ بید نشینند و نہ دشنام میکنند و بخوبی معالجہ میکنند ولیکن بیشک لکھا از میگردد بنشیند یا نیز غرا بنام خود یا بنام قوم خود بنشیند و بر لوح خاطر آن پادشاه بیوقوف و نیز خردمند ان و صاحبان غیر نقاش میکردند کہ اسے احمقان اگر شما با خود تربیت شوید و قوم خود را بخوبی

بیت گفتند چرا باید بغیر محتاج باشی و این سببهاست که از آن را با منهاید
که معالجه خبط و باغ شما را را بکنند و شما را از تربیت کنند و بیخ شما را با طریقی جنگ
آهوز ندود و تمام امور ملک و مست شما را بدقت نمایند و در اینندام اساس
مکات نیز درین شما اسامی کنند و بر این اعمان طفلانه شما خنده زنند و ستهرا
(۵) مایدا نیم که با دشا کن ککاج و الاک الماک لا متزیک که را منزان بسیار
نارک است و اعظم و اکبر صفات او عدل است و عادل حقیقی است بحد
که اگر در دنیا گو سفند شاخدار می گویند بلی شاخی از اراسی رسانیده باشد
در قیامت باز خواست میکند و سزا مند بدو می یاقین ندایم که عمر
عبد العزیز را عفویت نماید براس اینکه با سگ گو بقدرت بسور اراخ بلی
رفته و مجروح شده باشد - آنا نویسنده این حکایت نوشته است که این
عمر بسیر عبد العزیز بود و پدرش روان بسیر حکیم بسیر زید بسیر حضرت سعاد و سیر
بود که جدا علامه او با بسیر عم دودا و غلیفه رسول الله جنگ کرد و بسیر
اونیره آن رسول را باللب نشانه شنید نمود و دیگر جد و پدرش با دیگر اولاد
آن رسول الله همان سان عمل کردند - و هیچ شک نیست که عمر عبد العزیز
بهترین خلفا است بنی امیه بود و در وقت جلوس خود ابتدا کاری که کرد
این بود که منع نمود سب نمودن بر حضرت علی رضی را که تا زمان او جاری بود
و بر شایع ذلک شرافیت الموسوی شاعر در مرگ او گفته است شعری
را که المکربران در توان بختم همه آن را نوشته اند آیه بسیر عبد العزیز که چشم
انسان با بد کرد حق این است که بر تو گردد

Free from the cursing
of Ali, and, if it be possible you
should be freed from it yourself."

(۶) از اینها همه بالا تر این است که بزرگان و علما و فضلا و حکما را که خود را عقل

اول میدانند این خرافات را بآب و تاب بسیار و مختصر نیست نویسنده آنها را
سرسشق دیگران قرار میدهند که آیندگان و اسلافشان بر آنها عمل کنند*
کمان فسوس است *

چهارم - آنکه ملوک را بخت های بلند است و خلوتی باید با ایشان در مقام بندگی شهید
این مطلب مطلب بسیار عظیم الشانی است و اگر بنده بخوابم مفصلاً بیان کنم
باطناب خواهد کشید * باید دانست که بندگان و اطاعت و حرمت و انقیاد و
و امثال اینها را چندین درجه است *

(۱) بندگی خالق و رازق است که بهر حیثیت که ملاحظه کنیم سرور و زندگی است
به حقیقتش اظلام و ارادت چه او ابتدا خلق زمین و آسمان است و منزه
شان و جلال او است بندگی بعد خود را فرود آوردن فرموده و خلعت
حیات پوشانیده و انسان و اشرف مخلوق خود قرار داده و هر روز و هر دم
هنوز با لغت و رحمت او بکای سرسد که لازم ملزوم زندگی است - پس واجب است
برما بندگی او ازین حیثیت هم +

(۲) رسول و فرستاده خدا را نیز بچندین لحاظ ما احترام بداریم و اطاعت میکنیم
و نه به مرتبه خدائی بلکه به مرتبه رسالت و نبوت و بموجب فرمان همان خالق
و همان پادشاه علی الاطلاق - بعد از رسول واجب است بر ما اطاعت او و
و نه در اینجا اگر اختلافی بهم رسد یا بر سر آن اختلاف بحث نکنیم و بحث
بیفایده - بلکه در صورت عدم اختلاف اگر تمام مسلمانان جهان که اشهدان
لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله میگردد متفق العقیده باشند که
در آیه انما امرنا انما و آیه ما یله و آیه یوحنا بالندما آیات متعدده
دیگر که در تفسیر حیرینی بیان آنها موجود است و همچنین به بسیار از این قبیل
کلمات که رسول الله فرموده و وحی عظیم را در میان شما بگذارم بگذران
خدا دیگر عزت خود ست و دینها از هم جدا نیستند و نخواهند شد تالاب حوض

پس بیچ شک و اختلاف متخوار بود که حضرت علی کرم الله وجهه دارالاطهارین او
 این الامر بیانشند و معصوم و برگزیده اند و از مرتبه نبوت که گذشت (که فقط
 منصب عهد ایست خاص رسول الله را) همه باری رسول الله یک و دو بودند و تمام
 اختیار مافوق و لازم است همان درجه و اندازه که احترام رسول الله است
 (۳۳) بعد از اینها صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم بیانشند و آنها نیز بالاتر
 است که خدا و رسول از آنها راضی باشند و هیچ وجه خلاف مرضی الله
 در رسول او عمل نموده باشند و اعمال و افعال آنها الله بوده ۴

(۳۴) علماء و فضلاء و عرفا و اولیاء و دین بیانشند که اگر برستی و درستی و صدا
 اهل الله باشند و دنیا و علایق دنیا را در واقع و بطور حقیقت ترک کرده
 باشند و خیال آنها صرف جمع مال و گرد آوردن مریدان و گمراه کردن عوام
 و خلق عوام و حب جاه و بزرگی و لباس و خوراک نیک و اسباب نجل نباشد
 بیشک خاک افندین آنها را بچشم من کشیم و اگر نفوذ باشد بوسه مکر و یا
 دزدانه سازی از آنها بشام رشدا آنها را هیچ سنی شماریم و از مردم بازار
 بهتر سنی داریم ۴

(۵) بزرگان قوم را (سوائے قدرتهائی که در درجه چهارم بودند) مثل بادشاهان
 و درزاد و حکام و بسیاری دیگر بیانشند که بحسب عمر و شیخوخت یا نایب
 یا دولت یا علم و دیگر هنر لازم است احترام آنها محض بطاعت بیروی
 سنن اسلام و تقوا و تهذیب و القان و اتحاد و اخوت و مودت دینی
 یا ملی یا مدنیست نه از امیدنان یا بیم جان و دین هم و شرط عظیم است که
 اینها انسان و معقول باشند و اگر این دو صفت هم مزید بر آن صفات
 و کیفیات نخستین باشند و از علی نوریست و البته تعظیم انگیزنده اشخاص
 پیش از دیگران است ۴

مثلاً شیخ یا عالم است یا معقول یا هر دو عالم و معقول با هم - و اگر

ازین ویصفت اخیرا لکل بے پھرہ باشد آن وقت در نزد خرومند
در تحت این شعر سعدی علیہ الرحمہ واقع میشود - "نہ منم ہمال از کسے بہتر
است بخرا بجل طلس پو شد ہر است" ع

پانزدہم یک امر بسیار عظیم دیگر یہاں شد کہ بر آن نیز باید بحث و گفتگو نمود کہ تا این
زمان ذکرے از آن در کتب اہل اسلام نہ بود و یہ بحث کہ ضرورت ہم ندیدہ
انکہ ذکرے از آن نہایند - آن این است کہ بخوبی بر بندہ معلوم
نیست کہ در صورتی کہ بعد از اینہمہ دلائل و براہین ما مستکم دایم کہ اولو
الامر مراد با شاہ و حاکم وقت است آیا آراے اہل اسلام متفقہا یعنی
ہمہ ملکی و فرق اسلام حدین باب جیت و از اقوال و آراے بزرگان
دین و ملت عموم اہل اسلام چہ استفادہ میشود و رانیکہ این اولوالامر
خاص اہل اسلام باید باشد یا از ملل دیگر ہم میشود کہ حکومت دہشتہ باشند
بر اہل اسلام - این مطلب تا سیرہ صد سال و میان اہل اسلام
وجود نہ داشت و لہذا ضرورتے ہم نبود کہ بر آن بحث نمود و بکنہ تا سال ۱۳۱۲
ہم این مطلب در میان بنور - یہیج شکستہ کہ در ہر ملک و ہر ریاست
از ملکہا و ریاستہا سے چنان ہمیشہ و بخصوصہ امروز مسلمان بودہ و
بیانشستہ در امر یکجا - مسلمان امریکا و سراسر مملکت و رب متعلقات
نصارا و راسخا و ازریقہا و جاہاے دیگر در تحت حکومت نصارا میباشند
مسلمانان ہند اکثرے در تحت حکومت نصارا و بسبار سے ہم در تحت
حکومت ہندوان میباشند - مسلمان چین و تبت و تاتار و خٹا
و سیام و انام و غیرہ در تحت حکومت دیگرند و بسبب میباشند و
پیش ازین ہم بودہ اند - ولیکن این امر بر بندہ تا این وقت بکلی
نامعلوم و مبہم است کہ آیا این مسلمانان مختلف ممالک و رعایاے
مختلف مذاہب غیر از اسلام بادشاہ و حاکمی - کہ بر آہنا حکومت دارد

اولوالامر شیخانیان میباشند و راجحان بلکه تابعان انداز و یقین است
 که مسلمانان جز بپادشاه و حاکم اسلام یعنی بروفق کتاب و دین خود دیگر
 را اولوالامر ندانند و نمیدانند و از آیه هم چنین استغاده می شود
 اگر چه فرمانبرداری و انقیاد میکنند و در تحت آن ممالک میباشند
 ولیکن این فرمانبرداری و انقیاد بیش از آن فرمانبرداری و انقیاد
 مجبوری و معمولی نیست که رعایای ممالک دیگر است و ممالک غیر
 مثلاً امروز در ملک هند رعایای تمام اقوام یورپ و امریکا و ترکی و
 ایران و افغانستان و چین و یاجین و حبش و زنگبار میباشند و
 قانون سرکار انگلیزی بر آنها هم جاری است و مراعات و مقدمات
 خود را در عدالت پادشاه انگلیزی میبردند با وجود این رعایای دیگر
 ممالک اند و انقیاد این با واقعی و حقیقی نیست بلکه مجبوری و تبعیدی است
 و از این بالاتر این انقیاد و انقیاد مذہبی نیست و نسبتی به مذہب
 ندارد و چنانچه فرقه رومن کتلیک پاپ روم را رئیس و سالار
 مذہب خود میداند یا از روم حقیقت یا از روم مجاز و بهر حال
 متقاد و میباشند و کسی را اختیار نیست که در آن سختی گوید و ایرادی
 گیرد - سال گذشته هنگامیکه جنگ و نزاع در میان ترکی و یونان
 و سلطان ترک فسخ گشت و مسلمانان هند اظهار مسرت و خوشی نمودند
 انگیزان بر سر این امر اعتراض پادشاهی سختی نمودند که مسلمانان هند
 رعایای قیصره هند میباشند چرا باید اظهار خوشی و تبجیت و بهوا
 خواهی سلطان را کنند و در فتح او که تعلق با سوار ملکی و پولستیک دارد
 نه با امور مذہبی - درین امر کسانی را که خوشامد که بودند اظهار نمودند
 که بموجب حکم قرآنی مملکت پاکستان اولوالامر است و بر مسلمانان واجب
 است اطاعت او و از اطاعت سلطان ترکی را و با همه متقاد و دوست

دولت انگلیشیه بیبا شیم - بیشک اینها دروغ گفتند و این را س
 را س همان چند کس بود و سایر مسلمانان هند را عقیده دیگر است - اینک
 بنده را س خود را درین مطلب اہم نیز ظاہر میارم *

را س بنده ضعیف این است در این مسئلہ کہ این مسئلہ بہ چند شق است *

اول - آنکہ پادشاہ ہر ملک در مذہب ہی کہ باشد باید محقون و در مذہب خود با
 بند باشد و بچہ خلاف مذہب و شریعت دین اوست بجا نگیرد - و بیشک
 مسلمانان را لازم و واجب است از حال جہرا کہ غالباً و عمومائین ہم بر این جاری
 شدہ کہ بموجب الناس علی دین ملوک ہم رعیت پیرو پادشاہ و حکومت خود
 است در ہر امر سے از امور دین و دنیا

ثانی - اگر اعمال ناگنجی یا دشاہ خلاف شریعت و مذہب باشند ما بر آن کار نیست
 تا ہنگامیکہ فرایض منصبی او بروفق قانون و ضابطہ و بد رخی جاری است
 و در آہنہا اختلاف و مقو رس و رافع نمی شود و بجا

ثالث - سلطان و حکومت ہر زمان و ہر ملک ہر کہ و بہر طوریکہ باشد فرض است
 اطاعت او چنانچہ ما شنیدہ ایم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
 اصحابہ و سلم فخر نمود کہ در زمان نوشیروان عادل پیدا شد و ہر چند این
 دلالت نمی کند بر این کہ رسول اللہ نیز تابع احکام نوشیروان بود
 و شک نیست کہ بنود و ملے معلوم میشود کہ احترام ہر پادشاہی کہ با رعیت
 او بیبا شیم لازم است و البتہ شرط آن مہدلت است - و ہم باید دانست
 کہ انقباض و بادشاہ ملک فقط در امور ملکی و سیاسی است نہ در امور دینی
 و مذہبی و احترام او نیز محض براس صفات و خصال حمیدہ پسندیدہ
 او باید باشد *

رابع - سلاطین اسلام را بیشک باید مسلمانان احترام نمایند محض براس
 اینکہ روسا س اسلام هستند و اگر براہد - خود مطلع شوند بیشک

فرض است بر مسلمانان که خوشی نمایند و آنها را مبارکبادی گویند بخیر
 خمس - انگریزان میگویند که اراده مسلمانان نباید بنی بر او ریکه و رستیکه
 باشد یعنی اگر سلطان اسلام با قومی جنگ نمود و فاتح شد که آن دوست
 باشد نه رعیت مانیز باید لحاظ اطاعت و انقیاد و ما خوشی نکنند
 درین مقام چند چیز را باید ملاحظه و عور نمود *

(۱) اینکه چنین واقعه شاید قری یا صد سالی واقع شود و شاید که اگر تو از قضا
 نندی نکند بر مسلمانان و در مالک آنها فتنه انگریزی نماید گامی
 چنین واقعه رخ ندهد *

(۲) اینکه در این وقت یعنی در جنگ ترکی و یونان هم که واقع شد بیشک
 مسلمانان را اراده و فعل مبنی بر پولتیک نبود و همان بهیچ وجه احتمال
 پولتیک نمیرفت و مسلمانان هند ابد در عالم پولتیک نبودند
 و نیستند چرا که اجناس و افسران انگریز ندانستند و نفهمیده بلکه
 از خوف بر مسلمانان ایراد گرفتند و بیشک مسلمانان را بهشیار
 کردند *

(۳) اینکه بر انگریزها معلوم است که در شمال و مغرب هند بهیچ وجه من الوجوه
 نسبت ادارت باطلی به فتحمدی سلطان ترکی نداشت *

(۴) اینکه بر بنده معلوم است که بهیچ افسرانگریزی که آیا مسلمانان هند
 یعنی آنها که سنی میباشد سلطان ترکی را بهیچ لحاظ احترام میکنند
 اگر او را خلیفه الله میداند از حیثیت و رتبه و مذہب بکلی خلاف است
 مداخلت انگریزان و علاج آن غیر ممکن است - احتمال اکلی سرود
 که بزرگان و علماء و فضلاء آنها سلطان را خلیفه بیند انند
 و غالباً عوام الناس را این عقیده است - مع ذلک باید از تمام
 علماء و بزرگان آنها دریافت نمود - اگر سرسید احمد خان چیز

نمکنون معلوم نیست که سرسید از کدام فرقه اهل اسلام بود و تمام اهل اسلام بحد مخالف عقاید
و خیالات سرسید می باشند و از قریب که چند روز پیش تر شخصی بیان می کرد و گوید نیز سرسید
بود آن بزرگوار قابل معجزات پیغمبران نبوده است به این دلیل که هر چه خلاف فطرت باشد نباید
قبول کرد - (۵۱) آنکه اگر یونانیان فاتح شده بودند شک تمام نصرا را به جهان و خصوصاً انگیزان
خوش می شدند و این حال بالطبع در میان هر ملت در جهان وجود دارد و ضرور است که در میان
اهل اسلام نیز وجود داشته باشد - و اگر مسلمانان را حمیت ملتی و پهلوی قومی نباشد آنان
نیستند و این حال نباید مخفی بماند یا به شیعه باشد بلکه تمام اهل اسلام در روی صفا ارض باید
در هر مقام و واقعه چه جنگ و چه صلح چه خطی و غلا و چه مصیبت ابتلا و چه ظفر و چه شکست و چه و باد
طاغون و غیره و غیره حمیت و پهلوی خود را نسبت بهم زمین خود ظاهر سازند - به موجب
قول و در واقع فرمان واجب الاذعان خدا تعالی مسلمانان جهان همه برادران هستند
و اگر رشته اخوت بگسلد نامی از اسلام باقی نه خواهد ماند در رشته اخوت همین حمیت و پهلوی
است و بس -

محقق این مطلق این است که با وجود این دلائل و براین که تکیس نمی تواند کی را
رد کند و معلوم نمی شود که دیگر و دلائل قوی تر از اینها آورد در اثبات بودن پادشاه
اول الامر و در بطلان این دلائل هر چه برای تمام مسلمانان بوده باشد با اجتماعاً یا را به شیعه جدا
را به سنی و فرق دیگر جدا را به بنده حقیر بالا نفراده این است که با وجود آن ستر
که در همه کتب مابرج استند هیچ پادشاهی نمی تواند اول الامر باشد و از امکان خارج است -
البته آنچه بنده اطلاع دارم از اهل ایران و عقاید آنها که اهل شیع می باشند اگر چه پادشاه را
بظاهر ظل الله یا خلیفه الله و امثال اینها بخوانند این کلمات نیز مثل دیگر القاب و الفاظ مشهور
زاید است مانند جمشید جاه و فریدون و سگاه و آسمان یا یگانه و فلک و امثال اینها
ولی بحقیقت نه ظل الله است و نه خلیفه الله بلکه علماء اهل تشیع سلاطین و مکه و متعاه خود را
مطلبه می خوانند - و علی کل حال اول الامر ایام مفترق الطاعت است که بر وفق فقیهه ما بحکم که بر وفق
معتقده تمام مسلمانان جهان بوجه و آنها قایلیم است و اینها با قرآن توانان اند نام اسلام و جهان

باقی است و تا امکانیکه نفوذ صورت بد - اول اینها علی مرتضی است علیه السلام و اخوانها حضرت مهدی است که بر اعتقاد همه درین وقت حجت و قائم است و فیض او بجهانیان میرسد - در غیبت امام علما است اند و چون ملکرانی کار و منصب علمای نیست و از عهد به بر نمی توانند آمد لهذا پادشاه یا حاکم و حکومتی در کار است بجهت نظام و جریان احکام الهی و غیره پس در این صورت و بهر صورت دیگری که ابداً موجب اختلاف بیچ فرقه نمی شود و هر دو شیعه و سنی در هر ملکی که باشند و پادشاه آنها بهر ندرت و بهر عقیده از اهل اسلام که می خواهد باشد این است که پادشاه در وقت تاج گذاری بدست یکی از علما عالی شان باید تاج بر سر گذارد و بر فرمان سوگند خور و که آنکه می کند بر وفق حکام خدا و رسول کند و از آن انحراف نورزد یعنی فقط در امور ملکرانی و سیاست - پس در مجالس شورا سئوای ملکی بعضی از اجزای علما و نیز باشند که در مشاورت و جریان و ایجاد قوانین آنها نیز شریک باشند و آراء خود را ظاهر سازند چو آنکه دین و دولت توانان استند - در این امر بفتاد و دو وقت اسلام همه شفق اند یعنی سبب خلاف و خصومتی با هم ندارند ولی نهایت سهل است - این مطلب در جاس و دیگر مشروحاً بیان خواهد شد +

شرح اصول اسلام

ما بقا عرض شد که اصول بر چند درجه و قسم اند و بعضی از آنها در درجه اول واقع اند و به منزله اعضا ریشه اند و در وجود انسان که اگر غلطی بر یکی دارد و آید زلیت انسان غیر ممکن است یا در صورت امکان بکلی ناقص و بیکار است - از این اصول آنچه بنظر بنده می آید یک چند را عرض می کنم و امید دارم که مسلمانان به غور ملاحظه فرمایند -

اول - قل انما آفأکبشر مثلکم - بنده بخوبی نمی دانم که اهل اسلام عموماً چه اعتقاد دارند و از این امر و تفسیرین ما عموماً و متفقاً یا خصوصاً و مختلفاً چه نوشته اند و چه عقیده خستیار کرده اند و در این آیه - آنچه راس و خستیار بنده ضعیف بیدانش است این است - هر چند که بنده بهیچانکه تمام اهل اسلام و مانند تمام اهل اسلام منکر این نیستیم که شان و مرتبه رسول الله یعنی محمد بن عبدالله فوق شان و مرتبه ما سوا الله است و خود خداست تعالی فرموده است لولا انک

لما خلقت الافلاك و نیز خدا تعالی چندین چیز و قواعد و احکام را خاص فرموده
 البنی اولی بالمومنین من انفسهم مع ذلک حکم می فرماید و اگر که گوی محمد که من هم
 بشری هستم مانند شما با جز آنکه من رسول خدا می باشم بسو شما با پس هیچ مراد دیگری
 نیست درین کلام و مفهوم نمی شود ازین کلام جز آنکه رسول الله نیز در اطاعت و بندگی قائم
 و پادشاه حقیقی و مالک دنیا و آخرت با دیگران کیسان است و همچنان در تحت احکام
 الهی واقع است که سائر ناس واقع اند - حالا عرض سیده مختصراً همین است که اگر مسلم
 داریم و پیروی خیالات و عقاید دیگر مسلمانان را کنیم که پادشاه اولوالامر است منع ملک
 اعتقاد مانیت که پادشاه را آن خستیار است که صاحب اخلاق جلالی و اخلاق محسنی و را
 داده اند و برای او جائز شمرده اند - آنچه اینها برای پادشاه جائز شمرده اند می گویند در
 هیچ امر محل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد - ماعلا ف شرع میدانیم و آنچه ما میدانیم سبب پادشاهی
 بر فضل و پیروی آنها مصروف و محدود است اگر نفوذ باله از رسول الله هم صادر می شد
 بیشک ما خلاف شرع میدانستیم هر چند که او خود شایع بود - حالا برای مثال ما فرض میکنیم که
 پادشاه خون بگینا سی را بخت - یازن و دختر من و لی رحیمه یافت و برخلاف مرضی
 او و کسان او او را بزور گرفت یا دولت بسیاری داشت از و بزور گرفت آیا این فعل
 جائز استند و پادشاه مسلمانان در این امر مجاز است - بنده اید اجماع نمی دانم -

دوم - اولوالامر من هم - ذکر این مطلب مفصل باشد - ولیکن این لفظ اولوالامر را
 دامن وسیع است و معنی آن محتوی است بر سلسله و بر فرق مختلفه چهار حیثیت امور دینی و
 چه از حیثیت امور ملکیه و سیاسیه - پس چون پادشاه اولوالامر شد و حشر چیمه عدل و نصیحت
 و قانون کشت هر شخصی که جاری کنند آن قانون و احکام پادشاه است اولوالامر است
 یعنی فرارش یا جوان پویش هم اولوالامر است و شرط آن نیست که چون این کس بطلب
 کسی میرود که او را به محکمه قضا حاضر سازد نوشته در دست داشته باشد از ماکلی که
 به موجب آن حکم یا بطلب نامه آن کس یا آن کسان باید در محکمه قضا حاضر شوند بر و بجای
 معینی - چنین نباشد که بدو خانه آن اشخاص رفته در خانه را بشکند یا از دیوار خانه بالارود

دست بگریبان آنها زده یا بچوپ و چاق اورا بزند و بیستام و تفتان نام بخارا آنها را
کشیده بر سر دلی در راه چند قران یا روپیه بگیرد و آنها را را بکشد - یا اگر آنها را به نزد جامه
دار و دیافعه دار بیاورد و غده یا کوئال یا قراشباشی و امثال اینها به برد این انفسران عهد
داران آن اشخاص بزند و مبلغی از آنها بگیرند و وجیب خود اندازند بدون آنکه دریافت
حال آنها بشود و اگر بر دخی قانون مجرم استند سزا دهند یا جرمی که کنند و اگر زاری میکنند
بطور جویانه در خزانه حکومت داخل نمایند +

سوم - و شاه و هم فی الامر - ما تشاور من قوم الاهدیهم الله ال
رشد امورهم - و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم
شوری بنیهم و حان زفاتهم نیفقون - باید دانست که سبک از مضغین ماکرکنا
در اخلاق نوشته است سقرض این اصول اسلام یعنی اعظم از اکین و اصول اسلام نشوند
و اگر هم تعرض شده اند فقط نوشته اند که پادشاه را باید بار اکین دولت خود علما و حکما
مشاورت کند و این صاحب کتاب اخلاق جلالی که آن کتاب را بر ساخته است از
خرافات بیهی و الفاظ مغلقه و محض اظهار فضل و کمال خود در انموده هیچ وجهی من الوجوه
تو کوی از مشورت و چگونگی آن نه نموده - ولیکن در حاشیه آن کتاب و در مطلب دیگر
نوشته " و ملوک فارس را قاعده آن بود که هرگز بخت ایشان از حکما و فضلا و خالی نبود
در هیچ حکم بے مشورت ایشان نه کردند و از بخت بود که بنای سلطنت بر ملت
در استی نهاده بودند و مملکت ایشان چهار هزار سال کشید - ولیکن از همین فقره مذکوره
معلوم می شود که این کار را تغنای کرده اند و ابداً در آن لزومی نمی دیدند - مع ذلک
این هم معلوم می شود که بزرگان ما این قدر دانسته اند و می فهمند که اگر بنای سلطنت
بر مشورت باشد هر چند بنام باشد سلطنت را دوام و بقا می باشد - سلاطین و علماء
را که این بزرگواران ظل الله و عقل کل میدانسته اند باید همیشه و همه در مشورت آنها
نمیدیده اند بلکه شان آنها را اجل از این میدانسته اند که با کسی مشاورت کنند و پادشاهان
ما خود عاقد داشته اند از مشورت با کسی - چنانچه در همین روز در ایران و ترکی و قفقاز

و تمام مالک مسلمانان نیز همین حال ملاحظه می شود و حیدر آباد نمونه خوبی است از حالت تمام
 اهل اسلام - چونکه دیگران در این فقره بهیتی ندیده اند و چیزیست نه نوشته اند نه به فقره
 می نویسم - ابتدا باید ملاحظه نمود که این حکم و هدایت بچنان پیغمبر برگزیده و ال است بر اهمیت مشاورت
 که حتی رسول خدا را هم ضرور بود و دیگران از اصحاب خود مشاورت فرماید در امور زیرا که نظام
 بشریت بیشک دور است بهتر از یک راست است و محتمل که بدون مشاورت چنانچه باید
 و شاید اساس اسلام قوی نمی شد و در آن معارک و غزوات مسلمانان فاتح نمی گشتند و
 امور اهل اسلام چنانچه باید صورت انجام و اصلاح نمی پذیرفت - و در آیه اخیر که بدنبال صلوات
 امر شوری که واقع شده است معلوم می شود که مرتبه شوری از نماز کمتر نیست و در آن
 یک صورت عبادت هم هست و یک صورت سیاسی هم می باشد - و لهذا اهمیت آن
 از نماز هم بیش است زیرا که نماز محض عبادت است و به نماز وابسته و موقوف نیست اساس
 و قوام و دوام و انتظام اسلام برخلاف مشاورت که این همه فوائد در آن هست - ولیکن باید
 دانست که این امر مشاورت چنانچه از تواریخ معلوم می شود خاصه اسلام نبوده و آغاز نشده
 بهمانکه بعضی از جهال با گمان می کنند بلکه از ابتدا که جهان بوده است و در میان همه اقوام
 عظیمه عالم مثل یونانیان و رومیان و ایرانیان و هندیان و غیره - اما چنین معلوم می شود که
 مشاورت آن از منته نیز چون مشاورت زمامه اسلامیان و غیره واقعی بوده و حکماء و وزراء
 محض بر آن نام در عاشره لیساط سلاطین بوده اند و از پادشاهان خود دفاع بوده اند
 و ابد قدرت آن را نه داشته اند که از ادانه رانی خود را اظهار سازند یا اینکه اهل عرض و دنیا
 بوده اند و تعلق و خوشامد کوئی می کرده اند - و مختصر از کتاب کلید و دمنه و دیگر کتب معلوم میشود
 که پنجاه سال پیشتر هم حالت مردمان مشرق زمین بجنبه و طایقی نعل بالنعل بجا بوده است
 که امروز است و ابدان غیر و تبدیلی بهم نه رسانیده جز لباس و خوراک و بعضی و صنایع عالمیه
 نظایر که از مردم فرنگ افذ کرده اند و آن هم مثال پرطوس است در بزرگ و خوار و کلو
 است در صحن بلوغ - ولی کمال تعجب و فسوس است که امروز هم وضع نامنهار جا بلا باشد و البته
 قدیم را از دست نمی دهم و وضع بهتری اختیار نمی کنند +

از وضع مشاورت مسلمانان اَوّل که با بخوبی آگاه نسبتیم و اگر دیگران آگاه باشند
 بنده نسبتیم همین قدر است که مشاورتی میکرده اند تنگ نیست و یقین است که مشاورت آن
 زمان بر وفق هیچ ضابطه نبوده و اگر ضابطه برائے آن مقرر کرده بودند البته در کتب مکتوب
 یک مشاورت عظیم الشان شد و اسلام یعنی عظم مشاورت است اسلام بود که بر تمام مسلمانان
 جهان کم و کیف آن معلوم است و بعضی آنکه آزان مشاورت اساس اسلام استوار و مستحکم کردند
 از همان زمان روسے بنیستی و تباہی و انحطاط بناد و بزرگان ماکه در این وقت همه از وضع
 جهان و جهانماری دیگران آگاهند و کم و بیش همه در جہد و جہد اند که پیروی و تقلید از دیگران
 کنند و از اسکان خابج می نمایند اگر اندکی غور فرمایند بر آہنا معلوم می شود صدق کلام بیغرضانہ
 بنده۔ مثال حالت اسلام مثال درختی است کہ از ابتدائے جوانی از یک گوشه آن کرے
 شروع کرد و بخوردن ریشہ یا ساق آن و پیوستہ بہمان اندازہ کہ آن درخت قوی و تنومند شد
 آن خوردن ہم در ساق آن زیادہ و بہن تر می شد تا اینکه کار بجائے کشید کہ تنہ آن درخت
 بسیار قوی شد و شاخہا برائے آن بہن گشت و فصلائے بسیاری را احاطہ نمود و سر آن
 بر فلک رسید و ہمہ کس پسین می بیند و چنین می بیند و دعال آن کہ ریشہ و ساق آن بالتمام
 تباہ و بوسیدہ و کرم خورہ شد۔ پس از ہر طرفے شاخے از آن خشک و قطع گشت تا آن کہ
 بحالت آن بہ اینجا رسید کہ امروز ما بہ ہجتم می بینیم و لیکن نہایت عالی چشم مینا بد و مارا ہمہ از
 خواب غفلت بیدار کند کہ بہ ہجتم بینیم و بہ ہجتم درک نماییم +

اکنون بنده بیان می کنم کہ این خرابی از کجاست و باعث آن چه بود۔ لیکن امید و ام
 کہ احکام از اہل اسلام شیعی یا سنی یا فرقہ دیگرے خیال نہ کنند کہ عرض بنده بحث بر خلافت است
 و حال آنکہ بنده از جملہ کسانی ہستم کہ گاہی بحث بر خلافت نخواہم کرد بلکہ عرض بنده بحث بر وضع
 مشاورت است۔ در این زمان در ہمہ ممالک اسلام و خصوصاً در ملک ہند اکثرے از علماء
 و بزرگان و صاحبان دولت و تربیت یافتگان و سر جنبانان در انجمنی۔ یا سینیستی۔
 یا کلیبی برائے یک غرض خاص یا انتظام مدرسہ یا انتظام مسجد و مقبرہ۔ یا برائے اشاعت
 علم۔ یا برائے اشاعت دین و صدامان و غیرہ یک دمبر استند و مشاورت می کنند

و از وضع مشاورت پیش و کم آگاهند و این وضع را نیز البتہ از انگریزان اخذ نقل کرده اند۔
 قاعدہ این است کہ دہ کس یا صد کس اجزائے انجمنی می شوند و یک شخص اگر کسی نشین و مصدر
 قرار می دهند از میان خود کہ بمنزلہ حاکم باشد در آن مجلس دہ رائے امور متعلقہ آن مجلس ملی در واقع
 هیچ خست یا نیست اورا پیش از دیگران۔ البتہ در این انجمن ضابطہ ہم ابتدا قرار داده اند۔ یک
 شخص سکرتری یا ہتھم آن مجلس می شود کہ با مضاد اجازت این مجلس امور را جاری میدارد و وصیت
 انجام دہ۔ سکرتری بر لاغذی می نویسد کہ اجزائے مجلس در این اجلاس چند کس و کد نام اشخاص
 حاضر بودند۔ کہ ام یک از آنها فلان مطلب را تحریر کند یعنی ذکر نمود در رائے خود را در آن خاک
 ساخت و کہ ام شخص اورا تایید نمود۔ و بالجلد آنچه واقع شدہ باشد در آن مجلس مروج می شود و
 ہمہ بروفق آن ضابطہ۔ ولیکن این ہم قاعدہ است کہ در امور بسیار ہمہ یک جلسہ عام ابتدا
 مقرر می شود کہ بہ موجب رائے عموم خلق آن عمارت را اساس می نهند یعنی آن انجمن ابرپائی کنند
 و آن ضابطہ را نیز چنان صورت تکمیل میدهند کہ بہ موجب مضاد و اتفاق ہمہ خلق باشد مثلاً
 کرسی نشین چگونه انتخاب شود و استقرار یابد۔ خست یا نیست۔ مدت کرسی نشینی او چند است
 یا چند سال است۔ اگر او میرد یا بیمار شود یا استعفا دہ چگونه دیگر می راجع است۔ و نشانند۔ آن
 مجلس را چہ خست یا نیست۔ نیز ایضاً اجزائے آن مجلس چیست۔ در ہر اجلاس چند کس باید بنشینند۔
 و از چند کس کمتر نباشند۔ این مجلس با این اجزا چند مدت باید برقرار باشند۔ و بالجلد ممکن است
 کہ صد فقرہ یا پچھند فقرہ مروج باشد در آن ضابطہ آن انجمن کہ بروفق آن فقرات باید عمل شود۔
 آنچه ماسلمانان ہمہ میدانیم کہ در آن اجزائی را انکار سے نیست این است کہ فوراً بعد
 از وفات رسول اللہ جمعی از ہاجرو انصار در جائے جمع شدند و بحث نمودند بر سر استحقاق
 فرقہ خود بر سند خلافت۔ مہاجرین بہ این حجت تمسک بردند کہ از خاندان خود دست برداشته
 بار سئل اللہ ہمراہی کرده بودند و انصار بہ این حجت تمسک کہ در ہمد معارک و غزوات سستی با
 رسول اللہ را یاری کرده بودند۔ درین بین حضرت عمر فاروق و حضرت ابو بکر صدیق وارد شدند
 و حضرت فاروق قطع کلام دیگران نمود و آنچه از سئل اللہ شنیدہ بود۔ و حق صدیق بیان
 کرد و دست او را گرفتہ بہت نمود و دیگران خاموش ماندند۔ لیکن این ہم معلوم میشود کہ

حضرت علی مرتضیٰ کرم الله وجهه تشریف نداشتند در آن مجلس و در آن شب ایت شامی و شریک نبودند - و باقی واقعات صدق و کذب را خدا علیم است - واقعات دیگر خواه همه صدق باشند خواه همه کذب و خواه مخلوط و مخفی از صدق و کذب ما را بر آنها گفتگو و بحث نیست - اما بحث ما بر آن مشاورت و طریق آن است و چنین معلوم می شود که چند نقص در آن بود که کسی بر آنها گفتگو نداشت در آن وقت و در بین این یک هزار و سه صد سال و اما امروز هم ابد کسی گفتگو نداشت و نخواهد شد بعد ازین و بیشک اگر آن نقایص نبود امروز اهل اسلام باین کثرت و عدالت گرفتار نبودند و تمام صفت ارض در قبضه مسلمانان بود -

(۱) چون مسلمانان بر آن اند که بناس خلافت بر وصایت نبود بلکه بر شور او اجماع بود بایستی براس این کار نیز ضابطه مقرر شده باشد یا در قرآن مجید یا در حدیث و از رسول الله کیفیت و دستور اهل آن رسیده باشد همچنانکه طریق نماز و روزه و حج و زکوة و مناکات و طلاق و میراث و تمام سایر امور دینی و دنیوی می آید این است را رسول الله که اکلان و بطور کمال بیان فرمود و کنایات عظیم و زخیم از آنها نمودند +

(۲) بایستی که از برای امر خلافت و انتخاب خلیفه وحد و جنس سیارات خلیفه و صورت اجتماع خلق و وضع مشاورت و دیگر ملازمات آن ضابطه قرار دهند و اقلادستخط پنجاه هزار از رؤسای اسلام را بران ثبت نمایند که مدام بر آن عمل شود و بر موافقت آن نه شود - اگر چه کسی نخواهد گفت ولی اگر بگوید که مسلمانان مجاز نبودند چنین ضابطه را صورت دهند جواب گوئیم قیامت در آن چه بود - اگر مسلمانان مجاز بودند بر انتخاب خلیفه چرا نباید مجاز باشند در تشکیل ضابطه هم + ما می بینیم که در زمان خلفای بنی عباس و خصوصاً زمان مازون الرشید که علم بے نهایت شایع شد بود در میان مسلمانان و حکم خلیفه بنی رسول الله را جمیع آدمی نمودند و کارهای بسیار دیگر کردند ابد امر مشاورت را تعرض نشدند و ضابطه برای آن قرار ندادند چنین معلوم می شود که مسلمانان آن زمان بهم مانند مسلمانان این زمان بودند که دامن خیال آنها وسیع نبود که این امور را خیال کنند و در واقع ما باید گوئیم مسلمانان این زمان مانند پدران خود باشند و همیشه مسلمانان بودند و بر همین حال خواهند ماند مدام و همیشه - یا از نیکی و امور بے پروا بوده اند یا در این امور بی خبر بوده

منی دیده اند نوشته اند که ابتدا در مسلمانان تاریخ ماه و سنه نه بود و در تاریخ عجایب البلدان
در سبب وضع تاریخ هجری نوشته که ابی موسی اشعری که تا کمین بود در زمان خلافت عمر
نامه نوشت که از جانب شما میگوید که بمن صد درمی نماید تا گزینش معلوم نمی شود پس حضرت
عمر را با صحاب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام بجهت وضع تاریخ مستوره نمود " " " "
پس این عقده مالاخیل را امر قوم ساخت به امیر المومنین علی رضی الله عنه فرستادند
آنحضرت در غیث لغات شرح آن مفصلاً بیان شده - بنده عرض می کند که اگر یکی از مسلمانان
در آغاز خلافت خلیفه اول یا خلیفه ثانی ازین عقده مالاخیل نیز که عظم عقده مالاخیل اسلامی
بود اظهار سئو شده بود بخدمت یکی از خلفا نه کرده بالا و آن را نزد علی رضی الله عنه
میفرستادند بیشک آن حضرت قضا بطریق برای این امر عظیم صورت میداد و چنانچه صرف بخود
عرب را هم که از آن کرد و با عالم پیدا شدند و خوانند شد که حقیقت قرآن و حدیث و عبارت
و معانی کلام عرب و مذہب خود را دانستند و خواهند دانست ابتدا آن حلال عقده های مالاخیل
بانی و باعث گشت - ولیکن اینمین ذکر نبودن و وضع نمودن تاریخ و مشاورت بجهت وضع تاریخ
نام کیفیات و حالات حکومت و حکمرانی و تمدن آن زمان بر خود مندرج می شود - و این
از راه این دین چنانچه پس ندانسته و نمی داند و نخواهد دانست و همچنین فواید عید و بے حساب آن را
ترکان ششانی پیش از این بار صد سال است که در یورپ می باشند و تمام این مدت را به نصارا
سمر و کار و داد و ستد و آمد و شد و جنگ و جدال داشته و هنوز این امر را ندانسته اند
و چیز اصولی براس خود قرار نداده اند - شاه کج گلاوه ایران سه مرتبه به یورپ رفت و باز آمد
و سبب تغییر لباس زنان ایران شد و سبب وضع اصول نشد در ملک خود - ریاست کن
با آنکه گنبد و پنجاه سال است با نصارا سمر و کار و آمد و شد دارد و هنوز مردم آن ازین امر با
اطلاع نیستند - بلکه نواب محسن الملک که آوازه او بجا رگوشه عالم رسید و هیچ های او و تمام
اخبار و در ساهل طبع شد بگامیک بنده او را گفتم که هیچ با نواب تقصیر نه گویند طلبی می باشد جز این مطلب
و در حدیث با و یک مجلس شورای الامام است در جواب گفت و حمید را با که کدام کس این مطالب را فهمی کند -
گفتم خدا گواه است که تو خود ابتدا ازین مطلب خبر نه داری از خبر داری نفس نیست خود فرضی تو مانع است از ذکر

اوران کہنی تیر کہ ابن امر اول از ہندو دیگر فوائد عظیمی است قوی و استوار در راہ
خود سری و خود رالی عہدہ داران ہر ریاستی از ریاستہای عالم خواہ عیسوی باشند خواہ کلمانی
در حقیقت در این امر خاص تمام اہل ایشیا و یکساں اند سوائے جاپان و در ہند ریاست ہندو
اگر میسر ہم برونی ارادہ بندہ نیست مع ذلک تیر از دیگر ریاستہا کے ہندی است +

(۳۰) اگر در آغاز اسلام جنین ضابطہ را صورت و جو دیدہ اند گا ہی بر سر خلافت گفتگو و تنازع
نہی شد۔ یا خلیفہ بموجب اجماع انتخاب می شد۔ یا بموجب انتخاب کردن یک خلیفہ جانشین
خود را۔ در این صورت برای خلافت معاویہ باطلی در تنازع نبود و نیز با جتہین۔ و دیگران
با دیگران۔ اگر برای این خلافت نبود آئندہ گویندہ اشہد ان محمد رسول اللہ جمع نمی شدند
برائے قتل غیر کہ آن رسول اللہ و ذل شیر خوارہ اور آئیرہ گلو نمی زدند و دختر را دکان آن
رسول اللہ را شہر شہر نمی گردانید و خواہش کنیزی آنہا را نمی کردند +

”تفت بر این دنیای دون کہ بر این بنیادوں
مصطفی باشد رسول و تشنہ پور مصطفی
مام اورا گفت خاتون قیامت بی پدر
جد اورا خواند محبوب آبی بے حیا“
و اگر ایمان خلیفہ مقرر می شد تا امروز بیک و تیرہ جاری بود و کتب کہ خلیفہ امام عرب بود
و از خاندان قریش۔ و از ہمہ بالائے امام خلیفہ رسول اللہ و از نزہتہ اہل اسلام محترم بود و کسی
را بحال آن نبود کہ از خلیفہ بدگوید و یکے را سب کند و مانند علی مرتضی پسر عم و داماد جانشین
رسول اللہ را از بالائے منسوب کہند سالہائے دراز و احدی را از خدا و رسول خدا و
مخالط ذوی القربا او پروائے نباشد۔

(۳۱) و نیز اگر ضابطہ بود از برائے مشاورت و کار ہا ہمہ برونی مشاورت می شد و هیچ شکی
نیست کہ بسیار سے از مسلمانان ہم بودند کہ رائے نمی دادند و جنین امر عظیمی اگر نہ در کلیات
آن معلقا و جزئیات و تفصیلات آن کہ فرزند رسول اللہ را مع برادران و فرزندان حق
مطل صغیرش ماہیہ او باللب تشنہ بکشند و عیال و اطفال اورا بر شتران بر تہ نشاند
و انداختند و شہر شہر بگردانند و تا قیامت تلخ بنامی را اسلام و اہل اسلام نهند۔
بالجملہ این مشاورت کہ بطور درست نمی آید۔ مع ذلک آئنگا سیکہ پای خلافت در میان

بود باز تا یک اندازه کار مسلمانان بخوبی میگزشت و مشاوری هم بهر نحو که بود می شد و
وزیران و بزرگان مسلمانان شمع نمودند و باز از اسلام و شریع اسلام بقرآن نامی بود
ولیکن از آن زمان که لباس خلافت لباس سلطنت مبدل شد بهر چه خطاب آن شخص بود
خلیفه یا اولوالامر یا حاکم یا پادشاه یا امیر المؤمنین یا سلطان بکلی قرآن و شریع بر طبق تسبیح
بناده شد بنوبت هزار خانان در شام و ابنه ادو اسپین و مصر و یمن و عمان و عراق و
ایران و ترکستان و فارس و خوارزم و خراسان و غزنین و هند و سستان و سند و کجرات
و بنگاله و آوده و کن و کرناک و زنگبار و جاپای و دیگر سلطنت و حکومت را ندیده که بسیار
را شخص اول آن خاندان یا غلام ترک یا حبشی و رومی بوده یا چاکر پست دیگری بوده یا از هر
بوده یا مالک و مولای خود را کشته بجای او نشسته یا برادر و برادرزاده و عم و خالو و
اقربا می دیگر خود را که شاید دعوی دار بوده اند خود را بحق تحت سلطنت و حکومت بنشیند
کردن زده یا زهر خورانیده یا چشم برکنده تا اگر خود را استقلال داده بود ولیکن بیکس از
این خاندانها از صد یا صد و پنجاه یا نهایت و صد سال زیاده دوام و بقا داشت و بسیار
ازین هم بسیار کمتر و اینها پیوسته با یکدیگر در تعلق و جدال و قتال بودند و یکدیگر را بگری
غالب آمده ملک و را بگرفت و خاندان او را منقرض ساخت و خود خاندانی را سلطنت
جدید بس بنهاد +

مختص کلام این است که گاهی در میان اهل اسلام اصولی به این نحو که بنده عرض می کنم
در مد نظر دارم نبوده خواه آن بروفق شرع باشد خواه بروفق عرف و خواه بروفق هر دو -
بکثرت از مسلمانان کم و زیاد معلوم است دولت سلاطین اسلام و اعمال و افعال آنها
اگر چه تمام آن اعمال و افعال در چشم بنزد و لباس بنزد و اینست و ابداً به نزد آنها این امر
و اعمال قبیح نمی نمایند مثلاً با درون الرشید کلاه کوهی که کوه را بگرفت و مصر معین نمود و بیک
اکثر از اهل اسلام این عمل را از جمله اعمال و همه می شمارند یا یک نسبت اهلانه دیگر
بآن می دهند مثل آنکه حکایتی داشت چه پروان و او را بیک نزد شرع و عقل و دانشمندان
جهان تاقیاست و سبباً شیمی بود این عمل و تفاوت مکرانی و نمدان محمود و غزنی چنین مره

به بند آمد و خون بسیاری را گشت و تمبی از بنده گان خدا را اسیر نمود و یقمانی کرده برفت و مانند بند ملکی را از دست بردارد. ولیکن فقط یکصد سال پس از مرگش او را در خواب دیدند که چشمانش نگران بود اگر چه ملکش در دست دیگران بود. تیمور لنگ لکها بنده گان خدا را اسیر برفت بکشت و ملکها را تباہ و باهمال ساخت بعض بنادانی و خلافت وضع جهانبانی و تمدن و ملکرانی در کتابچه که طفل بنده می خواند و بخیل هزار با طفل مسلمانان دیگر میخواند و در پنجاب طبع نمودند بطور اتفاق بنده ملاظه نمودم که چند صفحا از ترک جهانگیری در آن درج است که هم عبارت پوچ است و هم طلبا برای آنکه خرد مندان ما نور فرمایند و خود انصاف دهند که آیا وضع تمدن و ملکرانی به این کونیک است یا بد فقرات پندی را از آن نقل میکنم. اگر چه خرد مندان قیدی منیش و جدیدی فنشن بند بخوبی از تواریخ ملک خود با اطلاع استند ولی میخواهم که به موجب خیالات و تحیرات بنده ملاظه نمایند.

”بعد از جلوس اولین حکمی که از من صادر گشت بستم بزنجیر عدل بود که اگر متصدیان مہمات دارالعدالت در دادخواهی و عنوری ستم رسیدگان و مظلومان اہمال و دہانہ و زبردان مظلومان خود در ابدین بزنجیر رسانیدہ سلسلہ جنبان کردند تا صدائے آن باعث آگاهی و وضع آن بر این نہیج است کہ از اطلای نائب فرمودم بزنجیری سازند طولش سی گز مثل برشت تنگ - وزن آن چہار من بند و ستانی کہ سی و دو من عراقی بودہ باشد - یک سرش بکبرہ شاہ برج قلعہ اگرہ استوار ساختہ شد دیگر اتاکنارہ دریا بردہ بر میل سنگین کہ نصب شدہ محکم ساختند تا مال باید کرد کہ این چہ تدبیر فنیکی و اندیشہ خرد مندانہ است برای معدلت دادوسی دادخواہان - دوازده حکم فرمودم کہ در جمیع ممالک محروسہ معمول داشتہ باشند و این حکم را در استوبل سازند چہام شراب و ڈر بہرہ و آنچه از قتم مسکرات نہیہ ہشد سازند و نہ فروشند با آنکہ خود بخوردن شراب ارتکاب می نمایم و از تہرہ ساگی تا حال کہ عمر من بہ سی و ہشت رسیدہ ہمیشہ مادہ دست بہ آن کردہ ام - در اوایل چون بخوردن آن حویص بودم گاہی تابیت پیالہ حق دوازہ تناول می شد - چون رقتہ رفتہ و من اثر تمام کرد در مقام کھ شدن آن شہم - در عرض ہفت سال از پانزدہ پیالہ بہ پنج شش سانیم

چیزی که موجب کشتن و آفرین است همین است که این ظل الله و اولوالامر و صاحب آن
 بزنجیری گزنی عدل و نصفت اعتراف کرده که یکی از احکام او منع ساختن و فروختن شراب
 بوده هر چند خود بیت پیا له سرق و آتش هر روز از هر ده سالگی تناول می فرموده - نفوذ بالله
 نفوذ بالله - و لیکن تعجب این است که تابیت سال یا بیشتر بعد از آن زنده بوده باستی که در بیت
 روز مرده باشد - معلوم نیست که اگر در این زمان می لود بر نمدی و دیکی و شمشین و ازین قبیل
 مشروبات یا سندی و تازی چند پیا له و گزنی نوشید - در آوا خریانات خود که گویا آوا خری
 ایام حیات او بوده می فرماید - "و بعد از چند روز رشتها مفقود گشت و طبیعت از انیون که
 مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید - بغیر چند پیا له شراب انگوری پخیزد و دیگر هرگز توجه خاطر نمی
 ولی معلوم نشد که این مصاحب چهل ساله روزی چند توله یا اولش بوده - واه سلاطین عظم
 ایشان اسلام - واه ظل الله و اولوالامر - واه معدلت و وضع تمدن و ملکرانی - واه شتر
 این خرافات برای زبان آموزی و تحفیل تهذیب اخلاق اطفال مدارس و پسندیدگی این
 امور اهل اسلام - و هزار اشوس بر حالت و غفلت و ذلت و خواری اهل اسلام درین
 روز - نادیده این ملک آمد و فلتخ و منصور گشت و صد هزار از بنده گان خدا را از تیغ گذرانید
 و لیکن بقدریک روز آمدنی امروزه انگریزان از بندیش نبرد بلکه بهرین اندک مبلغ قناعت نمود
 به ملک خود و مر حبت کرد و ملک بند را با این خلقت و دولت برای انگریزان و گذاشت و
 در اندک زمانه کشته شده ملکش تقیم شد و اولاد او بگر سنگی در افتادند که اگر امروز کمی یاه و
 از آنها در جهان با شند بیشک گدای میکنند - چنانچه بابششم می بینیم بعضی از شاهزادگان
 دلی از خاندان تیمور و بابر و امیر آباد برای ده و پانزده روپیہ سرگردان اند و از مال
 دنیا چیزی که دارند یک کلاه زرد و زراست ملاست شاهزادگی - از همین جهت بود که هر
 سید احمد خان وضع تمدن انگریزان را ترجیح میداد بر وضع تمدن مسلمانان و الحق با نهایت
 بهتر است درین مشک نیست - و بهتر ازین همیت که امروز انگریزان برسی کرده خلق حکومت
 دارند فقط بیک اکث نه بزنجیری گزنی و یکصد کرد آمدنی دارند بدون آنکه کسی شکایت
 کند - اگر بابر با سید بنگاله و مر قیاسه پونه شکایت بیشک نمی رسید و پیر و ان او کاسه

تسکایت مذکوره و نخواهند کردند در بین وقت که بنده قلم در دست دارم اکثر و اغلب اهل اسلام خود بخوبی میدانند همچنانکه بنده میدانم حالت ملک ترکی و مصر و زنگنه را و اوضاع آنست که و غیره چگونه است. و در جاسای دیگر بعضی کیفیات ایران و ترکی و جاسای دیگر از همین مباحث بعرض هم نمیدانم خوب برسانم اگر قدرایتهالی توفیق خیر و بد ایشان را که از خواب غفلت بیدار شوند. ولیکن این کتاب است که به هیچ عز و سندی امید اجابت از آن ندارد.

چهارم - اما خدا سزاگرم من ذکر و افشای الحق - یعنی اسے مردم و اولاد حضرت آدم علی العموم بدانید که اهل حق کریم تمام شمار اسفند و سیاه روی و زرنگی و فرنگی و هندی و گبر و ترسا و یهود و مجوس و مسلمان را از یک پروما و زوشمار این رنگها و نام ادا و ایمان و دین مختلف فرق و قبایل را به محض براسے آنکه از یک دیگر شناخته شوند و این نه از آن است که یکے را بر دیگرے تفریق باشد نزد ما - همانرا بنده اگر تفریق و برتری است فرق را از آن تفرقه را فرموده بود که بر برتری گاری آن و خوف آن از ما و اطاعت کردن آن از ما پیش از دیگران باشد این مطلب بطلب بسیار عظیم است و بر فردے از افراد خلق یا بر قوم و ذات و ملتی یا بر سبب دیگر بیان خود فرد و برده یا خود میندیشد که آیا من یا ما آن کس و آن قوم می باشیم و در تحت این شرط و اقیوم میخوایم بدانیم که تقوی چیست و که ام صفات و خصال و شرائط و اعمال را تقوی میگویند و خدای تعالی مقرر فرموده که بان صفات و شرائط متقیان از غیر متقیان تمیز داده می شوند - در ابتدا اسول عظیم خود خداست تعالی میفرماید - **ذَلِكَ الْكِتَابُ** دریب فی الله هکذا للتقین - یعنی این کتاب استی متوسل عظیم در آن است که نیت که جهانی است براسے بر سبب کاران و اطاعت کنندگان - آنها که ام فرقه اند و نشان آنهاست ایناست - آن فرقه ایمانی آرند بخدای نادیده و نمازی کنند و از آنچه روزی آنهاست اتفاق می کنند و ایمانی آرند به آنچه فرستاده شده است بتوای محمد و قبل از تو نیز به قیامت یقین دارند - خوب در این شرائط و علامات غور باید کرد -

(۱) متقیان فرموده اند که انسان (۲) نمازی کنند (۳) اتفاق می کنند - (۴) ایمانی آرند به آنچه فرستاده شده است (۵) و ایمانی آرند به آنچه قبل از تو فرستاده شده است

شده (۶) و ایمان می آرنده قیامت - در مقامات دیگر هم ذکر متعینان و چند شرایط و علل
دیگر نیز بیان فرموده ولی این شش نشان و شرط اصل اصل می باشند بهر حال اگر اصول
خدا تعالی اینهاست بنده بخوف می گویم که هر که از بندگان خدا بهر سبب و ملکی باشد
بر این اصول قدم زنم هم او گرامی است نزد خدا - و چون بر آسمانی که امکان محسوس است
که آیا بر طبق این اصول عمل می کند یا کس را نمی رسد که خود را برتر از دیگران بداند -
باقی مانند نفس دین و شریعت یعنی دین اسلام است و شریعت شریعت محمدی است - مسلمانان
را این دعوی و تمسک است که می چرخانند با لایمان مایه دیگران نفوق داریم - بیشک این اشتباه
عظیم است - این آیه معلوم نمی شود و لازم نیست که هر شخص که لا اله الا الله محمد الرسول
بگوید اگر دیگر شرایط اسلام و تقوی را به عمل نیارد اگر بکلی برخلاف او امر و نواهی الهی
قرار کنند نمی تواند بخشی کند با اولاد و احفاد و همان رسول الله بهتر از دیگر بندگان خداست
عادل و کریم و رحیم باشد - این است و جز این نیست که همین اراده خداوندی بوده است
و این باید همیشه وضع تمدن و سیاست و نظم دنیا داری اهل اسلام باشد - لیکن گاهی چنین
نبوده است تا امروز و هیچ بادشاهی در میان اهل اسلام بر این اصول پیروی نکرده و امروز
هم نمی کند و رعایای هیچ پادشاه مسلمانی هم که باشند عمل نکند بر این اصول - بهر ملکی
که قدم نهاد و خلق آن ملک را کشتند و مال آنها را غارت کردند و زنان و دختران آنها را
اسیر کردند یا تصرف خود را آوردند و گفتند یا مسلمان شوید یا کشتن را معنی گردید -
البته هر توسته انکار دارد و که مذنب خود و آبای خود را از دست یابد آن هم ضرر و زیان
دستی و حال آنکه برای این کار هم خدا تعالی اصول دیگری قرار داده و فرموده **لَا تَقْبَلُوا**
الْحَبْلَ بِالْحَلْكِ ظالم و غیظ الحسنة و جاد لهم جالتي هي احسن - و لیکن
این مسلمان صورتان کافر سیرت که برای خدا تمسیر نرزد بلکه برای مال دنیا تمسیر نرزد و بهای
پرستشان افتاده کرده و خلق خدا را و عاای خود را می کشتند - اما غافل بودند از عدل و
عادل یعنی که اتوام دیگر را بر آنها مسلط خواهد کرد که نشان شب می جشان نمایند و آنها را بویل
و حقیر سازند و دیگران را از جنگ جهانی آنها نجات دهند - هیچ حکمتی از انگریزان در ملک

بنده ازین بود و نیست و بخود بود که بادرین و نه سبب کسی کاری ندارد و نه مصلحتی بر او است
 خود داشته و بخود و انگشته اند که بهر شراب بخورند و آنچه از محن خود حاصل کنند همه را بشرب
 و اعمال دیگر صرف کنند که خزانه آنها پر شود خواه اینها بهر بهشت روند و خواه بدوزخ - و یکن
 اینها خوش اند و اکثرش تعریف و تحسین هم میکنند از عدل و نصفت انگریزان - البته اگر
 انگریزان هم ظلم می کنند چنانچه بسیاری از مردم هندی گویند و ثنائی اند مقوم حقیقی از آنها هم
 انتقام خواهد کشید - لیکن سرسید احمد خان سی داشت و میخواست ظاهر سازد که مسلمان
 هند تماما خوش اند از عدل و نصفت انگریز تا کجا این دعوی صادق است بنده نمی توانم گفت
 مرا هیچ شک نیست که اگر مسلمانان هم همین بخورند کرده بودند که انگریزان می کنند روز
 تمام هند در قبضه مسلمانان بود و همه اهل هند مسلمان بودند و در واقع تمام جهان و اهل جهان بدو
 آنکه خون کسی ریخته نشود یا زن و فرزند کسی آلوده و امن نشود و دین اسلام باین سان بدنام
 باشد - لیکن این بچاره اهلان ترقی و تشرل هر قوم و هر ملت و هر چیز و هر کسی را نسبت
 هیچ چیز و کیفیات و اسباب و جهات دیگر نمی دهند جز نصیب و قسمت - به موجب احوال
 خدا و رسول چنین نصیب و قسمتی که موم مسلمانان محققند و معتقدند و معقادند - اند که بران اعتماد
 و تکیه کنند یعنی سبب را را هر کردن و به سبب پشت نمودن خلق نه شده و وجود ندارد و نبند
 ابد ابران تکیه و اعتقاد ندارم - آنچه هست و نیست در امور جهان یعنی آن تعلله که امور دین دنیا
 همه مطلق الله موقوف و وابسته به آن است این دو کلام الهی است و پس - اول میسر
 لا اله الا الله - ثانی - ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیر و اما بالفهم - بنده و این برادر خود
 به کمال تجربه کرده ام اولی را در حالت خود و ثنائی را در حالت بسیاری بلکه تمام اهل اسلام
 اگر مابین و تامل این صبر و وفات را در میان خود و نصار ملاحظه کنیم بهر حال خود خواهد سفید
 افران آنها - آنچه اندکی از بسیار بنده میدانم اگر بیان کنم صد کتاب میشود - لیکن از برای من هم
 نذیبان خود بکلی بیفایده می دانم و بیفایده می بینم - فهم سخن تا که کند مستمع - توت طبع از کلم
 مجوس - این قدر هم کافی است اگر فهم کنند +

خلاص کلام اینها که عرض شدند و شاید بعضی دیگر ازین قبیل اصیل اول و اصلی

مالک محدود و مقبوضه ترکان را گرفته باشند چنانکه کپانی دیگر انگریزان اراضی مقبوضه
اولادیتور را در ملک هند گرفتند. ولیکن آن زمان ترکان سبب نهایت زبردست
بودند که تمام مردم فرنگ از آنها اندیشناک بودند چنانچه صد سال بعد از استقرار
آن کمپانی بادولک مردم خلیجی ترکان به ملک استرالی (جرونی) حمله کردند و قریب رسید
که پای تخت آن ملک را که شهر وین باشد بگیرند مگر وزیر بدبخت بغفلت گذرانید و آن
فتح ظفر میسر نشد و الا امروز باستی ملک سراسر مملکت فرنگ باشند بنده ازین حکایت
بسیار خوش می شوم و مسلمانان هند نیز بسیار خوش می شوند و اگر آن زمان خوشی میکرد
مبوض آنکه دو سال گذشته خوشی کردند در زمان جنگ ترکی و یونان و افعالسبر بود.
ولیکن مسلمانان هند و همه عالم فراموش نکنند که آنچه غرض بنده است در همه جا و همه وقت با
مسلمانان همراه بوده است یعنی عدم اصول و بواسطه عدم اصول عدم نظم و نسق و مشاوت
و اتفاق و غیره. چنانچه در آن جنگ مذکور بالا در ۱۴ جولائی ۱۶۸۳ عیسوی ترکان شهر وین
را محاصره کردند و در روز غره پتمبر یک طرف حصار را نیز شکافتند و سبب خواب غفلت
در افتادند. قره مصطفی که بنظر تحقیر و انصاف را نظری کرد بغرور و نخوت و مستی و غفلت میگذاشت
و از جریان جنگ و محاصره شهر بکلی بی خیال و بی پروا بود و حال آنکه انصار ادا سعی و
عهد و اتفاق و اتحاد سرگرم بودند و بالجمله یکایک از خواب غفلت بیدار شد و از منی بیدار
بهوش آمد بنگامیکه شصت و چهار هزار مرد مسلح و آماده از کو بهستان بزر آمدند بسرای
پادشاه پولند و دیوک لارین و جمعی دیگر از شاهزادگان جرمن. و سخن کوتاه چنان شکست
فاشش به ترکان دادند که سر اسیمه بهر طرفی پراکنده شدند. و تمام سامان و لوازم جنگ
و توپ و غیره خود را داغداشتند و لوای معروف آنها را که می خواندند. **لوای محمد**
در روز ۱۲ سپتمبر ۱۶۸۳ نزد پوپ برسم تحفه ارسال داشتند.

این فقره بالا متعلق است بتاریخ و آذان تاریخ تا این تاریخ و صد و پانزده سال پسند
ابداحمان نمیرد یا یقین نمی توان کرد که در این وقت در تمام روی زمین یک مسلمان نیست
شود که آن تاریخ و آن جنگ را با بادا داشته باشد. ولیکن جماعل نمیرد که در این وقت قلا

دو کرو و مسلمان زنده اند که از سنه چهار سال پیشتر حالت ترکی بخوبی یاد دارند و بیش
 کم کوش زود آید باشد است آنچه در اخبار با نوشته بوده است نسبت به آن ملک
 اول اینکه همه اهل یورپ عموماً و اگر زبان خصوصاً همیشه ملکت کی را میخوانند مرد بیمار
 ثانی آنکه هزار مضمون در اخبار با درج بوده اند از ظلم و جفا جوئی ترکان نسبت اخبار و با
 خود و ارامنه و غیره و وزیر اعظم موجوده انگلند بیانی ننوده بود که در اخبار با درج شده بود و
 عنوان آن این بود "نگرین این یورپ" یعنی "جذام در مملکت یورپ" همه کس میدانند
 که جذام چگونه ناخوشی است مضمون آن فقره این است "ملک نیست تجال و زیدین
 یا فراموش کردن بے آرامی و در دوسری را که گاه و بجا و از می آید بر حکومت ما یورپ
 به سبب آنکه هر یورپ خود هیچ و تندرستی باشد یک گوشه آن مجوس جذام گرفتار
 است که بیم است که موجب بیماری و عدم امنیت تمام آن گردد" مستر کلد استون در
 بعضی از بیانات خود گفته بود "سلطان ترکی یک سفاک خون آشام است که می گوید
 یعنی "سلطان" هر محبت و دلیل و گفتگو و عرض و فریادی با من بے فایده است (یا آنکه
 خود مستر کلد استون می گوید حجت و گفتگو با سلطان ترکی بے فایده است) جز آن که
 تمام سلطنت های عظیمه یورپ متحد با کمال زور و اجبار با او رفتار کنند چاره دیگر نیست
 بیشک هر مسلمانی که در ملک هند این کلمات را از شخصی شنیده یا در اخباری دیده بوش
 و خروش آمده (۱۶) جمع کثیری از مسلمانان را عقیده این است که اگر سلطان ترکی با نصرا
 مبارک کند فوراً آتش از آسمان آمده همه نصرا را می سوزد و همچنین اگر قومی اراده کنند که
 حمله بر ملکش آرند البته بموجب کلام خدا اسکم من فتنه من فتنه قلایه غلبت فتنه
 کثیره مغلوب خواهند شد یا ملاکه سلطان را یاری خواهند کرد و ظاهر است که این عقیده
 عقیده اهلان خود من آن اهل اسلام را این عقیده نیست خصوصاً آنکه در سده سده
 انگریزی و کالجی که گریج و غیره تحصیل کرده اند یا پیران سر سید احمد خان کی باشند

بگرجین امری در ابتدای اسلام واقع شد این قدر کافی است که بنده بگویم همه مسلمانان میدانند که اجزای آن ممالک که بودند و سرداران افواج که بود و آن فتوحات حاصل شد و داشتند به معجزه و کرامت - اگر چه اینها را نیز سرسید احمد پیران او با درو و اعتقاد ندارند - دیگر آنکه بحسب ظاهر جنگهای آن زمانها و دیگر به وضع دیگر بود و جنگهای آن زمان به وضع دیگر است - شاید تمام مسلمانان جهان شنیده باشند ولی باری و یقین نکنند که هزاران هزار مرد جنگی چند ما پیشتر در افغانستان شکست خوردند و همه بی خانمان و آواره شدند - و همچنین در یک جنگ در چند ساعت هندی سودانی با کلبا مرید یا فوج شکست خورد و با چند کس فرار کرد - اگر دو صد سال پیشتر بود آفریقای افغانستان در دست و هفتمه داخل دلی می شدند - بحکمیل که شخصی مانند عمران خان خود را پادشاه دلی قرار می داد و همچنین هندی سودانی تمام بر آفریقا را سخر می نمود.

(۲) بعضی از دیگر مسلمانان خیالی می کنند که هنوز ملایک ترکی بجا نیست بلکه تندرست و صحیح و سالم است - این خیال را هم از آن می کنند که سال گذشته ترکی با یونان جنگ نمود و یونان شکست داد و لیکن این جنگ جنگ باز و معصوم بود یا جنگ گربه و موش - مثلاً گربه بشیر است در گرفتن موش - ایک موش است در مصاف پلنگ - هیچ شک نیست که ترکی در مقابل پیچیک از دول یورپ ایستادگی نمی تواند کرد در این زمان - (۳) بعضی از مسلمانان می گویند که اخبار با دروغ بسیار است خصوصاً اخبارهای انگریزی - غیر در این هم شک نیست چرا که از نوشته های آنها معلوم می شود که اگر ممکن آنها باشند یک روز هم ترکان را در یورپ نمی گذارند و این نوشته انگیزی را هم آنها می کنند مع ذلک البته از ده حقیقت یک حقیقت راست است و در واقع اگر راست باشد خلاف تمدن است -

(۴) بعضی از مسلمانان را اعتقاد این است که فرض لازم افتاده است برای اهل اسلام که عیسوی و یهود و مجوس و هندو و ذواتهای دیگر را که کافر می دانند بکشند - بنده را این عقیده نیست بلکه یقین است که صاحبان دانش و نبیسان این امر را جانزند اند خصوصاً قتل و در این زمان که مسلمانان را از دزد و استیلا نیست و وضع ملکانی دیگر شده -

۱۵) بعضی از مسلمانان می گویند اگر ایران هم از اینگونه ظلم بامی کنند در ملک بوند و با سایر خلق الله سوائی هم ندیدبان خود و عدالت آنها نیز عدالت واقعی نیست - بنده تسلیم می شوم این امر را و با کمال متفق می باشم و سخن بر این است که اگر ایران قانونی را متک خود و سوار داده اصولی آن قانون در میان مسلمانان نیست اگر مسلمانان تخمین اصولی و چنین قانونی در ملک خود جاری می کرد و کسی را اجازت نفک کشیدن نبود - اگر ایران می گویند ما مسلمان دینند و عیسوی را بیک چشم نگاه می کنیم و همه کیان آزاد اندیشیک این سخن راست است - چو مسلمانان چنین نمی کنند - اگر هم ندیدبان بنده به اقوال و نوشتهجات بنده بعفور ملاحظه کنند می بینند و می دانند که بهر غرض و مطلب من این است که مسلمانان نیز باید بهمان طریق مستقیم قدم زنند که اول خدا و بعد از آن رسول و شرع مقدس نبوی به آنها ننوده و پیش پائی آنها نهاده اند و همچنین امروز نصرا را در آن قدم میزنند و زور و استیلا دارند و بر دیگران و اعمال و افعال آنها تکیه جینی می کنند - اگر ایران فخر می کنند و لاف میزنند و بجا و بسزا فخر می کنند و لاف میزنند که رعایای آنها در ممالک غیر مثل ترکی و ایران و چین و تیدر آباد و جاهای دیگر و تحت قانون خودشان می باشند و قانون آنها در آن ریاستها نیز جاری است - چو نباید قانون مسلمانان نیز در ممالک نصرا جاری باشد یعنی حاکم و قاضی از خودشان داشته باشند - این امور را فهم و غیرت و حمیت در کار است که اهل اسلام فاقد آنها می باشند - معاذاتی که نصرا کرده اند با دولت عثمانی که برنجو ابد از جهان با اطلاع باشد باید یاد در کتب ملاحظه کند یا در اخبارات - یک فقره را بنده می نویسم برای آگاهی و نمونه اگر کسی را رعیت بخواندن آن باشد - در بیست و یکم یا شانزدهم جولای ملاحظه نمایند مضمون را که عنوان آن این است -

*Nature State and
the Paramount Power*

ریاستهای هندی و حکومت اعظم یعنی حکومت انگلیش

The treaty while admitting the Turks for certain purposes into the European country recognised the broad differences between Christian and Mahomedans institutions, habits and feelings, by insisting on the withdrawal from the jurisdiction of the local courts of Christian foreigners who resorted to Turkish Territory for purposes of Trade, and by establishing officers and courts with jurisdiction over dispute between followers

حاصل این فقره این است که حکومت های یورپ بجهت بعضی مآرب ترکی را با خود اشتغال میدهند در امور راه و رسم و تواضع و لیکن چون رسوم و عادات مذہبیه مسلمانان افتراق کلی دارد بانصار اینداسا یا دیانصارانی که رعایای دول یورپ می باشند و بر تجارت در آن ملک میروند در تحت احکام قضائی مسلمانان باشند. ولیکن سوای این امور هم دول نصار در تمام امور مسلمانان که متعلق استند با رعایای عیسوی آنها مداخلت نمی کنند پس چنانچه که مسلمانان نیز در امور هم مذہبان خود در ممالک نصارا مداخلت داشته باشند مثلاً سلطان ترکی و شاه ایران را میرسد چنین دعوی را بکنند. ولی انوس است. "نیکه بر جای بزرگان نتوان زد بگزارت" بهمه مطلب منجمش یک نقطه و یک نکته که در این اوراق شاید بخواه متعام ذکر شده و آن این است که کادر ملک در ریاست اصول نباشد هیچ کاری صورت پذیر نیست بموجب دلخواه یعنی اسباب

بزرگی و زور و استیلا فراموش نمی آید که با دیگران برابری و مقابلی شود.
در این مقام و مناسب این کیفیات مناسب میدانم که چیزی بنویسم از معاملات ملک
جاپان و انگلستان و حالت رعایای انگریز در آن ملک - ولی این فقرات را ترجیح نمی کنم چرا که
اندرکی طولانی می باشد هر چه بخواند تمام مضمون آن را ملاحظه کند و فقرات ایندای ۵ یا ۶
اگست به بیند - چند فقره اینهاست -

” انگریزانی که در ملک جاپان اقامت دارند بالاتفاق عرصه بخدمت لار دسلسبری
وزیر عظم و وزیر دول خارجه خود عرض کردند که بموجب این معاهده جدیدی که شونده است
در میان انگلند و جاپان رعایای انگلش اجازه تاخت و تازند داشت که مالک زمین باشند
در آن ملک - و هر مکانی را که به اجاره گیرند مدت آن زیاده از بیست سال نخواهد بود
و این مدت چندان کوتاه است که تجارت پیشگان و کسبه و دستکاران انگریز را فرغتی در
دست نیست که انباری بسازند و یا کارخانه مند و دیگری نمایند و فوراً پس از انقضای بیست
باز در زیر لطمه و در دوسر مالکان الماک خواهند افتاد برای تجدید کرایه - یک سختی دیگر که رعایای
انگلند را پیش خواهد آمد این است که بموجب قانون بیگانگان ممنوع خواهند بود از بودن
مالکان و مضمون نگاران و جاری کنندگان اخبار و لهندابی نهایت سخت خواهد گذشت -
ولیکن از همه بالاتر و سخت تر و چیز است که لار دسلسبری باید کمال توجه را در آن بکار
زیر که بی نهایت آزادی و راحت ما را حرج خواهد بود و آن اینهاست که اول محکمات
جاپان ضمانت از مجرمین بیگانه قبول نخواهد کرد - و اگر آن که محاسن جاپان سر او را شناسیده
ابل یورپ نیستند - و الغرض در مدت ۱۴ ماه از آن فوایدی که از جریان قانون خود
بودن در سخت قانون خود ما را حاصل بود در بین ۱۴ سال محروم خواهیم شد - در این حافظه
چند کلمه بکنایه و اشاره عرض می کنم اگر کنایه فهم باشد ملکیتی به آن عظمت مانند چین و ژاپن و
ماندیل و مانس است بی هنر که از هر طرف دور می کشند و پاره پاره می کنند و حال آنکه
جاپان مانند زمی است تربیت یافته که با همه مقابلی می کند و از مجلس باک ندارد - همین حال
باید ترکی و ایران سر مشق خود قرار دهند ولیکن بداند سبب آن چیست پیروی آن کنند

حیدرآباد - تمام اهل حیدرآباد که درین وقت رنده می باشند و از سی سال عمر آنها
 کمتر نیست بخوبی می دانند که پانزده یا بست سال قبل ازین در این ریاست چه واقع شده
 و کسانیکه پنجاه و شصت سال آنهاست البته از اوقات چهل سال پیش با اطلاع اند - بنده که
 باشند این ریاست فتم و از جای دیگر باین ریاست آمده ام بنده که از حالت بیت
 یا بیت پنج سال قبل ازین این ریاست با اطلاع می باشم و از آنچه گذشته است و در کان
 فرو فرود اهل این ریاست خبر دارم بهیچ وجه از ملک ترکی یا ملک خودم و اهالی آن ملک اطلاع
 ندارم - ولیکن امور خانگی افراد امر را از ذکر نمی کنم یعنی از شخص خاصی نام نمی برم فقط چند امر را
 بطور کلی می نویسم که فقط مردم حیدرآباد و آن هم معدود می از آنها بهیچند مردم جاها
 دیگر - ابتدا وقتی که بنده باین ریاست قدم نهادم مقدمه یکجندی در میان بود دیوانی یا نیابت
 حضرت بندگان عالی بالا شتراک سر سالار جنگ اول و دتارالامرا ماضی - در همین زمان
 ردینت شد سرریچر پید و مدوگارا و شدیجیر اسمیت - در همین زمان آمدند جمعی از بنده و ستی
 ها - بعد ازین سر سالار جنگ اول وفات یافت و چند ماهی پیشکار بهیچند دیوانی نشت
 و در این مدت قلیل بسیار کارهای بی معنی شد که از آنجمله بود ابتدای رور و استیلای عبدالحق
 و بنده است و فروخت ریلوی و اگذا معدنیات به کمپانی انگریز - اگرچه گفتگوی آن در زمان
 سر سالار جنگ اول شد و ختم آن در زمان سر سالار جنگ ثانی ولی بنده است و دغا بازی
 آن در زمان پیشکار شد - بعد از آن آمد مقدمه جلوس العفرت و دین جلوس نیز واقع شد
 سند نشینی سالار جنگ ثانی و مایوسی پیشکار و دیگران - و دین غمن و اعمال و افعال و اسباب
 و جهات اشخاص و اتفاقاتی که موجب اختلاف و افتراق میان شاه و دیوان این ریاست
 گشت و استعفاء و موقوفی و وفات او و برادر او و غیره می باشند - و این من با که در
 ریلوی و معدنیات بسر گرمی جاری شده خستام پذیرفت و عهد الحق گشت اما ملک لکوک پور
 و شاهزاده بند و کرل مرشل و جمعی از افسران انگریز خاطری میاد و اند که ما را دیوان حیدرآباد
 خواهیم نمود و مشروطه بر گرفتن فوجی از افواج نظام - بعد از آن آمد نوبت مجبوری قیصر هند و شتر
 سر آسمانجا به برای دیوانی و مقدمه ظاهر شدن افعال و اعمال فیاضانه لکوک پور و عهد الحق و

ششمن مجلس و یافت مقدمه مذکور در لندن در فتح محسن الملک با تکلید پس آمد نوبت
 ملاقاتی حسین و مدار البهامی او یعنی ذیل بودن او در تمام امور ریاست و رفته رفته
 انول نجم محسن الملک در این ایام واقع شد نیابت فتح نواز جنگ در لندن و بالاخره
 بموم سکرتری شدن آن بزرگ خاندان و ملاقات دادن زوجه منکوحه یا غیر منکوحه
 خود را به متفقین و شغل شدن آتش حقد و حسد در کانون سینۀ دیگران و بهم در این
 ایام واقع شد تشریف آوری انگریز صاحب بزرگواری از خاندان رمبوله و آوردن
 خطوط سفارش از ویلهدا انگلند و دیگر اراکین دولت انگلند و افسران مالی شان حکمت
 در باب دعوی بر این ریاست بیچاره و طلبکاری دو از ده لک و انفصال و گرفتن
 او سه لک زر نقد (تایخ این خاندان را هم از ابتدا و در زمانه چند وعل و غیره مبده
 بخوبی میدانم) پس واقع شد مقدمه حبشی و افسران فوجی انگریز پس ازان واقع شد
 کیفیت خریداری الماس پنجاه لک پس واقع شد گرفتن فوج پس نوبت رسید طلوع
 آفتاب اقبال آغامیرزا بیگ سرور جنگ و سرور الملک بهادر پس واقع شد اتفاقاً
 جمعی از همین حضرات مذکوره در خرابی فستج نواز جنگ و حکایت پمفلت و ظاهر شدن بسیار
 از اسرار ریاست و بی عزتی جمعی کثیر و خرج بسیاری از خزانه سرکار و گرفتن و دادن شکوای
 بسیار پس انگاه نوبت رسید با عزتال نواب سر آسمانجاء و انصاف سرور قارالام موجود
 و اخراج نوبت فستج نواز جنگ و اقبال علی و انصاف جنگ محسن الملک و هر فرجی و
 چند کس دیگر انگاه واقع شد مقدمه یوسف الدین که هنوز بکلی ختم نشده پس آمد
 نوبت اخراج سرور الملک بهادر که در همان اوایل انقباض بنده اشعار چند می گفتند بموم
 که یک شاعرش که درین وقت بنماظم هست می نویسم به موجب غرب اشل این ملک این نیست
 شون به سر بر زبان است سرور پرسد کس او را زباب ز مادر
 بود رسم مهبود این خاک و کشور و دمال که سبیشش کفش بر سر
 این واقعه را من پیش گوئی کردم و لیکن دو سال نشد بلکه چهار سال شد بالاخر رسید
 نوبت به اخراج مولای احمد رضا خان اگر چه بنظر بنده ضعیف این کس بی جرم بود و بیشک

خیانتی که از او سر زد نشد - سر آسمان بگاه انجمن روان شد جشن سی ساله آنحضرت را هم
 بنده بچشم دیدیم - و آخرین همه درین وقت این است که جمعی بکمال سرگرمی و جان فشانی
 و پادشاهی نمک خدمت ازین ریاست گردند و حق شایستگی سزاوار مزد خدمات لائقه
 خود می باشند خطاب های عالی شان بگی و بهادری سر فراز شده - سر جاسع

دانی ز چه باشند این عمارت بر آب اینان که منوره باد و در جولان اند

نا اهل بود جنگ و بهادری خطاب بر آب روان اند تپه همچو جباب

البته هر یک ازین فقرات و مطالب سابق الذکر مشتمل است بر تفصیل بسیار که نوشتن
 آنها هر یک تریک کتابی میشود و اکثری را مطالب و کیفیات دیگر نیز متضمن هستند - و آنچه
 عرض بنده است همین است که ظاهر سازم تا چه اندازه از عت و دولت و قوت این ریاست
 گاست و چه مبالغه کزاف ازین ریاست تلف گشت - در این مقدمات ماسبق و در بین
 این ۲۵ سال اگر کسی بخواهد تخمین کند که چه مقدار زر این ریاست چه از خزانه ریاست و از
 کیسه عمال و امرابر باد شده که بعضی را خود خورده - بعضی را بدیگران خورانیده اند و یکس
 مختلف اشخاص و صنایع رفته مثل فلان اگر نیز و اخبار نویسان و برستیران و و کلا
 و غیره تحمل پنج کرد و بشود - لیکن بنده سؤال میکنم که آیا چکپس نمیده است که سبب
 این واقعات و خرابی ها و چیزاتی پایه بوده - شاید بسیاری هم بدانند و شکی نیست که بسیار
 هم نمی دانند - عمده اسباب و جهات این واقعات سازش و اتفاق جمعی بوده است بر
 عهده و خدمتی خصوصاً عهده دیوانی این ریاست و بجهت خرابی و تباهی یکدیگر و نیز بی پرداها
 از تباهی ریاست و بی نظامی امور - و لیکن در اینجا و در این وقت تصمیمیت که از پرده
 برون افتد راز در نه و در مجلس رندان سخنی نیست که نیست

حالا ما میخواهیم ملاحظه کنیم که امروز نیست و زندگی خلق حید را با مشتمل از چند و مخبر
 چند امر است و حالت هر یک از ان امور و رشتتهای آنها چگونه است -

اول - امر زراعت است و فلاحهت و کسانیکه روز و شب در کار آن می باشند
 میدانند که چه عدت از حقیقت این ریاست در آن مشغول اند و چگونه است حالت آنها و

چه مقدار از زمین ملک زراعت می شود و بچه حالت نیک یا تباهی است و آرنی حکومت
از آن ممر حصیت +

دوم - تجارت است و آن هم از حاصل کرد و رگری (که کفانه) معلوم می شود که تمام
تجارت و مال التجاره و غله و خارجه این ریاست حصیت - آیا بقدر تجارت مدن یا مانگ
است که چند سال مرتفع زمین بیش نیستند؟

سوم - کسب و پیشه است که هر که در حیدرآباد یک روز گردش کند بخوبی می فهمد
که حالت کسب و پیشه در سر اسرار این ریاست حصیت و چه حالت دارد +

چهارم - امر دستکاری و کارخانجات است که از نمایش گاه ملک پست چند سال
پیشتر بر همه کس معلوم است +

پنجم - سپاهی گری است که حالت فوج و خصوصاً فوج بقاعده این ریاست بر همه
کس معلوم است +

ششم - امر حکومت است که اکثری از خلق در جستجوی خدمت و نوکری درین رشته
اند و آن هم بر شهر کسب و زمین خود مند و آگاهی که یکبار در یک کچه می قدم گذارد و ده دقیقه در آنجا
گردش کند بحال خوبی بر او معلوم می شود چه حالتی دارد حکومت و مملکتی این ریاست -
ولی این هم معلوم است که تمام خرابی و تباهی ریاست - آفت و بلا و طاعون و وبا و ندت
و نکبت قوم از مفاسد و نقایض این رشته است البته در همه جهان خصوصاً در این ریاست +
هفتم - امور متعلقه امراست و زمینداران و مفضلان و علما و فقهاء و ملوایف

و انعامات و غیره و غیره - پس این است حالت این ریاست - ولیکن همه کس در حیدرآباد
میدانند که فرق میان حیدرآباد و سکندرآباد حصیت از هر حیثی اگر چه آن پایی تحت یک
ریاست عظیم الشان است و این نقطه لشکرگاه یا دی می نیست و هم متعلق باین ریاست
است و تحت حکمرانی انگریزان - کل سرسبزین ریاست عظیم الشان شهر حیدرآباد است
و این شهر حیرت انگیز قابل دید است و گویا خال غدار آن شاید دلفریب است سرکی است که
شرح می شود از دروازه افضل کج و میرود به چهار کمان و چهار مناره تا شالی بنده و بعضی

سرک های دیگر در چهار مناره و سو که حوض و غیره - چون در دیگر کوهها افتاد همه تنگ و
غلط و تمام مورسی با در معبر واقع و غلاطات جاری اند یا آنگاه مردم در آنجا با خرابی کرده اند
که جائی عدم نهادن نیست و کسی را غنبت نیست از آن شوارع عبور کند - البته کسانی که
بسی را دیده اند که نمونه است از شهرهای عظیمه مالک فرنگ سید اند که بنده چه عرض میکنم
با وجود آنکه جید را باد درین وقت صد درجه بهتر از ایران است و هزار درجه بهتر از افغانستان
و سایر ریاستها اهل سلام - جید را باد امر و زکیست دارد و خلس ایجاد قوانین دارد و دار
القضا دارد و پولیس با قاعده دارد و قوج با قانون دارد و پوستخانه دارد و صفای دارد
اداره تعلیمات دارد و اداره هوم بکتری دارد و اداره تعمیرات دارد و دفتر محاسبی دارد
و بسیار ادارات و وفاتر دیگر دارد - مع ذلک هیچ ندارد چرا که اصول ندارد و با وجود همه
چیزها که دارد و هزار درجه بے بند و بست و بے انتظام تر از ایران و افغانستان جائی
دیگر است - ولیکن اگر ما فرض کنیم که صد کرد عیب در وجود مسلمانان است و همه مانع
ترقی اند و همه موجب افسوس اند سر آمد این همه عیوب یک عیب است و صد عیب
افسوس بر آن سر آمد افسوس هست - آن عیب چیست ؟ آن عیب بی پروایی است -
لعنت خدا بر این بے پروایی هیچ ملتی در جهان بے پروا از مسلمانان نیست -
مسلمانان از بهائیم تر استند و بے پروایی - اگر طوفان فوج شود احدی را بر دوش
و به شغل مشغول است چنان و دل و حواس عشره اش مشغول آن شغل است و یک شغل اینها
شغل نام و نشان نیست - مثلاً میری در حید را با و بیلی دوست دارد و تمام حواس او بجهت
آن جانور است - شاید اگر خانه اش آتش بگیرد و مشک آتش گرفته بی پروایی ندارد و دیگر
بهین شغل حواس گرفتار تنگ است - دیگری گرفتار مدت است - دیگری گرفتار پرس است
و دیگر گرفتار فیون است و تا کجائی توان نوشت با وجود آنکه احدی را بی پروایی نیست -
مثلاً آنچه افغانان بخزان و بغرت و شان و عظمت ریاست و قوم دارد می آید و آنچه از بیای
و آشنایر و دیشود و رئیس را بی پروایی است نه مژدوس را نه حاکم را نه رعیت را - و هیچ
شک نیست که این بخان حق هر دو فرقی بخشید و بیای بخشیدگی آن سوار

نقصانی نمی رساند اگر نقصانی رساند بخودشان میرساند حالاجای تامل هست که چون شمع فرو
در خانه خودش و طفل یا جوان خودش و بستر مرکب خفته و بکلی بی پروا است از بیماری و مرگ
جوان همسایه اش تا یک اندازه سبب پروا باید باشد. آن کسی که قوت جان و قوت روح
و رویش یک بلبل است چهارمیه یا یک بطیر است هشت میه یا یک پتنگ است یا یک
سک انگریزی است یا یک خر و سبکی است یا یک کتیرک مطنخی است یا یک دهرنی است
یا یک لوطه سندی است یا تمام روز و شب در خیال معاجین و قوت باه است یا خطا و
در آرایش ریش خود است و امثال این مشاغل و چیزها که خیال آنست که فاضل آمدنی بر او
چیزی شود و فک سودان بکجا رسید و مهدی سودانی کی وقت و حالت کسیت چکونه
است و فیک احدی ازین معاملات و واقعات خبر دار نیست -

هر چند که بنده بخوبی نمی دانم که (۱) این سخن بنده بکلی بے فایده اند و فعل عبث و
(۲) بی مزد و برخلاف موجب بخش خاطر و خشم و قهر و غضب و مورد طعن و لعن و دشنام
و کناه لازم و (۳) دزد و بسیاری دال بر جنون و بلاهت و حماقت و خط و باغ بنده اند
و قبل از آنکه دیگران بگویند و مرا سزاوار دانند من خود می گویم و مقروضم که واقعا چنینم
و آنچه خلق به گویند سزاوارم بلکه بیش از انیم و من آنم که من دانم (۴) واقعا حماقت و
بلاست است که من گاهی به ملک خود نمی روم و خبر مرا دین سخن را که بملک من میرساند
و اگر هم برساند بی فایده محض است و ممالک دیگر اسلام نیز در راستند و مرا بر آهنا سر و کار
نیست و در این ریاست هم بیگانه دلی علاقه ام و به سر و سینه زدن من بکلی بوج و بمعنی محض
فضول است - سبب ذلک می گویم و می گویم هر چه بنظرم آید محض به این خیال و بر این اندیشه که
آخر مسلمانم و یکی از اعضا بنی آدم بحتم که برای اهل ملت و دین من فایده باشد و سخن
من - ولیکن این را هم بر صفحه روزگار می گزاردم که آنچه تا امروز نوشته ام اگر جمع آوری آن
ممکن بود بحتم بچاه کتاب می شد ولی آرزو در دلم بانه که یک مسلمان پیدا شود که مرا بگوید -

دردی به نویس

اما شوق مسلمانان بچسبست و ز مسلمانان کجا و در چه مقام صرف می شود و نایح طوایف و

جشن سالکده -

در جشن و طرب رود همه عمر بسر
بر اهل طرب و قف بود کینه زر
باله که جهان برای جشن است و طرب
در نه بجوی نه تاج ارز نه کمر

مدرس در سکندر انجمنی باشد از مسلمانان چون مسجدی از مسلمانان در محله یهودان که بنده
نیز یکی از ممبران کایمی تنظیمه آن می باشد - مسجد مسلمانانی را رغبت و میل خاطر نیست که
در کایمی آن شریک شود - آنها که شریک اند بنده است حاضر می شوند بعضی از آنها پیش از
یکبار در اجلاس آن حاضر شده اند بعضی هم بهانه استعفاء داده اند - و اگر آنها مبلغ
قلیلی در مد و مخارج مدرسه می دهند در دفتر مدرسه باید ملاحظه نمود که چگونه می دهند - گاهی نیز
از مسلمانان می باشد که گاهی عدد ممبران آن از ده یا دوازده بیش نیستند - روزی بنده
در دفتر آن انجمن ملاحظه کردم هفتاد و یک روپیه بقایا بود و سه روپیه وصول بابت
ماه جون گذشته +

حالت بزرگان و صاحبان دولت ما چگونه است ؟ مثلاً یکی از اعمای این ایست
چهار سکه میخورد چهار هزار روپیه کمپانی و ده خدمت کار برای خدمت و بار و زن آنها
می گارد و سابقاتی در کمال آراستگی برای آنها می سازد و غذای این سکان باید شیر و
مسکه و سرشیر و مثن چاپ باشد اگر چه مشهور است ده پانزده لک مقروض است -
دیگری بنان شب محتاج است و جاگیر است و در تصرف کرده اند شکره را به شکار میرود
آن جانور بخشی را شکار می کند و برای شکار چند روز نایب است و رنگ و سبب و مایه
سند بی صرف می شود - امیر و گیزی ایام بارش دعوتی کرده بود از کمترین که در اجلاس
بسی باین موجب دوج بود - در آن مجلس (۲۵۰) همان بر خوان نشستند و آن دعوت
چنان نشا ط انگیز بود که دعوتیان را چون کرسمیس مینمود - ولی هنگامیکه سر شخصی از قوت
طعام های روح بخش و شراب های فرحت افزا سر خود را بر آسمان می دید و از نشا ط برآ
خود استاده نبود و باران شروع شد و عیش را بر همه منقض داشت - بنده را غدر سینه
نیست با چگونه و چه آنها اگر کسانی که آن طعامها و شرابهای روح بخش را می خوردند تا هفتده در

مذ نظر داشته باشند - اگر غذا نخوایسته فردای آن شب واقعه رخ دهد آن غذا و شرا بها
 فراموش می شود چنانچه در مقدمات دیگر و اتفاقات دیگران ما دیدیم و کجوبی تجربه با خستیم
 اگر امراد بزرگان ما می دانستند که طرق بهتر از اینها می باشد که زر خود را در ریاستها را بر باد
 دهند چه چنین می کردند البته نمی دانند - اگر آن امیر بداند که از بند کردن نان دو یا پنجا
 کس و خوراندن آن بچهار کس و به قروض او برگزاد و انخواهند شد چه چنین می کند -
 شخصی بطور شکایت نزد بنده این رباعی را خواند -

رباعی

ای فخر دکن مرد و شکست پیدان
 افسوس بر آن نام و بر آن شوکت نشان
 تخفیف بخرج بودت این نی - برنام
 از من بریدی و خوراندی بسکان
 آن دیگری آن دو صد یا سیصد روپیه را که از بیچاره در کربلا بقرض گرفته و آن بیچاره از آنجا
 محض برای این مبلغ آمده اگر او کند هزار و یکصد یا بهتر از آنست که طلبه کند برای شکر خود
 و آن امیر که غذای مقوی و شرا بهای میبوی به صاحبان اگر زیان خورانید و نوشانید
 بچند متحی باید انشمنند یا بچند در سه و چند انجن میداد بشک بی نهایته اجرا و زیاده بود و زده
 و محبوبیت او نزد بندگان خدا و رعایای ملک نزد خدا و خویش خیر و دهنه مسلمانان را در
 روی زمین که نیک را از بد فرق و تمیز کنیم - آمین این آمین -

کاستی توفش بعنی اصول سلطنت چیست و در میان مسلمانان چگونه

اول - اصول سلطنت چیست ؟ باید دانست که اصول سلطنت هیچ چیز جدیدی
 نیست - در واقع اصول در هر ملک و هر سلطنتی می باشد - چنانچه سابقا بعضی از
 مکانات را اجزا مثل است (از چند چوب برای ستونها و قدری علف با شاخهای درختان

برای سقف آنها - بعضی دیگر مثل است از گل خالص برای دیوارها و چوبها یک چند
 مع قدری علف خشک برای سقف - و بعضی را در کز از زمین کنده اند و از سنگ سخت
 و آهک اساس آنها را استوار نهاده اند و بر این منوال می کشند تا بسقف و ستونهای
 سنگین یا آهکین نیز در آنها بکار می برند و سقف آنها نیز از چوبهای دشت تیرهای بسیار
 سخت و آجور یا سنگ یا چیزهای استوار دیگر است - پس معلوم است که دوام و قوام
 هر یک از این مکانات بحسب اجزای آنها تا چه مشابه است در بعضی جاها مصالح یافت نمی شود
 و بعضی جاها مصالح موجود است دولت یافت نمی شود - و در بعضی جاها مصالح و دولت موجود
 استند ولی علم و عقل و سلیقه درست کردن و عمارت نمودن نیست - در میان اهل اسلام
 تا ما موزعم مصالح بوده است و هم دولت ولی علم و عقل و سلیقه نبوده است - مصالح اصول
 دین و دولت مسلمانان سخت ترین و حکم ترین مصالح است لیکن فقط یک نوعت کاسه گری
 لازم دارد و یا بگوئیم نقطه که آن پرکار عظیم یا محوری که آن دو لایب عظیم بگردان حرکت کند
 اگر با پرکاری را برگیریم که یک بند انکشت طول آن باشد و دایره بکشیم که بقدر کف دستی
 باشد بالغ و در وسط آن یک نقطه می باشد - و اگر آن پرکار صد گز یا هزار گز یا ده هزار گز
 باشد باز در وسط آن دایره بالغ و در نقطه لازم است که بر آن حرکت کند - و لیکن فایده
 این نقطه برای عرض دیگر و در مقام دیگر است - ممکن است که ما دایره بکشیم خواه بقدر کف
 دستی و خواه بقدر وسعت صفحه ارض ولی از امکان خارج است که بدون آن نقطه دایره کما
 کان مدور و هموار و هر گز آن با کنارهای دیگر مساوی باشد - پس از اینجا نیک در مکانات
 هیچ چیزی خواهی باشد خواه عقلی بی ضابطه خاصی نیست و امکان ندارد و بنا بر این در امر
 مشاورت هم ضابطه در کار است - و در تمام امور متعلقه دین و دنیای خلق جهان بالغ و در
 ضابطه می باشد و خصوصاً در میان ما مسلمانان در هر امری از امور پنجاه و صد هزار ضابطه
 می باشد خواه برونق شرع باشند خواه برونق عرف و عادات و رسوم - خداوند تعالی شایسته
 فقط این قدر فرمود اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ در میان هر فرقه از اهل
 اسلام هزارها ضابطه می باشد برای نماز و برای روزه و برای زکوة و برای حج و برای

عقیقه و نکاح و طلاق و میراث و بیع و شری و اکل و شرب و لباس و بهارت و نجاست و مطهرات و نجاسات و حمام کردن و خضاب و سر تراشیدن و غسل و تیمم و کفن و دفن و سوم و دهم و یازدهم و هزاران امور دیگر - ولی کمال افسوس است که در امر مشاورت هیچ ضابطه نیست و تخمکس هیران نشده است که ضابطه قرار دهد برای مشاورت -

مسلمانان باید به کمال دقت برای این فقره ملاحظه و با ملاحظه تامل نمایند - فوراً پس از رسول الله مسلمانان بر دو فرقه شدند - پس از آن مبرور آیام فرقی متعدد شدند و مشهور به هفتاد و دو دولت گشتند - ولی معلوم نیست که واقعاً افتراق این فرقی از کدام زمان آغاز شد و کدام زمان عدد آنها به هفتاد و دو رسید که در زمان حافظ شیرازی هم هفتاد و دو دولت مشهور بوده و احتمال کلی میرو که در این زمان دو چند باشد - بهر حال کسانی که در میان ما مکتب نوشته اند متعلق به امور دینی و دنیوی ما بر چند صنف بوده بعضی از آنها خاص متعلق و مربوط به امور دینی نوشته اند چنین مشهور است که در زمان هارون خلیفه عباسی حکم رفت به اجتماع احکام خدا و سنن رسول الله - ابتدا ابوحنیفه تمام احکام سنن را جمع آوری نمود و پس از آن سه امام دیگر که تمام سنن جهان بر نوشته است آنها عمل میکنند در تمام امور دین خود اگر چه آنها هم خالی از اختلاف نیستند - ولیکن البته در این صنف هر شخصی که به لباس دین و اهل شرع و هدایت آمده و بانی مباحی طریق ملت جدیدی از هفتاد و دو دولت شده یا بسیار امور دیگر را فریاد کرده یا بسیار امری از امور کم و زیاد و تغییر و تبدل نموده که بشک در ابتداء اسلام نبوده و بعد وجود یافته است بحسب فهم و ادراک آن اشخاص بیرون آنها مطالبی که در مکتب این مختلف و متعدد فرقی درج شده تحمل که کرد و در بابا شد - فرقه دیگر تواریخ مسلمانان را نوشته اند یعنی جنگ و جدال و فتح و نصرت و چیزهای هم وضع زندگی آنها را - فرقه دیگر بکتابت نوشته اند در اخلاق که چیزی از قرآن و احادیث و سنن رسول الله اخذ کرده اند و چیزی از اقوال حکما و قدیم - و یکی از شعب اخلاق شمرده اند تمدن را که آن هم بر چند شعبه دیگر است و از آن شعبه سیاست ملک و آداب ملوک است - صاحب اخلاق جلای سی صفحه

درین باب نوشته است ولیکن ابد اغرض بنده از آن مستفاد نمی شود. یک فرقه کم کتب
چندی نوشته اند و زمانه بعضی از سلاطین که به اعتقاد خودشان ضوابط ملکی اند چون آیین
اکبری و ترک جهانگیری و غیره. آنچه بر بنده معلوم است در هیچک ازین کتب یافت نمی شود
و نخواهد شد وضع و طریق مشاورت و مشالی هم یافت نمی شود که فلان بادشاه
در فلان عهد باین موجب و باین وضع مشاورت می کرد. کتاب دیگری را درین وقت
جانشین سلسله امولوی سید علی بلگرامی - بی - ای - از زبان فرسادی ترجمه فرموده است
و نام نهاده "تمدن عرب" اگر چه معلوم نیست که نام نسخه اصل آن چه بوده است. بنده آن
کتاب را چند روز پیشتر نزد دوستی دیدم و سرسری بر آن نظری کردم و به اعتقاد بنده
مراد از تمدن درین کتاب نیز اجتماع است و معاشرت خلق. ازین قبیل تمدن همیشه از
ابتدای جهان در هر شهری و بلدی بوده است بلکه در میان صحرائشنیان و مردمان کوهستان
و در میان این با هم یک نوع حکومتی بوده است و تا این زمان هست و همچنین یک
قسم مشاورت و کنکاش. چنانچه فردوسی می گوید پایه مصلحت مجلس استند +
نشستند و گفتند و بزه استند + و در این زمان هم ریش سفیدان دهات گرد هم
می نشینند و مشاورتی می کنند که در بند چنایت گویند. ولیکن این همه را در هر حال و هر درجه
خوردی و بزرگی شکل و صورت یکسان بوده است یعنی به همان وضعی که صحرائشنیان و
کوهستانی با کنکاش می کرده اند سلاطین هم کنکاش می کرده اند به عب رة اخوت
کبر مردان صحرائشنیان و قهر پادشاهی در شکل و صورت و مصالح
یک بوده. و گذشته ازین این وضع در حقانیت و حشیانه هم اگر ابتدا و میان اهل اسلام
وجود داشت در اندک زمانی معلوم شد و از میان رفت چنانچه تمام سلمان جهان امروز
بچشم می بینند که نه سلطان ترکی مشاورت می کند در امور ملکی نه شاه ایران - نه امیر
افغانستان و نه دیگران و همه خود مختار اند. و دوا می بنده ضعیف این است که در تمدن

لله شاید هیچ اول این شعر که فارسی است این باشد "که کنکاش زبمی بیا رستند" درین وقت بخاطر بنده نیست

و ملک را نی مشاورت مانند جان است در جسم حیوان و انسان - ولی نه بآن وضع
قدیم بلکه به وضع جدید اهل یورپ +

بنابر این باید دانست که آن مشاورتی که فرمان خدا بر آن رفته از ابتدا الهی
معنی و کیفیت واقعی آن را نه فهمید - خدا فرموده است **و مشاور هم فی الامر**
و جای دیگر فرموده **وامر هم شورى** - یعنی مشاورت کن با آنها و امر آنها بر خیز
مشاورت و شوری است - شور یا مشاورت بر دو قسم است یکی آنکه تعلق دارد
به امور متعلقه فرد و فرد خلق که در آن جوابدهی نیست - دیگری آنکه تعلق دارد به امور عموم
خلق من حیث المجموع که در آن جوابدهی است در صورت اول اگر شخصی بایکی یا دو و از
دوستان خود مشاورت کند در امری که متعلق بخود و ایاله و بستگان اوست که حق و
اختیار دارد در امور آنها مثل آنکه دختر خود را بکاخ فلان مرد در آرد یا پسر خود را
داما کند - به فلان ملکش فرستد - ببلخی باو دهد که کسب و تجارت کند و فلان مکان
بخرد و فلان زمین را به فروشد در اینها جای گفتگو نیست - ولیکن در صورت ثانی
به این نحو می تواند مشاوره یعنی بایک شخص یا دو شخص - البته ممکن است چنین کردن چنانچه
تا امر و زکرده اند ولی اگر خلاف انصاف و سعادت نباشد اطلاق خلاف عقل و حکمت
است مثلاً در امور متعلقه عموم خلق الله و اطلاق در ملک عرب و اطلاق در حجاز و اطلاق در
یا مدینه که خلق مثل بودند از صد قبیله و هر قبیله را همیشه بزرگی و شیخی بوده است که آن قبیل
مطیع و منقاد او بوده اند و امر و زجر هم چنین است چگونه ممکن بود مشاورت بایک شخص یا
چهار یا ده شخص پس ضرورت بود که بزرگ یا شیخ هر قبیله در شوری شریک باشد - درین
صورت ما معنی مشاورت این نیست که پادشاهی گاه گاهی مشاورت کند با ملای یا فاضلی
یا حکیمی یا فقیری و پیر و مرشدی یا درویشی یا نجیبی یا رمالی و ازین قبیل اشخاص که همیشه صد
و هزارها در حواشی مجالس سلاطین اسنام موجود بوده مثل خواجہ نصیر الدین طوسی - یا
ابو الفضل فیضی یا ملا محمد باقر مجلسی و مثال این بزرگواران که از سچ امری از امور ملکرانی
اطلاع نداشته اند - با آنکه اگر پادشاه وقت و ملک سنی بود و مشیر زونسی را می دهد و مشیر

احوال و جان مال و حال شیعه‌ها یا برعکس - یا در مخالفت نصارا یا مجوس یا هندو یا دیگر مذاهب و ملل - و گذشته از اینها در آن از منته و اوقات وضع ملکرانی هم بجای دیگر بود و مشاورت با آن اشخاص شاید کافی بود اگر چه در آن هم بنده را اعتراض است - پس بطور مختصار و لمحقض سخن پادشاه یا حاکم باید با جمعی مشاورت کند که مشکل یا ششند از جمعی از اعیان و منایان مختلف اصناف رعایای که عرض اصلی و مقصود کلی و قبی از آن حاصل شود یعنی اتحاد و یکدلی تمام رعیت او - راست است که این رسم کاهی در میان اهل اسلام نبوده است اگر چه ما مسلم هم داریم که رسم مشاورت در میان اهل اسلام بوده - ولیکن بشیک حکم خدا تعالی و خصوص مشاورت بهین کیفیت و عرض را متعین است و سوائی این طور دوام و قوام سلطنت امکان ندارد و مسلمانان بایستی که این وضع دین رسم را از نصارا به بینند و غرور در آن نمایند و پسند و اخذ نمایند و صد سال پیشتر و لیکن هر آنی که بر اینها و بر ملک و دولت اینها دارد آید راضی اند که رسوم و عادات بد قیدی خود را از دست بدهند - و شکلی نیست که اگر این وضع ملکرانی را خست یا بکنند حاکم آنها از آفات مهتون مانند در عایای آنها یکدل و متحد خواهند شد و دولت آنها را دوام و بقای خواهد بود +

ولیکن این اصول یا کاستی تیوشن اگر چه از حیثیت تام و عرض یک می باشد در میان مختلف طوایف نصارا مع ذلک بحسب میل و خواش و مقتضیات حالات و عادات و رسوم قدیمه هر قومی مختلف است تا بصورت و شکل و تفصیلات و جزئیات مثل مکانی که هر کسی به ملاحظات و مقتضیات حالات و سلیقه خود تعمیر کند - قریب شصت ریاست و ملکیت یورپ می باشند با شمال ترکی بعضی بسیار وسیع و عظیم و بعضی بسیار خورده نام و وضع هر یک بقسمی است بحسب عظمت یا خورده‌ی آن - اگر زمین و رقبه آن بسیار وسیع و عظیم‌الشان است آن را می خوانند "امپیر" و پادشاه آن را "امپرار" (یعنی امپراطور) - اگر کوچک تر از آن است میخوانند - کینگدم یعنی پادشاهی و فرمانروای آن را میخوانند پادشاه - اگر خورده باشد آنرا میخوانند ریاست و فرمانروای آنرا شاهزاده - وضع سلطنت و حکومت را نیز بنام های مختلف میخوانند اگر در سلطنت پادشاه نیست و وقتاً فوقتاً رئیس انتخاب میشود آن را میخوانند جمهوری - و اگر

اگر پادشاه باشد بسیار عظیم الشان آن سلطنت را بخوانند مانرکی - و اگر خود باشد میخوانند -
سأ و نیتی یعنی شاهزادگی - پس اگر پادشاه را خستیار کامل است و غیر محدود و بدون مشاورت
اگر ای هم با مشاورت میخوانند ابا سیوت مانرکی - اگر با مشاورت باشد میخوانند ابا سیوت
مانرکی مع یک یا دو مجلس شورا - اگر خستیار پادشاه محدود باشد میخوانند لیمیتد مانرکی مع
یک یا دو مجلس شورا - برای تقنین بعضی از خوانندگان تشریح میشود که سلطنتهای ترکی ایران
پادشاهی خود مختار غیر محدود می باشد (بغیر شوری) - کابل و حیدرآباد ریاستها
هستند شاهزادگی خود مختار غیر محدود (بغیر شوری) انقض بر بخوی که هر قومی یا طایفه یا قبیله
بخواهند که در میان خود اصولی قرار دهند ممکن است و اصل عرض همین است که ضابطه باشد
و بموجب آن ضابطه عمل شود ولی بدون مجلس شوری و مشاورت نباشد.

دوم - اصول سلطنت در میان مسلمانان چگونه باید؟ چنانچه در همین وقت در
مصره ما قبل ذکر شد اگر چه خلق عالم داولا و حضرت آدم در بعضی امور یکسان اند و بسیاری
از امور اختلاف کلی دارند - پس از آن اگر چه پیران هر مذہبی شاید در اصول عقاید بنیادیه
متحدند ولی در فروع آن مختلف اند و نیز بحسب زمین و جای بود و باش و آب و هوا و وضع
و عادات و رسوم زیست و زندگی خاصه خود و مقتضیات بسیار و کیفیات بسیار دیگر - بنا بر
این در بعضی از امور یعنی اصول اصلیه مسلمانان جهان متحد می توانند شدند یعنی یک رویه می توانند
قدم زد ولی در بسیاری کیفیات و حالات دیگر متحد نمی توانا شد مثلاً حقیقت ممالک عثمانی
آنچه در یورپ واقع است چهار میلیون مسلمان می باشند و بیش از نهشت میلیون عیسوی
و هفتاد هزار یهود اند ولی آنچه در ایشیا واقع است قریب سیزده میلیون مسلمان می باشند و
بیش از نه میلیون عیسوی و هشتاد هزار یهود - لیکن از مسلمانان و دولتش عرب اند که مخالفت
ذات دارند - در ایران تقریباً تمام مسلمان و شیعه می باشند و اتما و مذہب دیگر بسیار کم اند -
افغانستان تماماً مسلمان اند ولی سنی و شیعه هر دو می باشند - و حیدرآباد و کابل که دولتش
هند نباشند یک ملت مسلمان بلکه هند و هنوز بیشتر ازین کمترین است و در مسلمانان شیعه هم
می باشند - از آن طرف ممالک عثمانی و ایران و افغانستان خود بکلی مستقل می باشند -

ریاستهای عثمانی و ایران تاجدارانند و با دول خارجی سروکار و تجارت و معاشرت دارند و هر چه بخواهند می توانند کرد. برخلاف افغانستان که امیر تاجدار نیست و با هیچ دولتی سرکار و منابده ندارد. و چون اگر یزان هر ساله مبلغ کوفانی به امیر عبدالرحمان می دهند و متعقد داشته اند در سروکار با دیگر دول. و ریاست حیدرآباد به موجب معاهده با انگریزان ابدی نمی تواند با دول خارجی بلکه با ریاستهای یومی هم سروکار داشته باشد. در این صورت ما به موجب این تقنیات مذکوره با نظریه اصول این ریاستها نیز باید متعقد شد بهر طور مناسب دانند.

بهر حال در این فقرات ذیل اصول سلطنتهای اسلام ممکن است یک نحو باشد.

- (۱) - پادشاه باید مسلمان باشد.
- (۲) - پادشاهی موروثی و در رشته اولاد ذکور و از بطن زن منکوحه باشد.
- (۳) - زوجات پادشاهان به موجب شرع از چهار پیش نباشد و اگر شیش باشند اطلاق چهار از آن ها منکوحه باشند. و بیشک این زنان منکوحه باید اول از خاندان سلاطین و رؤسا باشند. اگر در میان سلاطین شیعه و سنی نکلن نشود بیشک در میان شیعه و سنی سنی ممکن است و دین یک لحاظ پوستیکی نیز می باشد. اگر این هم ممکن نباشد از خاندانهای شریف و بزرگان ملک و ریاست و خمران بگیرند و بهر حال زنان حرم پادشاهان نباید از کنیزکان یا ادنی خلق باشد.

- (۴) - فرزندان ذکور از بطن این زنان منکوحه بطور درجه یعنی پسر اول از بطن هر زنی که باشد و بعد و جانشین باشد. اگر این پسر اولین بمیرد و از او فرزند ذکور نیست پسر دوم از بطن هر زنی که باشد. اگر این هم بمیرد و فرزند ذکوری از بچانماند پسر سوم و کان ذلک.
- (۵) - مخارج خاصه پادشاه و چهار زن منکوحه او و فرزندان آنها نامالی که داماد یا عروس شوند باید عین از خزانه محتمه ریاست باشد یا اگر از ارضی و جایگه است خالصه باشد یا نازده باشد که شان و مرتبه پادشاهی ملاحظه شود و خرج چهار زن منکوحه و ملازمان خاصه و سیاحت و جاه و جلالتی مناسب و شایسته و از آن بجا و زنده کند.

(۶) در زمان جلوس و تخت نشینی که سال و روز آن معین باشد و اقلاً کمتر از پنجاه سالگی نباشد پادشاه باید بدست یکی از علماء شرع تلج بر سر گذارد و بقرآن سوگند خورد که آنچه می کند دین و شریعت و معدلت و آسایش رعیت و رفاه اهل ملک خود را در نظر دارد و +

(۷) نخستیار و حقوق پادشاه باید معین باشد به موجب قانون مثلاً بنام پادشاه باید طبع بخواند سکه زند - بنام پادشاه تمام امور کلی و جزئی ملک جاری باشد - دادن زمین مجیر و خطاب و خلعت و منصب و جنگ و صلح و تعیین حکام به ممالک و فرستادن سفرهای ملک و بجانب دول خارجه و غیره و غیره خاصه پادشاه باشد - ولی شرط آن این است که در همه این موافقت و امور با وزیر خود مشاورت کند و وزیر آن او خلق را جوابده باشند +

(۸) همیشه دو مجلس بهر ملک ضرورت است (اگرچه در ممالک یورپ و امریکا غالباً سه مجلس است - دو مجلس عام و یک مجلس وزراء بنظر بنده دو کافی است) - یکی مجلس وزراء است که "کابینه" می گویند یا کونسل وزراء - دیگری مجلس شورای عامه است که در آن قوانین جاری می شوند - و در عموم امور بحث و گفتگو می رود - البته در مجلس وزراء پادشاه باید حاضر باشد و مشاورت نماید در امور - و اینها و مشاورت با پادشاه اگر خلاف کنند رعیت را جوابده می باشند - و اگرچه در واقع جاری کننده احکام پادشاه است این وزراء باید بنیابت پادشاه احکام و امور ملک را جاری سازند - این وزراء باید همه سوگند خورند - تمام اسرار و رازهای سلطنت را باید پوشیده دارند و در اخفای آنها جوابده باشند - و بالضروره این را باید دانست که در امر وزارت چند آنکه لحاظ دشمنی را باید نمایند لحاظ خاندان یا دولت را نباید نمود - ولی این دشمنی که بنده عرض می کنم از قبیل دشمنی قدیم نیست و نیز از قبیل هم نیست که شخصی متی در مطبعی طرف می شسته است بلاخطه آنکه سالها در مطبع بوده و او را باید تشنیز ساخت یا داروغه مطبع خانه پادشاهی - از این قبیل کارها همیشه در میان مسلمانان شده و می شود - بسا باشد که وزیر اعظم ملک یکی از جهان بنجر است و نوشته های ملکی را در خطاطی نمی تواند کرد - این اشخاص که بر تریه وزارت می رسند و میخوانند آنها را انگونه خدمات عالی بخشند باید در تمام امور پوستیکه و سیاسیه امتحان داده باشند و اقلاً سی سال

خاست کرده باشند و عمر آنها از پنجاه سال کمتر نباشد - فرمانروایی که دو ماه دیگر به هندی آید یکی از کمترین است بلکه ثانی ادم است ولی هنوز در انتخاب او نکته چینی می شود که جوان است اگر چه که (۲۹) ساله است - پس علاوه بر کمالیت در دانش کمالیت و تجربه نیز ضروری است +

(۹) مجلس شورای عامه خواه یک باشد و خواه دو باید مشتمل باشد از بزرگان و دانشمندان و رؤسا و علماء و فضلاء و همچنین وزراء - البته اینها باید بخوبی انتخاب وگزیده شوند که به موجب ضابطه خاصی باشد - و در آن ممالک که رعایا از ذاتها و مذاهب و دیگر هم می باشند از بزرگان و رؤسا آن ذاتها نیز با نژاده مدت آنها باید مشخص هندی را بگزینند که موجب اعتراض آن با یا اقوام دیگر نه شود +

(۱۰) مجلس شورا عامه اگر چه می تواند قانون جاری کند و در بهرامی از امور رای دهد و سؤال و جواب کند ولی ابد اختیار در جریان احکام و قوانین و امور ندارد - این کار با و زراست و آنها جوده استند - لیکن با وجود آنکه این مجلس باید بشود و رای دهد در امور ملک و قانون جاری کند کونسل وزراء را اختیار است که به سببی که مصلحت اند عمل نمایند ولی بطور جوابی قضیه که مورد ایراد و گفتگو نه شوند +

(۱۱) - بنزد رای بنده تمام رعایای اهل اسلام باید آزاد باشند به موجب ضابطه مستحکم که معنی آزادی حقیقی را بداند و از جاده مستقیم آن انحراف نوزند مثلاً زنان اهل اسلام خواه به موجب مذهب باشد خواه به موجب رسم ملک همیشه در پرده بوده اند ولی چادر کاخی از خانه بیرون نیامد بر خلاف نصاری و یهود و مجوس غیر پس چون آزاد هم شوند باید با پرده باشند - شرابخوای و شراب کشی و شراب فروشی در اسلام حرام است پس این امور را باید اهل اسلام ترک نشوند - و بالجمله همه این امور بر وفق ضابطه خاصی باید باشند +

(۱۲) اگر چه ذاتها و اهل مذهب دیگر نیز در امور مذهبیه و رسوم و عادات و فنیه و نیز در دادن خراج ب حکومت باید با مسلمانان مساوی باشند ولیکن ممکن است که فرق در میان آنها و مسلمانان گذارند که نه بسیار خلاف انصاف باشد و نه خلاف عقل و حکمت علمی ریختنچه می بینیم انگیزان در این ملک و در ملک آئرلند چنین کارها کرده می کنند همچنین دیگر نصاری

باید بود و غیره چنین معامله می کنند.

۱۳۱) یکی از اصول اهل اسلام تماماً باید این باشد که آینده در ملا عام بد از غیب و طریق و عقاید و بزرگان یکدیگر (در هیچ قلمی) ننویسند بلکه در مساجد و بر منابر هم بر زبان نرانند و در کتب هم ننویسند یعنی سخنی ننویسند و نه نویسند جلالت و غیره نمیدانند - در مکانهای خود مختارند و در صورتی که در محاسبات آنها یکی از غیب و دیگری نباشد و موجب خجش خاطر دیگری نگردد - البته در مساجد و بر منابر بطور معقول و با دلایل و براین اگر بیانی کنند و نیز اگر علماء فریقین هر که باشند بایکدیگر در مجلس گفتگو تا غرض آنها حاجت باشد نه حجت و دریافت حقیقت امور باشد نه خصومت و جدال و در صورتی که بدانند بخرید فساد و خصومت نمی شود و همچنین نوشتن در کتب به همین شرط و نباید منع باشد بلکه بنده را رای این است که سنی و شیعه در مساجد یکدیگر بروند اگر ضرورت نماز باشد و بطور خود نماز کنند و به استماع مواعظ یکدیگر حاضر شوند و بشنوند شاید که به این نحو عقاید و رسوم یکدیگر معلوم کنند هیچ شک نیست که علاوه بر اخوت و اتحاد و برادری و دوستی بر آن عمل خواهند کرد - با جمله عرض بنده این است که تعصب را بر کنار گذارند.

۱۳۲) اگر خدا خواست و در ممالک اسلام این اصول جاری شود و دوامی بهم رسانند و دولت با نظام کشی از امور لازم آمده و اجبه که هم بر وفق شرع است هم بر وفق عقل حکمت و تمدن اتحاد و اتفاق تمام مسلمانان جهان است در امور ملکیه و در مخالفت اقوام دیگر - اگر ترکی و ایران و افغانستان و دیگر دولتهای اهل اسلام متفق شوند شک نیست که زور و استیلا و بر اقوام بمال اسلام تخفیف کلی خواهد یافت بلکه معدوم خواهد شد.

۱۳۳) چون مسلمانان قوی شدند البته تمدنی است بایع مردم یورپ و میانک سر و کار و معاش هم دارند بلکه همیشه تجارت دارند و باید هم داشته باشند لهذا بعضی با همه آن دول اتحاد آنها نیز لازم است - ولی مقام انسوس است که دو دولت قوی بازوی یورپ روس و انگلند به واسطه خصومت و عداوت و همچنین خدائی یا عارضی و پوستیکی بود و ابراهیم حمله روس ببلک بند و ثبات انگلند در دفع نمودن آن حمله را چندین ریاست اهل اسلام در میان این دو لحظه خوراستند بلکه احتمال کلی میرود یا یقین قطعی است که قضای این ریاست را هم دارند یا نهایتاً

یا غیر اصله یعنی به الحاق جمله برهندستان و مدافع آن - در این صورت خواه بر این لحاظ خاص باشد - خواه به ملاحظات دیگر هم در دوستی و اتحاد و معاهدات و معاملات و همکاری و اشتغال باین دو قوم مسلمانان را (خصوصاً ترکی و ایران و افغانستان را) واجب و لازم است که کمال حسیاط و هشیاری را بکار برند اگر چه در واقع در معامله و سرکار با هر دو قوم و طائفه و همچنین با هر شخصی حسیاط شرط است چرا که اگر مسلمانان و همچنین جنینان از ابتدا به حسیاط و هشیاری کار کرده بودند باین آفات امروزه در نمی افتادند -

(۱۶۱) در ریاست حیدرآباد دهمه فقرات سابق الذکر جاری می تواند شد جز نقص (۱۵) که به موجب معاهده بانگوریزان نمی تواند بران عمل نمود - و دیگران که معاهدات حکومت بریتیش را باید پیش رود داشت و بر آنها برابری یک حرف کم و نه یک حرف زیاد عمل نمود - ولی برای امور زمان متعل که خیر از معاهدات ماضیه اند اندیشه دیگر باید کرد - بلکه بنده امیدوارم که اگر جنین اصولی در این ریاست جاری شود ممکن است که معاهدات ماضیه را نیز با حسن و حی حکم و اصلاح نمایند که طوفین هر دو راضی باشند - و غرض بنده این است که بشک و اصول و انتظام نیک اتحاد و یگانه می بهتر ملاحظه خواهد شد - همیشه راضی بنده این بوده است و خصوص معاملات حکومت بریتیش باین ریاست همچنین دیگر ریاستهای بومی که بریتیش کار و شغل اندکی پالیسی خود را تغییر دهد و ملامت تر سازد یعنی مداخلت زیاد از حد در امور این ریاستها و سخت گیری بسیار هم لطیفی ندارد و بشک باین سبب ارادت کیشی و ولایتی این ریاستها و مردم آنها زیاد بر زیاد می شود -

(۱۶۲) آئیند یعنی پس از جریان این اصول قوانین ملک در میان اهل اسلام بر دو قسم خواهند بود شرعیه و عرفیه - قواعد شرعیه نیز بر دو قسم اند یک قسم آن است که خاص تعلق دارد با ذات و خلق مثل نماز و روزه و زکوة و حج و این قبیل امور - خلق در اینها مختار اند که از ملایمی که بخواهند تقلید کنند و بر وفق قول و فتوی او عمل نمایند و دیگران است که تعلق دارد با رتبا با خلق بایکدیگر مثل عقد و نکاح و طلاق و میراث و عادی دیگر و قتل نفس و زنا و سایر جرائم و غیره - این قوانین را باید بموجب آرای جمعی که مشتمل باشند از جمعی از علمای کبار و بزرگان ملامتدار

فاضل کامل سوای علما جمع نمایند و یک جلد یا جلد های متعدده و اگر ضرورت هم باشد و علماء
 شرع را در آن عذری نباشد بعضی مقامات را حکم و اصلاح نمایند که دمام قانون ملک بشوند
 و این کتب را بجهاب در سراسر ملک جاری دارند و حکمات قضا در شهر و بلد و قریه بر پائین
 و قضات کامل را به کار بر می آید از طرف حکومت مقرر کنند بدرجات مختلفه که انصاف کنند
 در میان خلق و امور خلق را فیصله نمایند بر وفق شرع از برای انفعال از امور قضا و خلق و امور
 که مدعی و مدعی الیه با یکی از آنها بر انفعال حکم بقضائی راضی نه شوند یا نشود مجلس دیگری باشد
 مشتمل از چند کس از اعاظم و علم علماء که پادشاه آن فیصله را به آنها رجوع نماید و فیصله آنها نیز و
 قطعی باشد اما امور عرفیه که ابدان نسبت دارد باطنی به امور شرعیه ندارند و مجلس شورای عامه باید
 قانونی برای هر کاری جاری نمایند و تمام قوانین خواه شرعیه باشند خواه عرفیه و خواه حکم
 اصلاح بعضی از فقرات یکی از آنها باشد باید در اول در شورای عامه و به موجب و غلبه آراء امضا
 یابند پس از آن با مضامین شاه و پائین باید بعد از ختم امور آن را بهر دو مستحق نماید

(۱۸۸) - این نیز باید دانست که چون قوانین شرعیه اهل اسلام معین می باشند و هر فرقۀ از اهل اسلام
 در آنچه در میان آنها جاری است ابدان اقلانی ندارند و غالباً از اقلیت ای اسلام بزرگ حال جا
 بوده اند لهذا بدین آنها گفتگوی خواهد رفت و در مجلس شورای ملی ضرورتی نمی شود که بر آنها
 بحث رود و بحثی که گاه گاهی در مقدمه و بر مسئله گفتگو شود پس در صورتی که یکبار تمام حکم
 جمع کنند و جمعی از علما متفقاً امضا داشته باشند که بر آنها عمل شود تا قیامت جاری خواهند بود و
 تمام خلق پائی بند آنها می باشند پس مشاؤون خاص خواهد بود در امور عرفیه و سیاست مدینه
 و حفاظت ثنور و بندوبست امور دول خارج و تجارت و امثال اینهاست که نیست که در میان
 اهل اسلام سبب اختلاف عقاید نهستی به احکام شیعۀ راضی نمی شود و به شیعۀ به احکام سنی -
 پس ضرورت است که امور هر فرقۀ به موجب کتب و قوانین خودشان فیصله شود که هیچ وجه موجب
 گفتگو و بحث و طرح فرقی نه کرد و

(۱۸۹) - هیچ شک نیست که بعد از این امور سابق هزارها امر دیگری می باشند لازم و ملزوم نیست
 و از آنکه در ترقی و آسایش و آراش و تجارت و فلاح و دست و دوام و بقای ملک و رعیت

که باید صورت انجام یابد و چیک ازین امور صورت وجود و انجام نمی پذیرد و هر چه واسطه و مذلوله
 علم و دانش - و آن علم و دانش را البته از مردم یورپ یعنی نصارا اخذ نمود و با وجود آن مذسب
 خود را هم از دست نباید داد که لطف همه در آنست +

(۲۰) سیویل سروس یعنی خدمت اهل قلم به موجب و مفهومی که در میان اکثر اشراف مشهور و جاری است
 و آن این است که اهل قلم هر درجه و مقامی و عهده و منصبی که باشند مجبوراً باید در علوم و ادبیات
 چندی امتحان دهند قبل از آنکه داخل خدمت حکومت می شوند باید در همه ریاست های
 اهل اسلام جاری باشند - و خصوصاً اهمیت ضرورت آن در این ریاست زیاده است که هم
 باشندگان این ریاست تشویق و تحصیل علوم و خدمت در ریاست خود هم در اندک زمانی تمام
 رشته های حکومتی این ریاست پر شوند از مردمان تربیت شده با دانش و کاروان - مگر چنین
 معلوم می شود که بعضی از اهلای هندوستان که در این ریاست عهد های عالی شان دارند -
 در این امر مخالف می باشند و واسطه اعراض خودشان - شاید عذر آن ها این است که زبر
 سرکار صفت بر باد می شود ولیکن این عذر که بکلی خلاف است - با وجود این شخصی شکایت کرد
 که هفت پشت من باشند و این ریاست بوده اند و فرزندان در درجه افت ای تحصیل میکنند
 و من ارباده دارم و ارباب انگیزه فرستم ولی عذرهای ناموجهی آورده هر چند که چندین جوان هستند و
 روانه ساخته اند بلکه دفتر و اکثر اوگورانه را هم بزر این ریاست با نکلند فرستاده و اینها در
 میزدل هم امتحان نداده بودند - و سرکار نظام چهارک روپیه را برای این کار و وقف باشندگان
 این ریاست کرده مع ذلک این ریاست روتیه این صاحبان گرام - بیشک این خاص حق
 باشندگان را این ریاست است و باید جاری باشد و احدی دیگر را در آن حق نباشد +
 (۲۱) سوال - ایان کار را باید یا دشا بکنند یا نه - در این اختلاف بسیار است -

خاتمه کلام و لب تمام

۱ - کردار این جا و جاهای دیگر عرض نمودم که مسلمتم و غیره خواهی و خواهی و غیره

ولی تعصب و همه را برابر میدانم +

۱- اگر سخنان بنده کسی را ناگوار آید مرا پروائی نیست نصیحت کسی سودمند آیدش + که گفتار سعدی پسند آیدش +

۲- اگر مسلمان جهان که امروز دیوان وقت بطور یقین از ده هزار ۹۹۹۹ جمل اندو یک کمال بگویند که مایل نداریم که ترقی کنیم یا عذر دیگری ازین قبیل آرند ما را به آنها حرفی وارد نیست و ما علی التماس اولاً البلاغ بگذار و تا بیفتد و میند نزاری خویش +

۳- اگر بگویند دین اسلام مانع ترقی است بکلی خلاف است - بلکه دین اسلام از هر دینیه زیاده باعث ترقی است - خود خدا تعالی فرموده است لیس للانسان الا ما سعی پس کجای مسلمانان را نیست محض از آن است که در جستجو و حصول آن سعی نمی کنند -

۴- اگر بگویند دین با دولت جمع نمی شود این هم بکلی خلاف است - بلکه بزرگان دین ما گفته اند دین و دولت توان اند - و از دولت مراد دنیا است و چینی که برای قوم است بکلی افراد و آحاد قوم است - یعنی شخصی می تواند که هم صاحب دین باشد و هم صاحب دولت شرط آن فقط محنت است و محنت درست +

۵- اگر بگویند سعی و کوشش بکار نیاید و تدبیر با تقدیر برابر نیست و آنچه شدنی است آن می شود - این هم خلاف شرع و عقل است و اینها بیانه و معاذیر سستی و تن پروری است و نه کردن محنت و مشقت - البته کجاست و فرد و بزوان آن کجاست و تدبیر است هر کسی ازان ناگزیر اگر چه ممکن است که لقمه در کلک بگیرد و خالو را ه نفس ندهد و هزار بار چنین شده - پس نان هم نباید خورد و در آن محنت و زرد جا همان خلاف تقدیر +

رزق بر چند بی گمان برسد شرط عقل است جستن ازورها

۶- اگر بگویند تحصیل نان و دولت و عزت ما را از دینداری باز می دارد و همچنین تحصیل علوم دیگران و تقلید و تاسی بدیکران در تمدن و کمال و هنر ما را از راه بیرون می برد این هم خلاف است - البته اگر کسی پاسبی بند و پیرونده سبب و شریعت خود باشد و از طفولیت سر خود ولایت ندیده و در مجتبی تربیت شده و در محبت نیکان بوده کای خلاف نمی کند

و از راه منحرف نمی شود. و بیشک ممکن است پیروی و پابندی دین نمودن و تحصیل نماند
 زیر هم بطور معقولیت کردن. هر شخصی که علم خود را شمشیر و سپر خود قرار دهد و با یکی بجنگد و با دیگری مدافعت
 نماید یعنی از طرفی که دیدن عالم استم و شجاعا و از طرفی دلیل آورد که هر چه خلاف فطرت و
 عقل است مرا به آن اعتقاد نیست این شخص با کمال لایابالی و بیدین است. این شخص در دست
 در لباس محتسب محقر این است که اگر این شخص نخواهد هم دیدار باشد و هم بر سر کار بیشک
 نمی تواند در اندک زمانی صاحب الکهار شود. بهین سبب است که خود را بیدین لایابالی می نامند
 ۸- اگر بگویند دین کافی است ما را و ما دنیا نیخواهیم و لذت دنیا را ندانیم است و باید باشد و حتی
 هستیم چرا که آخرت داریم. این هم خلاف شرع و عقل است. فرضا اگر چنین شخصی بعد اوقت در راه
 دیدار هم باشد باید گفت بر سر خود و در تسلیم پیش اندازد و بخیرال نعم آخرت نیز به معنویت خداوندی
 مستظهر باشد. خدا خود فرموده است من جاسن و انجروح قصاص. پس این را نمی توان
 است. و خلاف مرضی می کند.

۹- اگر بگویند مراد از این این است که هر چه بنظر ما نیک آید بکنیم و هر چه بد آید بکنیم
 و این غالباً موقوف بر علم و دانش است و ما خود عالم و دانشمندیم و نیک را از بد شناسیم
 این هم خلاف عقل سلیم و خلاف تمدن و دنیا داری است. بیشک هیچ کس در دنیا
 نمی تواند بیدین حرف بماند و بگوید پیر و دینی باشد. و بیرونی را که بزبان اقرار داد
 که پیروان است پیروی آن بعمل با ارکان هم ضرور است. و پیروی دین در ظاهر
 و باطن هر دو ضرور است نهیرا که در پیروی او امر و نواهی الهی قطع نظر از قیامتی و حساب
 و عقاب و کتاب و بهشت و دوزخ که باشد یا نه باشد لازم آن اطلاق تمام امور است
 و زندگی انسان را بر پنج سبب سازگی صورت انجام می دهد چنانچه لازم آن تر است انسان
 افتاده. از همه بالاتر این است که چون انسان مدنی الطبع است و با وجود آن که
 با همسایه خود در صورت همیولایکسان است با لفظه یا طبیعت و مشرب و جنسیت و
 عادت و خصوصاً در مذہب و عقاید مختلف است و همین اختلاف مدام می رود و هر روز

لغزت و کرامت است و خستاری هم نیست در این مقام یکبارگی میگویم اگر دانشمندان ما هم بخندند و بگویند
خود را در علم و دانش و تهذیب سرآمد خلق جهان می دانند - مع ذلک و زای عظم آنکه چند سال
پیشتر نسبت به شخصی فارسی گفت "کاهی مردوسییه فام در پرلنت ما داخل نه شده" - و ذکر این
مردم ایشان را نمودند و اهل هند را حقه مناسبه فام میدادند و از آنها انکار و کرامت میدارند -
ولی شکست هم نیست که بین سخن مردم و حقیقت رنگی افرینامی گویند نسبت به آن بزرگ
عالیشان "کس نه گوید که دفعی سخن ترش است" پس مطلب از دست نزد که دین در میان هر
قومی مانند رشته در تیج است و چون آن رشته گسست همه دانیهای آن پراکنده خواهند
شد پس چون اختلاف از میان اقوام جهان معدوم نخواهد شد و هر قومی را ضرورت است دفع
مفرت و دیگران از خود ننودن و دفع آن مفرت بدون اتفاق نمی شود و هیچ چیز برای
اتفاق از دین بهتر نیست +

۱۰ - اگر گویند آخر الزمان در رسیده جواب بگویم - ای جاها که است طبیعت و غافلان بشو
بهانه جو آخر الزمان وقتی رسید که شما با فسق گردید در مقابل خدا و احکام او "اموما متلا
فیها کفسقوا" - قرآن خدا را بر طاق نسیمان نهادید و در شام و بغداد و کوفه و کربلا کارها
کردید و در قسطنطنیه پنهان و کابل و حیدرآباد در همین وقت کارها می کنید - از آن زمان الزام
خدا بر آن قرار گرفت که قرینه یعنی کلاه دولت شمارا منهدم سازد - راست راست که بخواه سال دیگر
به قسطنطنیه بجا خواهد بود نه پنهان و کابل و نه حیدرآباد - ولیکن هر یک از شما با یک دم از
حیات خود و خاطر جمعی نیست و مع ذلک آن دم را غنیمت می شمارید که داو فسق و مجور و لاهو و لعب
را بیدار از فکرانی و فراموش کردن اسباب ترقی و آسایش خود و تحصیل علم و هنر بی پروا بستی
بیخ شکست نیست که اگر شما با تحصیل دانش بکنید و قوتها را از سر کذا رید خواهید دانست که
آخر الزمان هنوز بسیار دور است - وقتی که حافظ شیرازی این اشعار را می نوشت آخر الزمان
در رسیده بود +

این چه شور است که دور قری می بینم
ایمان را بر بشریت ز کلاب و قنداق
همه آفاق پراوخته و شرمی بینم
قوت دانا همه از خون جگر می بینم

اسپازی شده مجروح بنیر بالان طوق زرین همه در گردن خرمی بسیم
 ولی نیده در همین وقت سالت ۳ شب ۵ جمادی الاول ۳۱۶ هجری در حیدرآباد کیشم
 می بنیم آنچه را که حافظش صد سال پیشتر در شیراز دیده و هنوز آخر الزمان دور است
 ۱۱- در این صورت با مسلمانان و برادران دینی ما را باید (۱) بسنجی بای بنده این باشند
 (۲) همه با هم برابر باشند و مشفق با وجود اختلافات و عقاید مذمیه (۳) صاحبان حجت
 و غیرت دینی و قومی باشند (۴) در کسب هر گونه کمال و دانش ساهی و در هر چه باشند
 (۵) برای نژاد ملک و دولت و عزت و حفظ و مراتب خود دعایت جد و جهد بعمل آرند -
 (۶) ریاستهای ما باید همه با یکدیگر متحد و یک رنگ باشند (۷) دین حیدر با مسلمانان نوازند -
 جزیه وجود اصول در تمدن و مملکتی - و السلام ختم

سابع

تمهدها می رسم بود این خامه بر سر نوازش و وزیرم بنظر باشند
 اسلام جو با شمال کفر است اذان کویم بتو کاست خفته بخیز از دست

تمهدها بخیر

هنوز مطالب بسیاری می باشند منسوب به ایران و برای هدایت ایران که در این جا
 ذکر نمی شوند نامعلوم شود که آسیای می به آنها دارند یا نه - غالباً شمال اهل ایران و همچنین دیگر
 مسلمانان جهان شمال آن نامی است که از سوال کرده که آتش می توانی بختن گفت آری -
 چون همه کیفیات آتش را از سوال کرده و تمام گفت میدانم می توانم کرده - حاجت الا
 پرسیدند که نخست هم بر سر دیک می توانی بنهاد گفت به کمال غریبی - پس آتش بخت نخست ما
 هم بر سر دیک بنهاد همچنان که در ایران کهلانی می کنند و بعضی کیفیات آن بر ما معلوم است
 اگر چه کارهای اهل ملک ما بر بنده بخوبی ظاهر است - ولیکن همیشه می لافند که همه چیز بنده
 پس اگر واقعات و کیفیات این رساله را نه هستند و معترف اند که نمی دانند و ساله دیگری

نوشته خواهند مثل بر مطالب آهسته و کمالات و رحمت بجا اگر تحصیل حاصل محال است این دعوای
 بجا را چند قول جنل ماضی ماکه در بعضی بودند به بنده نوشتند خطوط آنها نزد بنده موجود است
 ولی شک این بزرگوار یک لفظ بلکه یک حرف هم از ذکر لایک و تمدن نخوانده بودند و نمی دانستند -

التماس

هر بزرگوار که عنایت فرموده مختصراً بطول بپذیری به نویسنده نسبت به این رساله ناچیز
 خواه بطور تقریظ باشد خواه بطور جواب خواه بطور نکته صنی و خواه بطور اصلاح بی
 نهایت بنده را ممنون و شکر گزار خواهد فرمود شرط آن است که غرض او حاجت باشد
 نه حجت و به تعصب فالی از خدمت باشد فقط

حای الاستاذ

میرزا اسماعیل درودی صفهانی
 ۲۵ - جمادی الاول ۱۳۱۶

کستیه
 میرزا آشتی دلی

۲۹۷۶۸۴

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنا کی
ضرورت میں ایک آنہ دیمیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
